انسان شناسی در قرآن

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی





بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر علامه: انسان‌های اولیه و پیامبران آنها از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

تفسیر علامه: انسان‌های اولیه و پیامبران آنها از دیدگاه قرآن و حدیث ----- ۱۱

مشخصات کتاب ----- ۱۱

فهـــرســت مطـالـب ----- ۱۱

تقدیم به ----- ۱۷

متن تأئیدیه حضرت آیهًاللّه محمد یزدی ----- ۱۸

متن تائیدیه حضرت آیهًاللّه مرتضی مقتدایی ----- ۱۸

متن‌تأییدیه حضرت آیهًاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب‌نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس ----- ۱۸

مقدمه ناشر ----- ۱۹

مقـدمـه مـؤلـف ----- ۲۰

فصل اول:آدم، جانشین خدا در زمین ----- ۲۲

آغاز تاریخ بشر فعلی ----- ۲۲

تاریخ بی زمان نسل بشر ----- ۲۳

تاریخ اولین خلیفـه در روی زمیـن ----- ۲۴

دربـــاره تـــاریـخ آدم ابـوالبشـر ----- ۲۵

قسمتی از ماجـرای خلقت آدم علیه‌السلام ----- ۲۵

مبـــدأ خلقـــت آدم ----- ۲۶

خلقت آدم و نقش ملائکه و ابلیس ----- ۲۶

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین ----- ۲۷

مفهـوم سجـده مـلائکـه بر آدم ----- ۲۹

ابلیس در برابر انسان ----- ۳۰

خروج آدم از بهشت و فرود به زمین ----- ۳۰

حرکت وجودی انسان ----- ۳۱

مـــاده اولیــه انســان ----- ۳۳
انشـــاء خلـــق آخــر ----- ۳۴
فصل دوم:روزهای بهشتی آدم زمینی ----- ۳۵
اقامت موقت ----- ۳۵
عوامل خروج آدم از بهشت ----- ۳۷
سست عهدی آدم ----- ۳۸
وســـوسه شیطـــان ----- ۳۹
اولین حکم تشریعی ----- ۳۹
تاریخ شروع فساد در نسل انسان ----- ۴۰
اولیــن دعــای آدم ----- ۴۱
فصل سوم:هابیل و قابیل شروع فساد و جنایت در نسل انسان ----- ۴۲
پسران آدم ----- ۴۲
تعلیم و تعلّم در نسل‌های اولیه انسان ----- ۴۴
اولین قانون جنایت و جزا ----- ۴۶
شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات ----- ۴۷
فصل چهارم :اولین بنای شریعت‌ها و آغاز تمدن ادیان ----- ۴۹
اولین فرمان در تشریع دین ----- ۴۹
مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع ----- ۵۰
مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع ----- ۵۰
الف: حکـم پـوشش‌هـای انسـان ----- ۵۰
ب: حکم آگاهی‌های انسان ----- ۵۱
ج: حکم استفـاده از رزق‌ها و زینت‌ها ----- ۵۳
ه: حکـم پیـــروی از انبیـاء ----- ۵۴
فصل پنجم :تکثیر فرزندان آدم و تشکیل جوامع ساده اولیه ----- ۵۴

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسان‌های اولیه ----- ۵۵
اجتماعات ساده انسان‌های اولیه ----- ۵۶
تشکیل خانواده انسانی ----- ۵۷
مبـدأ نـژادهای انسانی ----- ۵۸
عمـــر نـــوع انســان ----- ۵۸
فصل ششم :ادریس، پیامبری در نسل اولیه و پدر علوم بشری ----- ۵۹
ادریس پیامبر، از اجداد نوح ----- ۶۰
ادریس دانشمند، پایه‌گذار دانش‌ها ----- ۶۰
فصل هفتم :حضرت نوح علیه‌السلام اولین پیامبر صاحب شریعت ----- ۶۲
نقل تاریخ نوح در قرآن ----- ۶۲
نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب ----- ۶۲
اصــول شـــریعـت نـوح ----- ۶۳
عمـومی بودن نبوت نوح ----- ۶۴
خصـوصیـات و درجــات حضـرت نـوح ----- ۶۵
تعداد پیروان نوح و خانواده او ----- ۶۶
عمـر طـولانی نـــوح ----- ۶۶
محـل زنـدگی نـــوح ----- ۶۷
اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح ----- ۶۸
چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی ----- ۶۹
دعوت دینی نوح ----- ۷۰
قیـــام نـوح علیـه بـت‌پـرستی ----- ۷۰
روش تبلیغاتی نوح ----- ۷۰
عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح ----- ۷۱
استـــدلال‌های نـوح ----- ۷۲

جدال کافی است! عذاب بیاور! ----- ۷۳
تـلاش‌های نوح در دعوت دینی ----- ۷۳
سه پیام اصلی نوح ----- ۷۴
مباحثات نوح ----- ۷۵
دعـا و شکایت و نفرین نـوح ----- ۷۶
آخرین مراحل دعوت نوح ----- ۷۷
وعده‌های مغفرت نوح ----- ۷۸
وعده تأخیر اجل قوم ----- ۷۹
مـداومت در دعـوت ----- ۷۹
دعوت به قانون رفاه جامعه ----- ۸۰
شکوائیه نوح ----- ۸۰
عذاب دنیوی و برزخی قـوم نوح ----- ۸۱
اتمـام حجـت نـوح ----- ۸۲
آخـرین نفـرین نـوح ----- ۸۳
آخرین دعای نوح ----- ۸۳
آغـــاز سنّت جـاری در هـلاکت اقـوام فاسد ----- ۸۴
فصل هشتم :طوفان نوح دلایل شروع و نتایج آن ----- ۸۴
کشتی نوح ----- ۸۴
محل و زمان ساخت کشتی نوح ----- ۸۶
آغاز طوفان نوح ----- ۸۶
محل آغـاز طوفان ----- ۸۷
عمومی بودن طوفان نوح ----- ۸۸
مـاجـرای پسـر نـوح ----- ۸۹
ادب نـوح در درخـواست نجـات پسرش ----- ۹۱

پایان طوفان ----- ۹۴

نسل جدید بشر پا به زمین می‌گذارد! ----- ۹۶

دودمان نوح، وارثین جدید زمین ----- ۹۷

کوه جودی، محل فرود کشتی نوح ----- ۹۷

بقای نسل صالح ----- ۹۸

طـوفان نـوح در تـواریخ و افسـانه‌های ملـل ----- ۹۹

داستان طوفان نوح در روایات کلدانی‌ها ----- ۹۹

طوفان نوح در روایات ایران قدیم ----- ۱۰۰

طـوفان نوح در روایات هند قدیم ----- ۱۰۰

طوفان نوح در روایات سایر ملل ----- ۱۰۱

روایت طوفان در اوستا ----- ۱۰۱

روایت طوفان نوح در ادبیات هند ----- ۱۰۱

تاریخ نوح در تورات فعلی ----- ۱۰۲

اختلاف نقل تورات با قرآن ----- ۱۰۵

فصل نهم:هود پیامبر مبارزات و دعوت دینی او ----- ۱۰۶

شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح ----- ۱۰۶

آغاز نـزول بـلا ----- ۱۰۹

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن ----- ۱۰۹

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود ----- ۱۱۰

طرز تبلیغات هود علیه‌السلام ----- ۱۱۱

فصل دهم :نابودی شهر احقاف و بهشت ارم ----- ۱۱۳

ارم، شهر احقاف و قوم منقرض شده عاد ----- ۱۱۳

مشـابهت تـاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون ----- ۱۱۳

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف ----- ۱۱۴

محـل زنـدگی و نـژاد قـوم عاد ----- ۱۱۵
صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد ----- ۱۱۷
فصل یازدهم:حضرت صالح و قوم ثمود ----- ۱۱۸
قوم ثمود در تاریخ ----- ۱۱۸
خـلاصه حـوادث دوران بعثـت صالح علیه‌السلام ----- ۱۱۹
شخصیـت معنـوی حضـرت صـالح ----- ۱۲۰
دعـوت دینـی صـالـح علیه‌السلام ----- ۱۲۰
لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح ----- ۱۲۱
مخاصمات قوم صـالح ----- ۱۲۲
نُه گردن کلفت شهر صالح علیه‌السلام ----- ۱۲۳
اشراف مُسرف در مقابل صالح علیه‌السلام ----- ۱۲۴
فصل دوازدهم:ناقه صالح ----- ۱۲۵
ناقه صالح به عنوان یک معجزه ----- ۱۲۵
تکـذیب رسـول، کشتن ناقه ----- ۱۲۶
کشتن نـاقـه و نـابـودی قـوم ----- ۱۲۶
استخدام شقی‌ترین انسان برای کشتن ناقه ----- ۱۲۷
عذاب فردی دامن‌گیر جامعه ----- ۱۲۸
نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود ----- ۱۲۹
ناقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات ----- ۱۳۰
فصل سیزدهم:اصحاب رس اقوام بعد از قوم ثمود ----- ۱۳۳
تـاریخ اصحـاب رس در قــرآن ----- ۱۳۳
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۳۵

تفسیر علامه: انسان‌های اولیه و پیامبران آنها از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین مهدی

عنوان و نـام پدیـدآور : تفسیر علامـه: انسان‌هـای اولیه و پیـامبران آنها از دیـدگاه قرآن و حـدیث/ به اهتمام مهـدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۹۰ ص.؛ ۱۱×۱۶/۵ س‌م.

فروست : تفسیر موضوعی‌المیزان [ج.] ۱۷.

شابک : ۸-۱۱۲-۲۲۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف" محمدحسین طباطبایی "است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : پیامبران در قرآن

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی‌المیزان [ج.] ۱۷.

رده بندی کنگره : BP۹۸ الف۸۳ت۷ ۱۷.ج ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۵۱۹۹

فهـــرســت مطـالـب

موضـوع صفحـه

تأییدیــه آیهٔاللّه محمــد یــزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ●●● ۵

تأییدیــه آیهٔاللّه مــرتضــی مقتــدائی مـدیــریت حـوزه علمیـــه قــم ●●● ۶

تأییـدیه آیهٔ اللّه سید علی اصغـر دستغیب نماینده خبرگان رهبـــری ●●●۷

مقـدمـه نـاشــر ●●●۸

مقدمـه مـؤلـف ●●●۱۲

فصل اول: آدم، جـانشین خــدا در زمیـن ●●●۱۷

آغـاز تــاریـخ بشـــر فعلــی ●●●۱۷

تـاریخ بـی زمـان نسـل بشـر ●●●۲۰

(۴۷۲)

تاریخ اولین خلیفه در روی زمین ●●●۲۳

دربـاره تـاریـخ آدم ابـوالبشـر ●●●۲۷

(۴۷۳)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

قسمتـی از مــاجـــرای خلقــت آدم علیه‌السلام ●●● ۲۹

مبـــدأ خلقــت آدم ●●●۳۰

خلقـت آدم و نقـــش مــلائکـه و ابلیـس ●●●۳۲

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین ●●●۳۶

مفهـــوم سجــــده مــلائکـــه بـر آدم ●●●۴۰

ابلیـس در بـرابـر انسان ●●●۴۱

خـروج آدم از بهشـــت و فـــرود بـه زمیـن ●●●۴۳

حـرکت وجـودی انسـان ●●●۴۶

(۴۷۴)

مــاده اولیـه انســان ●●●۵۱

(۴۷۵)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

انشـاء خلــق آخـر ●●●۵۵

فصل دوم: روزهـــای بهشتـی آدم زمینــی ●●●۵۹

اقـــامــت مـوقـت ●●●۵۹

عــوامــل خروج آدم از بهشــت ●●●۶۷

سست عهـــدی آدم ●●●۷۰

وســوســه شیـطـان ●●●۷۲

اولین حکــم تشریعی ●●●۷۳

تـاریخ شروع فساد در نسـل انسان ●●●۷۴

(۴۷۶)

اولیـــن دعـــای آدم ●●●۷۷

(۴۷۷)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فصل سوم: هابیل و قابیل و شروع فساد و جنایت در نسل انسان ●●●۸۱

پسران آدم ●●●۸۱

تعلیـم و نظـم در نسـل‌های اولیـه انسـان ●●●۹۰

اولین قـانون جنـایت و جزا ●●●۹۶

شـرح زنـدگی انسان‌هـای اولیـه در تـورات ●●●۹۸

فصل چهارم: اولیـن بنـای شـریعت‌هاو آغـاز تمدن ادیان ●●●۱۰۵

اولیـن فرمان در تشـریع دین ●●●۱۰۵

مشترکـات ادیـان در ریشه‌هـای تشریـع ●●●۱۰۹

(۴۷۸)

الف: حکم پوشش‌های انسان ●●●:۱۰۹

(۴۷۹)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

ب: حکم آگاهی‌های انسان ●●●:۱۱۲

ج: حکـم استفـاده از رزق‌هـا و زینت‌هـا ●●●:۱۱۶

ه: حکم پیـروی از انبیـاء ●●●:۱۲۰

فصل پنجم: تکثیر فرزندان آدم و تشکیل جوامع ساده اولیه ●●●۱۲۳

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسان‌های اولیـه ●●●۱۲۳

اجتمـاعـات سـاده انسـان‌های اولیــه ●●●۱۲۷

تشکیل خـانواده انسانی ●●●۱۳۱

مبـدأ نـژادهـای انسـانی ●●●۱۳۴

(۴۸۰)

عمـر نــوع انسـان ●●●۱۳۶

(۴۸۱)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فصل ششم: ادریس، پیامبری در نسل اولیه و پدر علوم بشری ●●●۱۴۱

ادریس پیـامبر، از اجـداد نــوح ●●●۱۴۱

ادریس دانشمند، پایه‌گذار دانش‌ها ●●●۱۴۴

فصل هفتم: حضـرت نـوح علیه‌السلام : اولین پیامبر صاحب شریعت ●●●۱۴۹

نقـل تـاریخ نــوح در قــرآن ●●●۱۴۹

نــوح، اولین پیـامبر صـاحب کتاب ●●●۱۵۱

اصول شــریعت نـوح ●●●۱۵۵

عمومی بودن نبوت نوح ●●●۱۵۷

(۴۸۲)

خصوصیات و درجات حضرت نوح ●●●۱۶۱

(۴۸۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تعداد پیروان نوح و خانواده او ●●●۱۶۳

عمر طولانی نوح ●●●۱۶۴

محل زندگی نوح ●●●۱۶۷

اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح ●●●۱۷۱

چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی ●●●۱۷۳

دعوت دینی نوح ●●●۱۷۵

قیام نوح علیه بت‌پرستی ●●●۱۷۵

روش تبلیغاتی نوح ●●●۱۷۶

(۴۸۴)

عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح ●●●۱۷۸

(۴۸۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

استدلال‌های نوح ●●●۱۸۱

جدال کافی است! عذاب بیاور ●●● !۱۸۵

تلاش‌های نوح در دعوت دینی ●●●۱۸۷

سه پیام اصلی نوح ●●●۱۸۸

مباحثات نوح ●●●۱۹۱

دعا و شکایت و نفرین نوح ●●●۱۹۴

آخرین مراحل دعوت نوح ●●●۱۹۹

وعده‌های مغفرت نوح ●●●۲۰۳

(۴۸۶)

وعده تأخیر اجل قوم ●●●۲۰۴

(۴۸۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مداومت در دعوت ●●●۲۰۵

دعوت به قانون رفاه جامعه ●●●۲۰۶

شکوائیه نوح ●●●۲۰۸

عذاب دنیوی و برزخی قوم نوح ●●●۲۱۲

اتمام حجت نوح ●●●۲۱۳

آخرین نفرین نوح ●●●۲۱۶

آخرین دعای نوح ●●●۲۱۸

آغاز سنت‌جاری در هلاکت اقوام فاسد ●●●۲۱۹

(۴۸۸)

فصل هشتم: طوفان نوح دلایل شروع ونتایج آن ●●●۲۲۱

(۴۸۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

کشتی نوح ●●●۲۲۱

محل و زمان ساخت کشتی نوح ●●●۲۲۵

آغاز طوفان نوح ●●●۲۲۷

محل آغاز طوفان ●●●۲۲۹

عمومی بودن طوفان نوح ●●●۲۳۱

ماجرای پسر نوح ●●●۲۳۳

ادب نوح در درخواست نجات پسرش ●●●۲۴۲

پایان طوفان ●●●۲۵۰

(۴۹۰)

نسل جدید بشر پا به زمین می‌گذارد ●●●!۲۵۵

(۴۹۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دودمان نوح وارثین جدید زمین ●●●۲۵۸

کوه جودی، محل فرود کشتی نوح ●●●۲۶۰

بقای نسل صالح ●●●۲۶۱

طوفان نوح در تواریخ و افسانه‌های ملل ●●●۲۶۶

داستان طوفان نوح در روایات کلدانی‌ها ●●●۲۶۷

طوفان نوح در روایات یونانیان ●●●۲۶۸

طوفان نوح در روایات ایران قدیم ●●●۲۶۹

طوفان نوح در روایات هند قدیم ●●●۲۶۹

(۴۹۲)

طوفان نوح در روایات سایر ملل ●●● ۲۷۰

(۴۹۳)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

روایــت طـوفــان در اوستــا ●●● ۲۷۰

روایت طوفان نوح در ادبیات هنـد ●●● ۲۷۱

تـاریخ نـوح در تـورات فعلـــی ●●● ۲۷۳

اختـلاف نقـل تـورات بـا قـرآن ●●● ۲۸۴

فصـل نهـم: هـود پیـامبـر مبـارزات و دعـوت دینـی او ●●● ۲۸۹

شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعداز نوح ●●● ۲۸۹

آغاز نزول بلا ●●● ۲۹۴

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن ●●● ۲۹۶

(۴۹۴)

بحثی درباره عـاد، قوم حضرت هود ●●● ۲۹۷

(۴۹۵)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

طـرز تبلیغـــات هـــود علیه‌السلام ●●● ۳۰۲

فصل دهم: نابودی شهر احقاف و بهشت ارم ●●● ۳۰۹

ارم، شهـر احقـاف و قـوم منقـرض شـده عــاد ●●● ۳۰۹

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون ●●● ۳۱۱

جزئیات دیگر از نابودی قـوم عاد و شهر احـقاف ●●● ۳۱۳

محـل زندگی و نـژاد قوم عـاد ●●● ۳۱۷

صـاعقـه و باد صرصر عامل نـابودی قـوم عــاد ●●● ۳۲۲

فصل یازدهم: حضـرت صـالح و قوم ثمود ●●● ۳۲۵

(۴۹۶)

قـــوم ثمـــود در تــاریخ ●●● ۳۲۵

(۴۹۷)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

خلاصـه حـوادث دوران بعثـت صـالح علیه‌السلام ●●● ۳۲۷

شخصیت معنـوی حضـرت صــالـح ●●● ۳۳۰

دعوت دینی صالح علیه‌السلام ●●● ۳۳۲

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح ●●●۳۳۶

مخاصمات قوم صالح ●●●۳۳۸

نُـه گـردن کلفت شهـر صالـح علیه‌السلام ●●● ۳۴۱

اشـراف مُسرف در مقابـل صالـح علیه‌السلام ●●● ۳۴۳

فصل دوازدهـم: نـاقه صالح ●●●۳۴۷

(۴۹۸)

نـاقـه صـالـح به عنـوان یـک معجزه ●●●۳۴۷

(۴۹۹)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

تکذیب رسـول، کشتن نـاقه ●●●۳۴۹

کشتن نـاقه و نابودی قـوم ●●●۳۵۰

استخدام شقی‌ترین انسان برای کشتن ناقه ●●●۳۵۲

عذاب فردی دامن‌گیر جامعه ●●●۳۵۵

نـوع فسـاد و نـوع مجازات قـوم ثمـود ●●●۳۵۷

نـاقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات ●●●۳۶۲

فصـل سیـزدهم: اصحاب رس اقـوام بعـد از قوم ثمود ●●●۳۷۱

تاریخ اصحاب رس در قرآن ●●●۳۷۱

(۵۰۰)

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـةِاللّهِ فِی‌الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم

الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَّ‌الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّـرَّ فی غَیْبَتِـکَ وَ فِراقِـکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ

(۴)

مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأئیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۵)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

(۶)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

(۷)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۸)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغر دستغیب‌نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۹)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۰)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۱)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر

است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.
یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از
مقدمه ناشر (۱۳)
اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.
شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.
ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای
(۱۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.
امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.
دکتر محمد بیستونی
رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان
تهران ـ تابستان ۱۳۸۸
مقدمه ناشر (۱۵)

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَريمٌ
فى كِتابٍ مَكْنُونٍ
لا يَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ
این قرآنی است کریم
در کتابی مکنون
که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!
(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)
این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.
(۱۶)
در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی،

عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسـیم گردیـد. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۷)

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتـه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطـالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسـری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشـن داشتـه باشنـد.

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۱۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سـرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسـلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لـذا این ضـرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعـارف در دستـرس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلـدات گـردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۱۹)

اصـول ایـن مطـالـب بـا تـوضیـح و تفصیـل در «تفسیر المیزان» موجود است کـه خـواننـده می‌توانـد برای پی‌گیری آنها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هـر مطلـب با ذکـر شـمـاره مجلـد و شـماره صفحه مربوطه و آیه مـورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صـورت دومجمـوعه ۲۰ جلـدی و ۴۰جلـدی منتشـرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـریـف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـای دکتـر محمـد بیستونی، اصـلاح و تنقیـح و نظـارت همـه‌جـانبـه بر این مجمـوعه قـرآنی شریف را به عهـده گیـرد.

(۲۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسـهیل در رسانـدن پیام آسمانی قرآن مجیـد به نسل جوان، مطالب قرآنی را بـه صـورت کتاب‌هـایی در قطع جیبـی منتشـر می‌کنـد. ایـن ابتکـار در نشـر همیـن مجلـدات نیـز بـه کـار رفته، تـا

مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۱)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهالله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فصل اول:آدم، جانشین خدا در زمین

آغاز تاریخ بشر فعلی

«یا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ....» (۱ / نساء)

آغاز تاریخ نسل فعلی بشر را قرآن‌کریم در آیه فوق مشخصا بیان می‌دارد. در این آیه سخن از پروردگاری رفته که همه را از یک زن و مرد آفریده است. از ظاهر عبارت

(۲۳)

چنین استفاده می‌شود که مقصود از" نفس واحده " آدم علیه‌السلام و از" زوجها "زن اوست:

«ای مردم! از پروردگارتان بترسید، همان که همه شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از او پدید آورد و از آن دو تن، مردان و زنان بسیار پراکنده ساخت... .»

این دو نفر پدر و مادر نسل انسان کنونی می‌باشند که ما از آنان هستیم. طبق آن‌چه که از ظاهر قرآن کریم استفاده می‌شود، انسان‌های کنونی همه به آن دو نفر منتهی می‌شوند.

آیاتی که در قرآن کریم نشان‌گر این معناست در سوره‌های زمر، اعراف و اسراء به شرح زیر می‌باشند:

«شما را از یک تن آفرید و از او زنش را به وجود آورد.» (۶ / زمر)

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را فریب ندهد، همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد!» (۲۷ / اعراف)

(۲۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

(شیطان گفت:) - اگر مرا تا روز قیامت مهلت بدهی، جز اندکی، کلیه اولاد آدم را به سوی هلاکت می‌کشانم؟!» (۶۲ / اسراء)

قرآن مجید با ظاهر عبارت «وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها» (۱ / نساء) می‌خواهد بگوید:

- زوج این فرد هم مثل خودش از همین نوع است و این افراد پراکنده همه به دو فرد همانند بر می‌گردند!

(مطالب و اخباری که در برخی تفاسیر ذکر شده که": جفت این فرد از خودش گرفته شده و خداوند او را از جزء بدن وی آفریده است "؛ و یا این که:

"خداوند زن آدم را از یکی از دنده‌های وی آفریده "؛ هیچ شاهدی از خود آیه بر آن نمی‌توان یافت.)

آغاز تاریخ بشر فعلی (۲۵)

در روایات اسلامی درباره این که آیا آدم پدر نسل کنونی بشر و هم‌چنین افراد بشر فعلی تنها انسان‌هائی هستند که خداوند آفریده و یا این که قبلاً ـ نیز این آفرینش تکرار شده است؟ از حضرت امام صادق علیه‌السلام (در کتاب توحید) نقل شده که فرمود:

«شاید تو فکر می‌کنی که خداوند جز شما بشری نیافریده است؟ بلی، قسم به خدا که خداوند هزار هزار آدم آفریده که شما در آخر این سلسله قرار دارید!» (۱)

تاریخ بی زمان نسل بشر

۱- المیزان ج : ۷ ص : ۲۲۸ .

«وَ اِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنیآ ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ....» (۱۷۲ / اعراف)

قرآن مجید برای نسل بشر زمانی را ذکر فرموده که در آن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار خود پیمان اخذ شده است.

- برای خدا عهدی است بر گردن بشر که از آن عهد بازخواست خواهد کرد، ولی بیشتر مردم با این که حجت برایشان تمام شده، به آن عهد وفا نمی‌کنند!؟

آیه فوق می‌فرماید:

«ذکر کن برای مردم موطنی را که در آن موطن،

خداوند از بشر، از صلب‌هایشان ذریه‌شان را گرفت،

به‌طوری که احدی از افراد نماند مگر این‌که مستقل و مشخص از دیگران باشد،

و همه در آن موطن جدا جدای از هم اجتماع کردند،

و خداوند ذات وابسته به پروردگارشان را به ایشان نشان داد،

و علیه خودشان گواهشان گرفت،

و ایشان در آن موطن غایب و محجوب از پروردگارشان نبوده و پروردگارشان هم از ایشان محجوب نبود،

بلکه به معاینه دیدند که او پروردگارشان است،

هم‌چنان‌که هر موجود دیگری به فطرت خود از ناحیه ذات خود پروردگار خود را می‌یابد، بدون این که از او محجوب باشد!»

(این خطاب و جواب از باب زبان‌حال نیست، بلکه خطابی است حقیقی و

کلامی است الهی!)

این آیه اشاره می‌کند به یک نشأت انسانی که سابق بر نشأت دنیائی اوست، نشأتی است که خداوند در آن نشأت میان افراد نوع انسان تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک از ایشان را بر نفس خود شاهد گرفته است که:

«اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ ـ آیا من پروردگار شما نیستم؟»

«قالُوا: بَلی!» «گفتند: آری!» (۱۷۲ / اعراف)

تقدم" عالم ذَر "بر این عالم تقدم زمانی نیست، نشأتی است که به حسب زمان هیچ انفکاک و جدائی از نشأت دنیوی ندارد، بلکه

با آن و محیط بر آن است و سابقتی که بر آن دارد سابقتی است که" کُنْ "بر"فَیَکُونُ "دارد.

پس: این گفت و شنود مربوط به نشأت دنیا نبوده بلکه ظرف آن سابق بر ظرف

تاریخ بی زمان نسل بشر (۲۹)

دنیاست و اشهاد هم معنای حقیقی‌اش اراده شده است. و خطاب هم زبان‌حال نیست بلکه خطاب حقیقی است.(۱)

تاریخ اولین خلیفه در روی زمین

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلیفَةً....»

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: ـ من می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم!» (۳۰ تا ۳۳ / بقره)

۱- المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۱۷ .

(۳۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

از زمینه و سیاق کلام فوق برمی‌آید که منظور از خلافت نام‌برده، جانشینی خدا در زمین بوده است، نه این که انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شود. و این خلافت اختصاصی به شخص آدم علیه‌السلام ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند. ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود": می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم "،چنین فهمیده‌اند که این عمل باعث وقوع فساد و خون‌ریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانسته‌اند که موجود زمینی به‌خاطر این که مادی است، باید مرکب از قوائی غضبی و شهوی باشد و چون زمین دار تزاحم و محدود الجهات است و مزاحمات در آن بسیار می‌شود و انتظام و اصلاح آن در معرض فساد و بطلان واقع می‌شود، لاجرم زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی‌شود و بقاء در آن به حد کمال نمی‌رسد جز با زندگی دسته جمعی... و معلوم است که این نحو زندگی بالاخره به فساد و خون‌ریزی منجر می‌شود.

تاریخ اولین خلیفه در روی زمین (۳۱)

در حالی که مقام خلافت، همان‌طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این که خلیفه نمایش‌گر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به‌خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حسنا و متصف به صفات علیائی، از صفات جمال و جلال است و در ذاتش منزه از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فسادی است.

خلیفه‌ای که در زمین نشو و نماء کند و با آن آثاری که در بالا گفته شد، زندگی زمینی دارد، لایق مقام خلافت نیست و با هستی آمیخته با نقص و عیبش نمی‌تواند آئینه

(۳۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

هستی خدائی منزه از هر عیب و نقص گردد!

البته خدای سبحان در پاسخ ملائکه مسئله فساد در زمین و خون‌ریزی در آن را از خلیفه زمینی نفی نکرد، بلکه مطلب دیگری عنوان نمود و آن این بود که در این میان مصلحتی هست که ملائکه قادر بر ایفای آن نیستند و نمی‌توانند آن‌را تحمل نمایند ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و ایفای آن است.

آری، انسان از خدا کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست :

«و خدا همه اسماء را به آدم آموخت و...!» (۳۱ / بقره)

آن‌چه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت"، حقیقت علم به اسماء "بود، که فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود. آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد به‌خاطر همین" علم به اسماء "بود!

تاریخ اولین خلیفه در روی زمین (۳۳)

آن مسمیات که برای آدم معلوم شد حقایق و موجوداتی خارجی بودند، که در پس پرده غیب آسمان‌ها و زمین نهان بودند و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن‌طوری که هستند، از یک‌سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده است، نه فرشتگان آسمانی و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است. (۱)

درباره تاریخ آدم ابوالبشر

«اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ طینٍ....» (۷۱ تا ۸۸ / ص)

۱- المیـزان ج : ۱ ص : ۲۱۸ .

(۳۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

[تاریخ همه پیامبران حالت استثنائی از همه سرگذشت‌ها و تاریخ‌ها دارد و تاریخ آدم ابوالبشر از همه استثنائی‌تر است.

زندگی آدم علیه‌السلام که از همان خلقت اولیه او شروع می‌شود، سپس به بهشت رفتن، فرود به زمین، شروع زندگی زمینی و زاد و ولد ابنای او در روزهای اولیه، همه آمیخته‌ای است از عالم دیگر و این مطالب که قسمتی از متشابهات است و قسمتی از دنیای وحی و ارتباط انسان با عالم بالا، از فهم و درک بشر معمولی دور می‌باشد.

درباره زندگی زمینی آدم هم جز در چند مورد از زندگی پسرانش مطلبی بیان‌نشده است.

حق هم همین است! چون خداوند برای قصه گفتن از راه دور و بدون هدف قرآن و پیامبر نفرستاده است بلکه اگر بخواهیم در قرآن به عنوان" کتاب هدایت "از آدم و از

درباره تاریخ آدم ابوالبشر (۳۵)

دید آن‌چه در روزهای اول بشر زمینی گذشت چیزی بدانیم بهتر است به آیات ۲۴ به بعد سوره اعراف مراجعه کنیم و بدانیم که از همان روزهای اول" اصول قوانین هدایت بشری "نازل شده است و خداوند آن‌ها را برای ما نقل کرده است که در واقع" هدف قرآن"همین است (و در محدوده این تألیفات نیز هدف مؤلف همین است،) که از تاریخ و سرگذشت‌ها آن‌چه که دارای فایده و اثر است بیان شود تا مفید افتد، نه آن‌چه که در یک دوره کوتاه بر یک یا چند خانواده‌ای و قبیله‌ای چه گذشته است؟!

آن‌چه بیان می‌شود در واقع آن چیزی است که با جامعه بشری در کل، در همه زمان‌ها و با روحیات و اعتقادات مردم و معنویات و اخلاق آن‌ها سروکار پیدا می‌کند، نه یک قصه ساده و شنیدنی! امین].

(۳۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قسمتی از ماجرای خلقت آدم علیه‌السلام

«به یاد آر آن زمانی را که پروردگارت به ملائکه گفت:

ـ من بشری از گِل خواهم آفرید،

متوجه باشید که چون خلقت او تسویه و تکمیل شد،

و از روح خود در آن دمیدم،

همگی برایش به سجده بیفتید!» (۷۱ و ۷۲ / ص)

این آیات کلام خدای تعالی است که به زمان گفتگو با ملائکه اشاره می کند. دو عبارت دیگر نیز که خداوند فرمود:
قسمتی از ماجرای خلقت آدم (ع) (۳۷)
«من در زمین می‌خواهم جانشین و خلیفه بگذارم» (۳۰ / بقره)
و
«من از گِل بشری خلق می کنم» (۷۱ / ص)
هر دو خطاب خداوند است به ملائکه و دو جمله متقارن است که در یک زمان و یک ظرف واقع شده‌اند. (۱)

مبدأ خلقت آدم

۱- المیزان ج : ۳۴ ص : ۳۸.

(۳۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

در قرآن کریم هر جا از انسان به" بشر"تعبیر شده منظور همان جثه و هیکل و ظاهر بدن اوست. در آیه شریفه فوق، مبدأ خلقت آدمی" گِل "معرفی شده است. در سوره روم مبدأ خلقت او" خاک "و در سوره حجر" صَلصالی از حَمَأ مَسْنون "و در سوره الرحمن" صَلصالی چون فَخّار یعنی سُفال "آمده است، که احتمال دارد همان مبدأ واحد احوال مختلفی به خود گرفته است و قرآن کریم هر جا نام یکی از آن احوال را برده است، لذا این اختلاف تعبیر ضرری به‌جائی نمی‌زند.
اگر روح دمیده شده در انسان را خداوند به خود نسبت داد و فرمود: «از روح خودم در او دمیدم» به منظور شرافت دادن به آن روح است و خواسته همه این مطالب را به این نکته پایان دهد که حال که از روح خودم بر او دمیدم پس شما ای ملائکه بر او سجده کنید!
مبدأ خلقت آدم (۳۹)
خداوند می‌فرماید که همگی ملائکه برای آدم سجده کردند و احدی از آن تخلف نکرد مگر ابلیس که تکبر کرد و از سجده برای او دریغ ورزید و او از سابق بر این کافر بود. این که ابلیس قبل از این صحنه کافر بوده است، در سوره حجر از زبان خود او چنین نقل کرده است:
«- من از نخست حاضر نبودم برای بشری به خاک بیفتم،
که تو او را از گلی از لجن خشکیده درست کرده باشی!» (۳۳ / حجر) (۱)

خلقت آدم و نقش ملائکه و ابلیس

۱- المیزان ج : ۳۴ ص : ۳۸.

(۴۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ....» (۲۶ تا ۵۰ / حجر)
در این آیات، خدای سبحان از آغاز خلقت جن و انس، از فرمان دادنش به ملائکه و ابلیس برای سجده به آدم، از سجده ملائکه و امتناع ابلیس، از رجم او، از گمراهی بنی آدم به دست او و از به کرسی نشستن قضاء خدا در سعادت متقین و شقاوت گمراهان: سخن به میان آورده است.
مقصود از عبارت" به تحقیق ما انسان را خلق کردیم ". ابتداء خلقت انسان است، به دلیل این که در جای دیگر قرآن درباره خلقت آدمی از گل می‌فرماید:

«و آغـاز کـرد خلقـت انسـان را از گـل،

خلقت آدم و نقش ملائکه و ابلیس (۴۱)

و آن‌گاه نسـل او را در خـلاصـه‌ای از آبـی بـی‌مقـدار قـرار داد.» (۸ / سجده)

بنـابراین آیه شـریفه خلقت نوع انسان را بیان می‌کنـد، زیرا خلق کردن اولین موجودی کـه بقیه افـرادش از آن منشـعب می‌شونـد در حقیقت خلق کـردن همه آن‌هاست.

خداوند ملائکه را مورد خطاب قرار داده و به ایشان خبر می‌دهد که می‌خـواهـم آدم را خلق کنم و شـما باید بعد از آن‌که روحم را در او دمیـدم بـه او سجـده کنیـد!

منظـور از دمیـدن روح، ارتبـاط دادن و برقرار کردن علقه بین بدن و روح است، به طـوری کـه در آیـه دیگـر می‌فـرمایـد:

«پس او را نطفه‌ای در جای امنی قرار دادیم،

پـس آن نطفـــه را علقـــه کــــردیــــم،

(۴۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آن‌گــاه علقـــه را مضغـــه کــردیـــم،

مضغه را استخوان‌ها نمودیم،

و سپـس آن استخـوان‌هـا را با گـوشـت پـوشـانـدیـم،

و در آخر او را خلقی دیگر کردیم!» (۱۳ و ۱۴ / مؤمنون)

آن‌گاه خداونـد متعال حکایت می‌کنـد که ملائکه همه سـجده کردنـد به‌طوری که حتی یک‌نفر هـم جای نمـانـد و فقـط از تمـامی ملائکه ابلیس سـجده نکرد. البته، ملائکه مأمور شـده بودنـد بر نوع بشـر سـجده کننـد، نه بر شـخص آدم و خصوصـیات فردی آدم دخـالتی در این امر نداشـته است، بلکه خصوصـیات نـوعی‌اش بـاعث شـده و این سـجده هم صرفا از بـاب تشــریفـات اجتمـاعی نبـوده بلکـه نتیجـه‌ای حقیقی و واقعی باعث آن شده اسـت و آن عبــارت اسـت از خضـوع بـرحســب خلقت.

خلقت آدم و نقش ملائکه و ابلیس (۴۳)

پس ملائکه بر حسب غرضـی که در خلقتشـان بـوده خـاضع برای انساننـد، آن‌هم بر حسب غرضـی که در خلقت انسـان بوده است، (یعنی نتیجه خلقت بشـر اشـرف از نتیجه خلقت ملائکه است.) ملائکه مسـخر برای بشـر و در راه سـعادت زنـدگی اویند و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب و مرحله‌ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

این که می‌بینیم همه ملائکه مأمور به سـجده بر آدم شدند، می‌فهمیم همه آنان مسـخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند و برای رسـتگاری او کـار می‌کننـد. مثلاً یک طایفه از ایشان مأمور حیات بخشـی، طایفه دیگر مأمور مرگ، طایفه سوم مأمور رزق و طایفه چهارم مأمور رساندن وحی هسـتند. طایفه‌ای مُعَقِّباتَند، طایفه‌ای نویسـنده و هم‌چنین مابقی ملائکه هر کدام مشـغول یکی از کارهای بشرند.

(۴۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

این‌جـاست که برای کسانی که تفکر کننـد روشن می‌شود که امتناع ابلیس از سـجده به آدم به‌خاطر اسـتنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت و او نمـی‌خـواست مانند مـلائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیـدن بـه کمـالش کمک کنـد.

(قرآن مجید در ادامه مطلب اشاره به دشـمنی شـیطان و نقشه‌های او علیه آدمی دارد که مشروح این مطـالـب قبـلاً در جلد هفتـم این سلسلــه تألیفات آمده است.) (۱)

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین

۱- المیــــزان ج ۲۳ ص ۲۲۱.

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین (۴۵)

«وَ لَقَدْ مَکَّنّاکُمْ فِی الْاَرْضِ وَ....» (۱۰ تا ۲۵ / اعراف)

آیات زیر، از ماجرای سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس، از فریب خوردن آدم و همسـرش بـه وسیلـه شیطان، از تـرک بهشت و از سایـر اموری کـه خداونـد بـرای آن دو مقـدر کـرده بـود، حکـایت دارند:

«مــــا شمـــا را در زمیــن جـــای دادیـــــم،

و در آن‌جـا بـرای شمـا وسـایل زنـدگـی قـرار دادیـم،

ولــــی، سپــاســی کـــه مـــی‌داریـــد انـــدک اســت!

شمـا را خلـق کـردیم و آن‌گاه

نقشبنـدی‌تان نمودیم و سپس

(۴۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

بــه فـــرشتگــــان گفتیـم:

- آدم را سجـــــده کنیــــد!

همه سجده کردند مگر ابلیس،

کــه از سجــــده‌کنــان نبود.

گفت: - مانعت چه بود که وقتی به تو فرمان دادم سجده نکردی؟

گفت: - مــن از او بهتــــرم!

مــرا از آتـــش آفـریـدی و او را از گـل خلــق کـــرده‌ای!

گفت: - از آسمان فرود شــو!

در ایــن‌جـــا بـــزرگـــی کـــردن حـــق تـــو نیســت!

برون شو، کـه تـو از حقیرانی!

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین (۴۷)

گفت: - مــرا تـا روزی کـه بـرانگیختـه مـی‌شـونـد، مهلت ده!

گفت: - مهلت خـواهی یافت!

گفت: - برای این ضلالت که مرا نصیب داده‌ای در راه راست تو بر سر راه آنان کمیـــــن مــــی‌نشینــــــم،

آن‌گاه از جلوی رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان بر آنان می‌تـازم و بیشترشان را سپـاس‌گزار نخواهی یافت!

گفت: - از آسمان من بیرون شو! مذموم و مطرود!

هــر کــه از آنـان پیروی تـو کنـد جهنـم را از همـــه شمـــا لبـریـز مـی‌کنـم !

و

- ای آدم!

(۴۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

تـــو و همســـرت در ایـــن بهشـت آرام گیـــریـــد!

و از هر جا خواستید بخورید!

و بـــه ایـــن درخـــت نـــزدیـــک مشـویــد!

که از ستم‌گران خواهیـد شـد!

شیطان وسـوسـه‌شـان کـرد تـا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنان نمودار کند. گفت: - پروردگارتان شمـا را از ایـن درخت منع نکرد

مگر از بیـم این‌که دو فرشته شوید،

یـا از زنـدگـان جـاویــد گـردیـد!؟

برایشـان سوگند خـورد کـه من خیرخواه شمـایـم!

پس با همین فریب سقوطشان داد،

خروج آدم از بهشت و ابتدای سکونت در زمین (۴۹)

و چـون از آن درخت خـوردنـد، عـورت‌هـایشـان در نظرشـان نمـودار شـد،

و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان بچسبـانند،

و پروردگارشان به ایشـان بانـگ زد:

- مگـــر مـــن از ایـــن درخـــت منـع‌تـــان نکـــردم؟!

و بـه شمـا نگفتم که شیطان دشمن آشکـار شمـاست!

گفتند: - پـروردگـارا! مـا بـه خـویشتـن ستم کردیم !

و اگــر مــا را نیــامــرزی و رحــم‌مــان نکنــی از زیـان‌کــاران خـواهیــم بـود!

گفت: - چنین که دشمن هم‌دیگرید پائین روید!

و شمـــا را در زمیـــن تـــا زمـــانـی معیـن قـــرارگـــاه و بـــرخـــورداری هســـت! گفت: - در آن‌جـــا زنـــدگـــی مـی‌کنیـــــد،

(۵۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و در آن‌جـا مـی‌میریـد،

و از آن‌جـا بیـرون آورده می‌شـویـد...!» (۱)

مفهــوم سجــده مــلائکــه بر آدم

از قسمت اول آیات بالا برمی‌آید که سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده است. اگر حضرت آدم علیه‌السلام قبله‌گاه سجده ملائکه شده از جهت خصوصیت شخصی او نبوده بلکه از این باب بوده که آدم علیه‌السلام نمونه کامل

۱- المیـــــزان ج ۱۵ ص ۲۴.

مفهوم سجده ملائکه بر آدم (۵۱)

انسانیت بوده و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است، زیرا خلاقتی که خداوند به آدم داده مختص به حضرت آدم نبوده بلکه در همه افراد بشر جاری است، پس سجده ملائکه هم سجده بر جمیع افراد انسان است.

حقیقـت دیگـری نیـز از آیـات بـالاـ روشـن می‌شـود ایـن است که خلقت آدم در حقیقت خلقـت جمیـع بنـی نـوع بشـــر بـــوده اســـت. (۱)

ابلیس در برابر انسان

قسمت بعدی آیات بالا جریان سجده کردن تمامی فرشتگان به جز ابلیس را بیان

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۴ .

(۵۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌کند و علت سجده نکردن او را در این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده بلکه از طایفه جن بوده است، لکن در ابتداء هیچ فرقی با ملائکه نداشته و در بین آنان بوده است: شیطان و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن مقام را مقام قدس نامید و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند. بنابراین معلوم می‌شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده است. ملائکه به آن‌چه مقام و منزلتشان اقتضا می‌کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند ولکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، چون از جنس جن بوده و فسق ورزید و زندگی‌ای را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

از این آیات استفاده می‌شود که اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد به

ابلیس در برابر انسان (۵۳)

خاطر تکبرش بود وگرچه به ظاهر می‌خواسته بر آدم تکبر ورزد، لکن از این‌که ابلیس با سابقه‌ای که از داستان خلافت آدم داشت و تعبیری که از خداوند درباره خلقت آدم شنیده بود - که من او را به دو دست خود آفریده‌ام - مع‌ذلک زیر بار نرفت، برمی‌آید که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده نه استکبار بر آدم!

ابلیس از خداوند مهلت‌می‌خواهد و خداوند هم به‌وی مهلت می‌دهد. البته ابلیس به‌طور مطلق از خدا مهلت خواسته است ولکن خداوند او را تازمانی" معین "مهلت داده است.

(شرح کامل قرارگرفتن آدم و همسرش در بهشت و خروج آن‌ها به دلیل وسوسه شیطان و بقیه داستان در جلد هشتم این مجلدات آمده است.)(۱)

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۴.

(۵۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خروج آدم از بهشت و فرود به زمین

ادامه جریان زندگی آدم در بهشت را از روایات اسلامی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنیم که حضرت فرمود:

«بهشت آدم از باغ‌های دنیا بوده و همین ماه و خورشیدی که به ما می‌تابد به آن بهشت می‌تابیده است. و اگر از باغ‌های آخرت می‌بود هرگز از آن اخراج نمی‌شد، چون آخرت خانه خلود است.

خداوند آدم را در بهشت جای داد و همه خوردنی‌ها را به جز یک درخت برایش مباح

خروج آدم از بهشت و فرود به زمین (۵۵)

کرد. خلقت آدم طوری بود که بدون امر و نهی و غذا و لباس و مسکن و نکاح نمی‌توانست بسر ببرد و سود و زیان خود را جز به راهنمائی خداوند تشخیص نمی‌داد، پس ابلیس بر او برآمد و گفت که اگر تو و همسرت از این درخت بخورید فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت خواهید زیست و اگر نخورید خداوند بیرونتان خواهد کرد. آن‌گاه قسم خورد که خیرخواه آنان است.

آدم گفته او را پـذیرفت و به اتفاق همسرش از آن درخت خوردنـد و کارشان بـدان‌جا کشیـد که خدای تعالی فرمود: «بَدَتْ لَهُما سَوْاتُهُما...» (۱۲۱ / طه)

خلاصه آن که، لباس‌های بهشتی‌شان از تن فرو ریخت و ناگزیر از برگ درختان بهشتـی خـود را پوشـاندند.

خداوند خطابشان فرمود:

- آیا شما را نگفتم که از این درخت نخورید؟!

در جواب عـرض کـردنـد:

- پروردگـارا مـا بـه خـودمـان ظلـم کـردیـم،

و اگـــر تـو مـا را نبخشـی و تـرحـم نکنـی،

مــــا از زیــــان‌کــــاران خــواهیــم شـــد!

خـــداونـــد در جـوابشـان فـــرمــــود:

- فـــرود شـــــویـــــد!

بـــرخـی از شمـا دشمــن بـــرخــی دیگـــر،

و شما را در زمین است مستقر و متاعی تا وقت معین، یعنی تا روز قیامت!

... در آن‌جا زندگی می‌کنید،

خروج آدم از بهشت و فرود به زمین (۵۷)

و در آن‌جــا مــی‌میریـــد،

و از آن‌جـا بیـرون آورده می‌شـویـد!» (۲۲ تا ۲۵ / اعراف)(۱)

حرکت وجودی انسان

«وَ کُنْتُمْ اَمْواتا فَاَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ!» (۲۸/بقره)

«وَ بَـدَاَ خَلْقَ الْاِنْسانِ مِنْ طینٍ...»

۱- المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۴.

«آغاز کرد خلقت انسان را از گـل،

سپس نسـل او را از چکیـده‌ای از آبی بی‌مقـدار کرد،

و سپـــس او را انســـان تمـــام عیـــار نمـــوده،

و از روح خـــود در او بـــدمیـــد!» (۷ تا ۹ / سجده)

این آیات دلالت می‌کند بر این‌که انسان جزئی از اجزاء کره زمین است و از آن جدا نمی‌شود و مباین آن نیست. چیزی که هست از همین زمین نشو نموده و شروع به تطور کرده و مراحل خود را طی می‌کنـد، تـا مـی‌رسـد بـه آن‌جائی کـه خلقتـی غیـر زمینی و غیـر مادی می‌شود:

«ثُـمَّ اَنْشَـأْناهُ خَلْـقا اخَـــرَ!»

«فَتَبارَکَ‌اللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقینَ!»

حرکت وجودی انسان (۵۹)

«سپس او را خلقی دیگر کرد،

پس مبارک است خدا، که بهترین خالق است!» (۱۴ / مؤمنون)

این موجود غیر مادی عینا همان است که از زمین نشو کرد و خلقتی دیگر شد و به این کمال جدید تکامل یافت، آن‌گاه وقتی به این مرحله رسید فرشته مرگ او را از بدنش می‌گیرد - و بدون کم و کاست می‌گیرد - و سپس این موجود به سوی خدای سبحان برمی‌گردد... این صراط و راه هستی انسان است!

«مِنْها خَلَقْناکُمْ،

«وَ فیها نُعیدُکُمْ،

«وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اُخْری»

«ما شما را از زمین درست کردیم،

(۶۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«دوباره به زمین برمی گردانیم،

«آن‌گاه بار دیگر، از زمین بیرونتان می‌آوریم!» (۵۵ / طه)

انسان برای هر غرضی که دارد از هر چیزی استفاده می‌کند و آن را به خدمت خود می‌گیرد و لایزال گذشت زمان هم این موجود عجیب را در تکثیر تصرفات و عمیق‌تر ساختن نظریه‌هایش تأئید می‌کند:

«وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ جَمیعا مِنْهُ...!»

«برای شما آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است مسخر کرد، در حالی‌که همه‌اش از اوست!» (۱۳ / جاثیه)

«ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ،

«سپس به آسمان پرداخت.» (۲۹ / بقره)

حرکت وجودی انسان (۶۱)

از کلام الهی برمی‌آید که استواء خدا بر آسمان نیز برای انسان بوده است و اگر آن را هفت آسمان قرار داد، نیز به خاطر این موجود عزیز بوده است.

این بود صراط انسان در مسیر وجودش و این وسعت شعاع عمل انسان در تصرفاتش در عالم کون، همان است که خدای سبحان نیز آن را بیان کرده که از کجا آغاز می‌شود و به کجا ختم می‌شود.

چیزی که هست قرآن کریم همان‌طور که احیانا مبداء حیات دنیوی انسان را که از آن شروع کرده، عالم طبیعت و کون شمرده است و هستی‌اش را نیز مرتبط بدان معرفی می‌کند، در عین حال آنرا مرتبط با پروردگار متعال می‌داند.

«من تو را از پیش آفریدم، در حالی که چیزی نبودی!» (۹ / بقره)

انسان مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین و از پستان صنع و ایجاد

(۶۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ارتضاع نموده و در سیر وجودی‌اش تطور دارد و سلوک او همه با طبیعت مرده مرتبط است. و از نظر فطرت و ابداع مرتبط به" امر" خدا و"ملکوت "اوست.

این از جهت آغاز خلقت بشر و پیدایشش در نشئه دنیا و اما از جهت عود و برگشتش به سوی خدا، قرآن کریم، صراط آدمی را منشعب به دو طریق می‌داند: طریق سعادت و طریق شقاوت!

طریق سعادت را نزدیک‌ترین طریق ـ یعنی صراط مستقیم، دانسته که به رفیع اعلی منتهی می‌شود و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می‌برد تا او را به پروردگارش برساند.

طریق شقاوت، که آن را راهی دور و منتهی به اسفل‌السافلین - پست‌ترین پستی‌ها - معرفی می‌کند، تا آن که به رب‌العالمین منتهی شود.

حرکت وجودی انسان (۶۳)

- و خدا در ماوراء صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است! (۲۰ / بروج) (۱)

مـــاده اولیـــه انســان

«اَلَّذی اَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَاَخَلْقَ‌الْاِنْسانِ مِنْ طینٍ....» (۷ تا ۹ / سجده)

خدای تعالی خلقت هر موجودی را نیکو خوانده است.

«خلقت ملازم با حسن و زیبائی است.»

«و هر مخلوقی بدان جهت که مخلوق است زیباست!»

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۲۱۳ .

(۶۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خدای متعال در این آیه می‌فرماید:

«خدائی که خلقت همه چیز را زیبا کرده است،»

«و خلقت انسان را از گلی آغازید!»

خداوند تعالی می‌فرماید که مبدأ پیدایش این نوع - نوع انسان - از گل بوده است. تمامی افراد این نوع از فردی پدید آمده‌اند که آن فرد از گل خلق شده است و فرزندان این فرد از راه تناسل و تولد از پدر و مادر پدید آمده‌اند.

تنها افرادی که از گل خلق شده‌اند آدم و حوا علیه‌السلام هستند!

ماده اولیه انسان (۶۵)

قرآن‌مجید در ادامه این بحث طرز تولد نسل‌های بعدی این دو فرد را(از طریق جدا شدن به ولادت)از چکیده‌ای از آبی ضعیف بی‌مقدار دانسته است.

درباره ورود روح به بدن انسان و مراحل آن می‌فرماید:

«آن‌گاه وی را بپرداخت،

و از روح خویش در او دمید،

و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها آفرید...!» (۹ / سجده)

آیات کریمه قرآن، ظاهر قریب به صریح است در این که بشر موجود در امروز که ما

(۶۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

افرادی از ایشانیم، از طریق تناسل منتهی می‌شوند به یک زن و شوهر معین، که قرآن نام آن شوهر را" آدم "معرفی کرده است. و نیز صریح است در این که این اولین فرد بشر و همسرش از هیچ پدر و مادری متولد نشده‌اند بلکه از خاک یا گل یا لایه یا زمین - به اختلاف تعبیرات قرآن - خلق شده‌اند.

این آن معنائی است که آیات با ظهور قوی خود آن را افاده می‌کنند. این معنا را که نسل حاضر بشر منتهی به مردی به نام" آدم"

است ممکن است از ضروریات قرآن دانست. این آدم و همسرش از پدر و مادر متولد نشده‌اند بلکه از زمین تکون یافتـه‌انـد. آیـات قرآنی بیـان نکرده‌انـد که چگونه آدم از زمین خلق شـد؟ آیا در خلقت او علل و عوامل خارق‌العاده دست داشته است؟ و آیا خلقتش به تکوین الهی آنی بوده و بدون این که مدت زمانی طول کشیده باشد و جسد ساخته شده از گل مبدل به بدنی معمولی و ماده اولیه انسان (۶۷)

عـادی و دارای روح انسـانی شود؟ و یا آن که در زمان‌های طولانی این دگرگونی صورت گرفته است و اسـتعدادهائی یکی پس از دیگری دربـاره‌اش تبـدیل یـافته و نیز صورت‌هـائی یکی پس از دیگری به خود گرفته است تـا آن که استعدادش برای گرفتن روح انسانی به حد کمال رسیده و آن‌گاه روح در او دمیده شده است؟ و سخن کـوتاه، آیـا نظیـر نطفـه در رحـم علـل و شـرایطی یکـی پس از دیگری در او اثـر کـرده است؟

هیچ یک از این احتمـالات در قـرآن کـریم نیـامده اسـت!

تنهـا روشـــن‌ترین آیــه‌ای که دربــاره خلقت آدم در قرآن دیـده می‌شود آیه‌ای است کـه دربـاره مسیح علیه‌السلام نـازل شــده و فـرمـوده است :

«صفت عیسـی مـاننـد صفــت آدم اســت

(۶۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

که خدای تعالی او را از خاك زمین خلق کرد

بـدون این کـه پـدری داشتـه بـاشـد کـه از نطفـه او متولـد شـــود.» (۵۹ / آل‌عمران) تمـامی آیـات قرآنی که از خلقت آدم از تراب یـا از گل یا امثال آن خبر می‌دهنـد می‌فهماننـد که خلقت انسان آنی و بـدون گـذشت زمان و بـدون پـدر و مادر بوده است و خلقـت آدم بـا خلقـت سـایر افـراد بشـر و سـایر جـانـداران فـرق داشتـه است.(۱)

انشـــاء خلـــق آخـر

۱– المیزان ج : ۳۲ ص : ۸۱.

انساء خلق آخر (۶۹)

«وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِـنْ سُـلالَـةٍ مِـنْ طيـنٍ ثُمَّ... .» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

خداوند متعال در این آیات از زمانی صحبت می‌کند که پای هیچ تاریخ نویسی بدان نرسیده است. زمانی که خلق ابتدائی صورت می‌گیرد و در آن آدم از گـل آفریـده مـی‌شود و فرمان می‌یابد نسل او به جای خاك از چکیده آبـی خـوار – «سُـلالَـةٍ مِـنْ مـــاءٍ مَهيـــنٍ» (۸ / سجده) تولید شود:

«ما انسان را در آغاز از چکیده و خلاصه‌ای از اجزای زمین

کـــه بـا آب آمیختــه بـود، انـدازه‌گیـری کـردیـــم،

و سپس مــا انسان را نطفه‌ای کردیم کــه در رحـــم متمکـــن بــاشـــد،

(۷۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آن‌گـــاه نطفـــه را علقـــه و علقـــه را مضغـــه کـردیـم

و سپس آن مضغـه را استخوان کردیم،

پس بر آن استخوان گوشتی پوشاندیم،

پس از آن خلقتـی دیگـرش کـردیـم!

پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است!» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

در آخرین مرحله خداوند سیاق عبارت را از" خلقت " به" انشاء "تغییر داد تا دلالت کند بر این که آنچه به وجود آوردیم چیز دیگری و حقیقت دیگری بود، غیر آنچه در مراحل قبلی بود.

مثلاً علقه هر چند از نظر اوصاف و خواص و رنگ و طعم و شکل و امثال آن با نطفه

انساء خلق آخر (۷۱)

فرق داشت الاّ ـ این که اوصافی که نطفه داشت از دست داد و اوصافی هم‌جنس آن به خود گرفت. خلاصه این که اگر عین اوصاف نطفه در علقه نبود، هم‌جنس آن بود، مثلاً ـ اگر سفید نبود قرمز بود و هر دو از یک جنسند به نام رنگ، به خلاف اوصافی که خداوند در آخر به آن داد و آن را انسان کرد! که نه عین آن اوصاف در مراحل قبلی بودند، نه هم‌جنس آن، مثلاً در انشاء اخیر او را صاحب حیات و قدرت و علم کرد...!

در این مرحله خداوند به انسان جوهره ذاتی داد، (که ما از آن تعبیر می‌کنیم به" من،) "که نسخه آن در مراحل قبلی یعنی در نطفه و علقه و مضغه و عظام پوشیده به لحم، نبود، همچنان‌که در آن مراحل اوصاف علم و قدرت و حیات نبود. پس در مرحله اخیر چیزی به وجود آمد که مسبوق به عدم بود، یعنی هیچ سابقه‌ای نداشت. (۱)

(۷۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

۱- المیزان ج : ۲۹ ص : ۲۹ .

انساء خلق آخر (۷۳)

(۷۴)

فصل دوم:روزهای بهشتی آدم زمینی

اقامت موقت

«وَ قُلْنا یا ادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ... .» (۳۵ تا ۳۹ / بقره)

آدم در اصل و در آغاز برای این خلق شده بود که در زمین زندگی کند و نیز در زمین بمیرد و اگر خدای تعالی او را (چند روزی) در بهشت منزل داد برای این بود که امتحان خود را پس بدهد.

(۷۵)

این معنا را آیه «اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلیفَةً» (۳۰ / بقره) به دست می‌دهد.

پس هدف و منظور از خلقت آدم این بود که در زمین سکونت کند.

چیزی که هست ، راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد.

قرآن کریم روزهای بهشتی آدم زمینی را چنین تعریف می‌کند:

«و گفتیم:

- ای آدم !

تو و همسرت در بهشت آرام گیرید،

و از آن به فراوانی از هر جا که خواستید بخورید،

(۷۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران خواهید شد!
و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بینداخت،
و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد،
گفتیم:
- با همین وضع که دشمن هم دیگرید،
پائین روید،
که تا مدتی،
در زمین، قرارگاه و بهره دارید!
و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت،
و خدا او را ببخشید، که وی بخشنده و رحیم است!
اقامت موقت (۷۷)
گفتیم:
ـ همگی از بهشت پائین روید!
اگر هدایتی از من به سوی شما آمد - و البته خواهد آمد،
آنها که هدایت مرا پیروی کنند، نه بیمی دارند و نه اندوهگین می‌شوند و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را دروغ شمارند،
اهل جهنم‌اند،
و خود در آن جاودانانـد!» (۳۵ تا ۳۹ / بقره)
پس راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد و برتری‌اش به ملائکه و لیاقتش برای خلافت ثابت شود و سپس ملائکه مأمور به سجده برای او شوند
(۷۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
و آن‌گاه در بهشت منزلش دهند و از نزدیکی به آن درخت نهی کنند و او به تحریک شیطان از آن بخورد و در نتیجه عورت خود و نیز از همسرش ظاهر گردد و در آخر به زمین هبوط کنند.
گو این که خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش تمام شده بود و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند که در همین زمین متوجه عیب خود شوند و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند...
بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند... .
و وقتی داخل بهشت کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که آدم از عالم ارواح و
اقامت موقت (۷۹)
فرشتگان داشت، به زندگی دنیا آلوده نشده بود.
معلوم می‌شود پوشیدگی‌های عیب آن دو موقتی بوده است و یک دفعه صورت گرفته است، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدت طولانی این عیب پوشیده بماند.
آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسئله ظاهر شدن" عیب "آن دو بود!

"عیب "نام برده هم به قرینه این که فرموده: «بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بچسبانند،» همان" عورت "آن دو بوده است.

معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است، چون مستلزم غذا خوردن و نمو نیز هستند.

(۸۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ابلیس هم جز این هدف و کوششی نداشته که به هر وسیله که شده عیب آن دو را ظاهر سازد.

ظهور عیب در زندگی زمینی و به وسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضاهای حتمی خدا بوده، که باید می‌شد و ملاحظه می‌شود که خدای تعالی نیز خطیئه آنان را بعد از آن که توبه کردند بیامرزید ولی در عین حال آن‌ها را به بهشت برنگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد، تا در آن جا زندگی کنند.

اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از آن درخت و هویدا گشتن" عیب "قضائی حتمی نبود و نیز برگشت آن‌ها به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و قبول آن به بهشت برمی گشتند.

پس معلوم می‌شود:

اقامت موقت (۸۱)

علت بیرون شدن از بهشت و زمینی شدن آدم، خود آن" گناه "نبود، بلکه علت این بود که" به وسیله" آن گناه "،عیب "انسان ظاهر می‌شود. و این" به وسیله شیطان "صورت گرفت.

ولی اگر پدر بشر و مادرش به زمین نمی‌آمدند کی می‌توانستند متوجه فقر و ذلت و مسکنت و حاجت و قصور خود شوند؟

و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظیرةالقدس و جوار رب‌العالمین می‌رسیدند؟

و برای جلوه کردن اسماء حسنای خدا، از عفو و مغفرت و رأفت و توبه و ستر و فضل و رحمت موردی یافت نمی‌شد چون مورد این اسماء حسنای خدا گنه‌کارانند!

(۸۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و خدا را در ایام دهر نسیم‌های رحمتی است، که از آن بهره‌مند نمی‌شوند مگر گنه‌کارانی که متعرض آن شوند و خود را در معرض آن قرار دهند!

آدم هر چه که به خود ستم کرد و خود را در پرتگاه هلاکت و دوراهی سعادت و شقاوت، که همان زندگی دنیاست، افکند، به طوری که اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می‌ماند، هلاک می‌شد و اگر به سعادت اولی خود برمی گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم کرد، الّا این که با این عمل، خود را در مسیر سعادت و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی‌کرد و به زمین نازل نمی‌شد و یا بدون خطا نازل می‌شد، به آن سعادت نمی‌رسید!

اقامت موقت (۸۳)

واضح است که نحوه حیات آدم بعد از هبوط، با نحوه آن قبل از هبوط، فرق می‌کرد. حیات دنیا حقیقتش آمیخته با حقیقت زمین است، یعنی دارای گرفتاری و مستلزم سختی و بدبختی است و لازمه این نیز این است که انسان در آن تکوّن یابد و دوباره با مردن جزو زمین شود و آن‌گاه برای بار دیگر از زمین مبعوث گردد.

در حالی که حیات بهشتی حیاتی است آسمانی و از زمینی که محل تحول و دگرگونی است منشأ نگرفته است.از این‌جا ممکن است به طور جزم گفت که - بهشت آدم در آسمان بوده، هر چند که بهشت آخرت و جنت خلد نبوده است، چون به جنت خلد هر کس وارد شود بیرون نمی‌شود! (۱)

عوامل خروج آدم از بهشت

۱- المیزان ج : ۷ ص : ۲۲۸ .

(۸۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«وَ لَقَـــدْ عَهِــدْنـا اِلـی ادَمَ مِــنْ قَبْــلُ فَنَسِــیَ....» (۱۱۵ تا ۱۲۶ / طه)

در این آیـات داسـتان داخل شـدن آدم و همسرش در بهشت و بیرون شـدنشان به وسوسه‌ای از شیطان، مطرح شـده و هم‌چنین بیان حکمی که خـدای تعالی در این موقع رانـد و دینی تشریع نمود و سعادت بنی نوع آدمی را منوط به پیروی هـدایت او و شقـاوت آنـان را در اعـراض از آن قرار داد.

این داسـتان در چنـد جای قرآن آمـده است ولی در این سوره با کوتاه‌ترین عبارات و زیباترین بیان ایراد شده است. عمده عنایت در این آیات بیان همان حکمی است که به تشریع دیــن و ثواب و عقاب کرده است.

عوامل خروج آدم از بهشت (۸۵)

این داسـتان، حـال بنی نـوع آدم را برحسب طبع زمینی‌اش و زنـدگی مـادی‌اش تمثیـل می‌کنـد و مجسم می‌سـازد، چه خـدا او را در بهترین قوام خلق کرده و در نعمت‌هائی بی‌شمار غرق ساخته و در بهشت اعتدالش منزل داده است و از تعدی و خروج به یک سوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس و تعلق به فریب‌های دنیا و در نتیجه فراموشی جانب رب العزّهٔ است، تهدید فرمود، تا عهد بین خود و خدا را فراموش نکند و او را نافرمانی و شیطان را در وساوسش پیروی نکند.

بعـد از آن که دل به دنیـا بست و مقـام پروردگـارش را فرامـوش کرد، رفته رفته زشتی‌هـای دنیـا برایش روشن می‌شـود و آثـار سوء شقاوت با نزول بلاها و خیانت روزگـار و انکـول اسبــاب و پشــت کــردن شیطـان به او، برایش هـویـدا مـی‌گردد.

آن‌گاه شروع می‌کند با نعمتی نعمت از دست داده‌ای دیگر را تلافی نماید، به عذابی

(۸۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

روی می‌آورد تا از عذابی شدیدتر از آن فرار کرده باشد و در گریز از دردی ناگوار، دردی دیگر ناگوارتر را تحمل می‌کند تا وقتی که به او بگویند از بهشـت نعمت‌هـا به کلی بیـرون گشته و به مهبط شقاوت و بدبختی هبوط کند.

ایــن همــان صــورتــی است از زنــدگــی دنیــا کــه بــرای آدم ممثل شـده است. نخست خـدای‌تعالی او را داخل بهشت کرده و کــرامــت داد تــا سرانجــام کارش بــدان‌جــا کشیـد کـه کشید!

(از آن‌جـائی که این واقعه قبـل از تشـریع دین اتفـاق افتـاده و بهشت آدم بهشت برزخی بوده که در یک زنـدگی غیر دنیوی برایش ممثل شـده است و لذا نهی در آن نیز نهی دینی و مولوی نبوده است بلکه نهی ارشادی بوده که مخالفتش کار او را و سرنوشـتش را به امری قهری کشانده است.) (۱)

عوامل خروج آدم از بهشت (۸۷)

۱- المیــــــــزان ج: ۲۸ ص: ۲۵.

(۸۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

سست عهدی آدم

«سوگند می‌خورم که به تحقیق آدم را در زمان‌های پیش وصیتی کردیم، ولی وصیت را ترک کرد و ما او را نیافتیم که در حفظ آن عزم جازمی داشته باشد.»

(۱۱۵ / طه)

این که مقصود از آن عهد چه بوده؟ به طوری که از داستان آن جناب در چند جای قرآن برمی‌آید، عبارت بوده از نهی خوردن از آن درخت مورد نظر، همان طور که فرموده: «وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ....» (۳۵ / بقره)

«به یادآر عهدی را که ما به آدم سپردیم،

سست عهدی آدم (۸۹)

و گفتار ما را که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید،

پس همگی سجده کردند مگر ابلیس،

ما این صحنه را به وجود آوردیم تا برای خود آدم معلوم شود

که چگونه سفارش ما را فراموش کرد،

و بر حفظ آن عزم راسخی ننمود!» (۱۱۵ / طه)

وقتی ابلیس از سجده امتناع ورزید خدا به منظور خیرخواهی و ارشاد آدم به سوی صلاح به او گفت:

- این که می‌بینی از سجده امتناع ورزید" ابلیس "دشمن تو و همسرت می‌باشد، زنهار که از بهشت بیرونتان نکند.!!

اگر در این آیه به جای نهی ابلیس از این کار، آدم و حوا را نهی کرد، در حقیقت کنایه

(۹۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

از نهی او از اطاعت ابلیس و نیز نهی از غفلت کید و دست کم گرفتن مکر اوست.

ـ او را اطاعت مکن و از کید و تسویلات او غفلت مورز،

تا بر شما مسلط نشود و در بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان قوی نگردد! (۱)

وسوسه شیطان

ابلیس به آدم گفت: آیا می‌خواهی تو را به درختی راهنمائی بکنم که با خوردن میوه آن عمری جاودان و سلطنتی‌دائمی داشته‌باشی؟ دراین درخت این دوخصوصیت هست

۱- المیزان ج: ۲۸ ص: ۲۵.

وسوسه شیطان (۹۱)

و اگر پروردگار شما، شما را از آن نهی کرده یا برای آن خصوصیت بوده یا برای این !

«از آن درخت بخوردند،

و عورت‌هایشان برایشان نمودار شد،

و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان بچسبانند.

آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت!» (۱۲۱ / طه) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۸ ص: ۲۵.

(۹۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

اولین حکم تشریعی

«پس از آن پروردگارش او را برگزید و توبه او را بپذیرفت،
و هدایتش کرد.
گفت: ـ همگی پائین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر باشید!
پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد،
هر که آن را پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت،
و هر کس که از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود،
و او را در قیامت کور محشور می‌کنیم!» (۱۲۲ تا ۱۲۴ / طه)

اولین حکم تشریعی (۹۳)

در این آیه قضائی از خدا حکایت شده که متفرع بر هبوط است.

داستان بهشت آدم با همه خصوصیات آن مثالی است که سرنوشت آینده یکایک فرزندان او را تا روز قیامت ممثل می‌کند. با نهی آدم از نزدیک شدن به درخت، دعوت‌های دینی و هدایت الهی بعد از آدم را ممثل کرده است و با نافرمانی آدم که آن را "نسیان عهد"خوانده، نافرمانی فرزندانش را که ناشی از نسیان یاد خدا و یاد آیات اوست، ممثل فرموده است. تنها فرقی که میان آدم و بنی آدم است این است که آزمایش آدم قبل از تشریع شرایع بود و در نتیجه نهیی که متوجه او شد ارشادی و مخالفت او ترک اولی بود، ولی آزمایش بنی آدم بعد از تشریع دین و مخالفت با آن نافرمانی امر مولوی خداست. (۱)

(۹۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

تاریخ شروع فساد در نسل انسان

«وَ اِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلّا اِبْليسَ....» (۶۱ تا ۶۵ / اسراء)

قرآن مجید در این آیه شریفه تاریخی از شروع حیات زمینی انسان را خاطرنشان می‌سازد که پروردگار عالم پس از آفرینش آدم، پدر بشر کنونی، به ملائکه دستور داد تا برای آدم سجده آورند، همه سجده کردند مگر ابلیس....

۱- المیزان ج : ۲۸ ص : ۲۵ .

تاریخ شروع فساد در نسل انسان (۹۵)

داستان ابلیس ماجرائی است که میان او و خدای سبحان اتفاق افتاد، آن موقعی که امر خدا برای سجده به آدم را عصیان ورزید. این داستان را خدای تعالی برای رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله خود نقل می‌کند تا نسبت به وضع مردم عصر خود خیلی ناراحت نشود و بداند که جنس بشر از ازل همین‌طور بوده است که اوامر خدا را سبک شمرده و در برابر حق استکبار می‌ورزند و اعتنائی به آیات خدا نمی‌کنند و این نسل از این به بعد هم همواره چنین خواهند بود!

فرمود: به یاد آر که چگونه ابلیس قسم خورد که گریبان ذریه آدم را بگیرد و خدا هم او را بر کسانی که اطاعت او (شیطان) را بکنند مسلط فرمود و احدی از پیروان دعوت او و دعوت سواره‌گان و پیاده‌گان از لشکر او را استثنا نکرد و کسانی را استثنا کرد که از بندگان مُخلَص خدا باشند.

(۹۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

مقصود آیه شریفه بیان علل و عواملی است که باعث شد بنی‌آدم در ظلم و فسوق خود استمرار و دوام یابد ولی نسلش برچیده نشود.

در این باره نخست این را فرمود که اولین بشر به آیات و معجزات درخواستی خودش ایمان نیاورد و آخرین هم پیرو همان اولی‌اند

و ایمان نخواهند آورد. در اوایل این آیات به پیغمبر خود یادآور شد که در این میانه فتنه‌ها در کار است که به زودی ظهور نموده و امت اسلام را در بوته امتحان داغ می‌کند و آن‌گاه داستان آدم و ابلیس را خاطرنشان ساخت که ابلیس سوگند خورد ذریه آدم را گمراه سازد و از خدا درخواست کرد که او را بر آن‌ها مسلط نماید.

پس خیلی بعید نیست که اکثر مردم به سوی راه ضلالت گرائیده و در ظلم و طغیان و اعراض از آیات خدا غوطه‌ور گردند، چون از یک سو فتنه‌های الهی آن‌ها را احاطه کرده

تاریخ شروع فساد در نسل انسان (۹۷)

و از سوی دیگر شیطان با قشون سواره و پیاده خود محاصره‌شان کرده است. (۱)

اولین دعای آدم

قرآن مجید اولین بار دعائی از اولین پیامبر الهی و اولین انسان روی زمین نقل می‌کند که در آن درک و آگاهی و ادب خاصی را که تعلیم این پیامبر اولین شده، نشان داده‌می‌شود.

قرآن می‌فرماید:

۱- المیزان ج: ۲۵ ص: ۲۴۶ .

(۹۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«آدم نافرمانی پروردگار خود کرد،

و در نتیجه از بهشت محروم شد،

پس پروردگارش او را به رسالت در ابناء خود برگزید،

و از نافرمانی‌اش درگذشت،

و هدایتش فرمود.» (۱۲۲ / طه)

چه شد که آدم پس از محرومیت از بهشت به مقامی که در آیه قید شده رسید؟ دعا و توبه و انابه‌ای است که آدم علیه‌السلام با ادب خاصی آن را به پیشگاه الهی عرضه کرد، در این مراسم همسر او نیز سهیم بود.

آن‌ها گفتند:

«پروردگارا!

اولین دعای آدم (۹۹)

ما بر خود ستم کردیم!

و اگر تو ما را نبخشائی و به ما ترحم نکنی،

مسلما از زیان کاران خواهیم بود!» (۲۲ / اعراف)

این دعا راز و نیازی است که آن دو بزرگوار بعد از خوردن از درختی که خداوند از نزدیک شدن به آن نهی کرده بود، با خدای خود کردند.

البته آنان با این که گناهی نکرده بودند، (چون نهی الهی نهی ارشادی بود) در هر صورت، وقتی پای امتحان به میان آمد و بلا شامل حالشان شد و سعادت زندگی بهشتی برای یک عمر با آنان وداع کرد، ولی آن‌ها مأیوس نشدند و نومیدی رابطه‌شان را با پروردگار قطع نکرد بلکه با التجاء به خداوند خود و با توسل به صفت ربوبیت او جبران گذشته را کردند. (۱)

(۱۰۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

۱- المیـــزان ج : ۱۲ ص : ۱۱۴ .

(۱۰۱)

فصل سوم:هابیل و قابیل شروع فساد و جنایت در نسل انسان

پسران آدم

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالْحَقِّ....» (۲۷ تا ۳۲ / مائده)

(۱۰۲)

قرآن‌مجید خبرصادق و تاریخ واقعی انسان‌های‌اولیه و پسران آدم را چنین شرح می‌دهد:

«خبـــر دو پســـر آدم را بـــه درستـــی بـــر اینـــان بخــــوان!

آن‌گاه که قربانی پیش بردند،

و از یکی‌شان پذیرفته شد،

و از دیگری قبول نیفتاد.

گفت: - به طور حتم تو را خواهم کشت!!

گفت: - خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد،

اگر دستت را به سوی من بگشائی که مرا بکشی،

من دست خویش به سوی تو باز نمی‌کنم که تو را بکشم،

پسران آدم (۱۰۳)

من از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم!

من می‌خواهم که گناه من و گناه خویش را ببری،

و از آتشیان شوی،

و این است پاداش ستم‌گران !

دلش او را به کشتن برادر رام کرد و او را کشت،

و از زیان‌کاران شد...!»

این آیات از قصه دو پسر آدم خبر می‌دهند. خداوند متعال واقعی بودن بیان این تاریخ را با کلمه «بِالْحَقِّ» تأکید فرموده است. این امر دلالتی دارد بر این که این قصه به طور تحریف شده و غیر واقعی و غیر حق در میان مردم شایع بوده است و آن قصه‌ای

(۱۰۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

است که در فصل چهارم" سِفر تکوین "تورات ذکر شده ولی جریان برانگیختن زاغ و کاویدنش در زمین بیان نشده است و اصل قصه هم طوری بیان شده که خدا را به طور صریح جسم دانسته است!؟

در این آیات مشخص است که هر یک از آن دو برادر چیزی را که مایه تقرب او باشد به نزد خداوند برده‌اند. و آن دو فهمیده بودند که قربانی یکی قبول و قربانی دیگری پذیرفته نشده است. حالا از کجا فهمیدند؟ و به چه وسیله استدلال کرده و اثبات نمودند؟ آیه از این قسمت ساکت است.

ولی در یک جای قرآن (آیه ۱۸۳ سوره آل عمران) بیان شده که در ملت‌های گذشته و یا خصوص بنی‌اسرائیل رسم بوده که

قربانی مقبول را آتش بسوزاند و بخورد.

قربانی تا امروز هم پیش اهل کتاب معروف است. (یهود قربانی‌های گوناگون دارد:

کشتن حیوانات، تقدیم آرد و زیتون و سرشیر و میوه‌های نوبار. نصاری هم نان و شراب تقدیم می‌کنند و به خیال خود در عالم حقیقت تبدیل به گوشت و خون مسیح می‌شود!!؟)

ممکن است قبولی قربانی این قصه هم به همان‌طور بوده است، خصوصا این که روی سخن با اهل کتاب که معتقد به آن روش بوده‌اند، می‌باشد.

به هر حال قاتل و مقتول هر دو می‌دانسته‌اند که قربانی یکی قبول و از دیگری مردود شده است.

از سیاق آیه فهمیده می‌شود که گوینده - حتما تو را می‌کشم - همان کسی است که قربانی‌اش پذیرفته نشده است و این سخن را از روی حسد گفته است، زیرا علت دیگری در کار نبوده و مقتول پیش از این هم کاری که جرم باشد نکرده است که با این گفته رو

به رو شده و به قتل تهدید شود.

جوابی که خداوند از مقتول نقل می‌کند: «گفت خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد،» پاسخ گفته قاتل است که اولاً به او تذکر می‌دهد که جریان قبول و عدم قبول قربانی به دست او نبوده و او در این باره جرمی ندارد. جرم از قاتل است که پرهیزکاری نداشت و خداوند هم به جزایش قربانی او را نپذیرفته است.

ثانیا تذکر داد که اگر قاتل قصد کشتن او را داشته باشد و به این منظور دست خود را به سویش دراز کند او هرگز دست به طرفش دراز نخواهد کرد زیرا از خدا پرهیزکاری داشته و می‌ترسد، او در این صورت می‌خواهد قاتل گناه خود و گناه مقتول را به دوش کشیده و از جهنّمیان شود، که این است پاداش ستمگران!

پسر مقتول آدم از پرهیزکاران و صاحب معرفت درباره خدا بوده است.

پرهیزکاری‌اش از این عبارت به دست می‌آید که گفت: «همانا خداوند از پرهیزکاران قبول می‌کند.» و ضمنا ادعای پرهیزکاری کرده و خدا هم که آن را نقل نموده و رد نکرده است، ادعای او را امضاء نموده است.

معرفت او به خدا هم از این گفته‌اش معلوم می‌شود که: «من از خدا، پروردگار جهانیان خوف و ترس دارم.» این ادعای او نیز از طرف خدا نقل شده و امضاء گردیده است. خداوند در سوره فاطر می‌فرماید: «از میان بندگان خدا فقط علماء از او خوف و هراس دارند.» با توجه به این آیه و نقل ادعای ترس او در قرآن و امضاء آن از طرف خدا، عملاً ملاحظه می‌شود که او به علم نیز توصیف شده است. و همین گفته‌های محکم و مستدل و مؤعظه‌های خوبی که در خطاب به برادرش بیان کرده بهترین گواه علم و دانش اوست. او با همان طینت پاک و فطرت صاف خود درک نموده و بیان کرده است که:

ـ به زودی عده افراد بشر زیاد می‌شود و آن‌گاه به اقتضای طبع بشری اجتماعات مختلفی پدید می‌آید و عده‌ای پرهیزکار و دسته دیگری ستمگر خواهند شد.

آن‌ها و تمام جهانیان دیگر یک پروردگار دارند که مالک آن‌ها بوده و کارشان را تدبیر می‌کند. و یکی از تدبیرهای قاطع او این است که عدالت و نیکی را دوست بدارد و ستم و ظلم را مغبوض و بد بدارد: و لازمه این معنی این است که تقوی و ترس از خدا بر بشر فرض و واجب باشد و این همان" دین "است.

و بنابراین طاعت‌ها و قرب و منزلت‌ها و بدی‌ها و گناهانی خواهد بود و طاعت‌ها تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که از روی تقوی و پرهیزکاری باشد. و نافرمانی‌ها و ستم‌ها، گناهانی است که ستم‌گر آن‌ها را به دوش خود حمل می‌کند. و از لوازم آن این است که یک دنیای دیگر باشد که دنیای پاداش باشد و پاداش ستم‌گران هم آتش خواهد بود!

پسران آدم (۱۰۹)

و این‌ها - چنان‌که می‌دانید - اصول معارف دینی و مبانی اساسی علوم مبدأ و معاد است که این بنده صالح خدا همه را برای برادر نادان خود که حتی نمی‌دانست ممکن است چیزی را با دفن کردن در زمین از دیده‌ها پوشیده داشت و آن را از زاغی آموخت، بیان کرد!

این بنده صالح خدا در سخن‌های خود به برادرش نگفت که اگر تو قصد کشتن مرا داشته باشی من خودم را جلوی تو انداخته و از کشته شدن پرهیز نخواهم کرد و از خود دفاع نمی‌کنم: و تنها گفت: من چنین نیستم که تو را بکشم! و نگفت که من می‌خواهم به هر صورت به دست تو کشته شوم تا تو ستم‌گر شوی واز دوزخیان گردی!

سبب‌سازی برای گمراهی و بدبختی کسی در زندگی‌اش در شرع فطرت (بدون اختصاص به دین معینی) ستم و گمراهی می‌باشد.

(۱۱۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

او گفت: - اگر تو برای کشتن من دست بگشائی من هم آن را بر کشتن تو اختیار می‌کنم. او نگفت که من از خود دفاع نمی‌کنم، بلکه گفت که من تصمیم به قتل تو نمی‌گیرم! در آیه شریفه هم بیان نشده که او با این که متوجه موضوع بود از خود دفاع نکرد و کشته شد.

این احتمال هست که او را غفلتا و ناگهانی و یا پس از دفاع کامل از خودش به قتل رسانده است.

در روایات اسلامی از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل شده که:

«قابیل همیشه مترصد و مراقب وقت تنهائی هابیل بود تا وقتی او را دور از آدم یافت، ناگهان بر او جست و او را کشت....»

در روایت دیگری از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده که:

پسران آدم (۱۱۱)

«قابیل دلش برای او کشتن برادرش را جلوه داد ولی نفهمید چگونه او را بکشد تا ابلیس آمد و به او یاد داد و گفت سرش را میان دو سنگ بگذار و آن‌گاه سرش را بشکن!»

ظاهر این روایات حاکی است که قابیل به طور ناگهانی هابیل را کشته است نه این که هابیل خود را در اختیار او گذاشته باشد؟!

در روایات نام این دو فرزند آدم را" هابیل و قابیل "ذکر کرده‌اند ولی تورات رایج فعلی آن‌ها را" هابیل و قائین" ضبط کرده است که البته چون تورات فعلی سندیّت ندارد و دست تحریف در آن رفته، قابل استناد نیست. (۱)

۱- المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۴۷ .

(۱۱۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

تعلیم و تعلّم در نسل‌های اولیه انسان

«فَبَعَثَ اللّهُ غُرابا یَبْحَثُ فِی الاَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْاَةَ اَخیهِ....»

(۳۱ / مائده)

قرآن مجید در ضمن بیان تاریخ زندگی نسل اولیه بشر و چگونگی حسادت پسر آدم نسبت به برادرش و سرآغاز اولین جنایت تاریخ بشر: به یک نکته بسیار علمی درباره چگونگی تعلیم و تربیت در روزهای نخستین حیات انسان، آن زمان‌ها که انسان با یک ذهن ساده و بدون هیچ تعلیماتی به سر می‌برد، اشاره کرده است.

قرآن مجید در این بیان تاریخی، به طور ضمنی ما را به این نکته می‌رساند که بشر

تعلیم و تعلم در نسل‌های اولیه انسان (۱۱۳)

اولیه قدم به قدم با تعلیمات و آموزش‌هائی از طرف الهی زندگی خود را می‌گذرانید.

این آموزش اکثرا از طریق پیامبران، که اول آن‌ها خود حضرت آدم علیه‌السلام بوده است، صورت می‌گرفت، ولی در این داستان ما می‌بینیم که افراد انسانی آموخته‌های خود را از یک طرف به وسیله علایم و آگاهی‌هایی که به صورت نمایش و تجسم یا الهام از طرف خدا درباره خواص اشیاء داده می‌شد، دریافت می‌کرد و از طرف دیگر با کمک حس و تحلیل ذهنی خود، چیزهائی را برای گذران زندگی خویش یاد می‌گرفت.

در این آیه می‌فرماید:

«دلش او را به کشتن برادر رام کرد و او را کشت و از زیان‌کاران شد، خدا زاغی را فرستاد که در زمین می‌کاوید تا به او نشان دهد که چگونه جسد برادر را بپوشاند.

(۱۱۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

گفت: - ای وای! من از این هم درمانده‌ترم که چون این زاغ باشم؟! و جسد برادرم را پنهان کنم؟

و از پشیمانان شد! (۳۰ و ۳۱ / مائده)

سیاق آیه می‌رساند که قاتل مدتی متحیر بوده و می‌ترسیده کسی از کارش مطلع شود و نمی‌دانسته چکار بکند که کسی جسد مقتول را پیدا نکند، تا این‌که خداوند زاغی را برانگیخته است.

اگر جریان برانگیختن زاغ و تفتیش او در زمین با جریان قتل هم زمان بودند دیگر وجهی نداشت بگوید: «- وای بر من! عاجزم که چون این زاغ باشم!» باز از سیاق آیه به‌دست می‌آید که آن زاغ پس از کاویدنش چیزی را در زمین دفن کرده است.

تعلیم و تعلم در نسل‌های اولیه انسان (۱۱۵)

ظاهر کلام این است که زاغ می‌خواسته راه دفن را نشان دهد نه راه کاویدن را و صرف کاویدن و تفتیش زمین راه دفن را یاد او نمی‌دهد، او به قدری ذهن ساده داشته که باز هم معنای کاویدن را درک نکرد، آن‌گاه چگونه از کاویدن به دفن منتقل می‌شد، با این که ملازمه‌ای بین آن دو نیست. بنابراین او از این جا به دفن منتقل شد که دید زاغ زمین را کاوید و چیزی دفن کرد.

(معمولاً ـ در میان پرندگان عادت کلاغ این است که قدری از چیزی را که برای خود صید می‌کند در زمین دفن می‌کند و بدین وسیله برای خود ذخیره غذائی تأمین می‌نماید.)

(۱۱۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

این قسمت از سرگذشت پسران آدم، یعنی کاویدن زاغ و فکر قاتل درباره آن تنها آیه‌ای است در قرآن که حال بشر را در بهره‌برداری از حواس نشان می‌دهد و می‌رساند که انسان خواص چیزها را به وسیله حس به دست می‌آورد و سپس با تفکر در آن‌ها به اغراض و مقاصد حیاتی خود می‌رسد.

یک بشر، گرچه از نادان‌ترین مردم در فکر و فهم باشد، صورت‌های زیاد و ادراکات بسیاری دارد که دست شماره بدان‌ها نرسیده و جز پروردگار جهانیان کسی نمی‌تواند آن‌ها را شماره کند. با این زیادی که از حد شماره بیرون است، یک چیز مشهود و روشن

است و آن این که این صورت‌ها در طول زنـدگی انسانی در دنیا دائما رو به تزاید است. از آن طرف اگر به عقب برگردیم ملاحظه می‌کنیم که رو به تقلیل رفته و کم کم به حد صفر می‌رسد و بشر به جائی می‌رسـد که هیـچ‌گونه دانشـی به‌طور فعلیت نـدارد.

تأمل در حال انسان و دقت در آیات شـریفه قرآنی به دست می‌دهد که علوم نظری انسانی یعنی علم به خواص اشیاء و معارف عقلی که به دنبـال آن است از حس سرچشـمه می‌گیرد و خداونـد از راه خواص اشـیاء خـارجی به او می‌آموزد، همان‌طور که از آیه فوق یعنی" برانگیختن زاغ "استفاده می‌شود.

نسبت دادن برانگیختن زاغ برای نشـان دادن چگـونگی دفن به خداونـد در حقیقت نسـبت دادن آموختن چگونگی دفن به خـداوند است. زاغ اگرچه ندانـد که خدا او را فرسـتاده و هم‌چنین پسـر آدم گرچه نداند که مدبری هست که کار فکر و تعلّم او به دست آن مدبر است و خیال کند که ارتباط زاغ و کاویدنش با تعلّم او هم‌چون سایر اسباب

اتفاقی است ولی در حقیقت خداست که انسان را آفریده و او را به طرف کمال دانش برای اهـداف زندگی‌اش سـوق داده است. خـداونـد است کـه خـواص اشیاء را کـه حـواس بشـری بـه نحـوی بـدان می‌رسـد به او یـاد داده اســت و از راه حـواس بــه او کمــک داده و آن‌گــاه همــه زمیــن و آسمان‌هارا مسخر او کرده‌است. (۱)

۱- المیـــزان ج : ۱۰ ص : ۱۵۸ .

اولین قانون جنایت و جزا

«مِنْ اَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنیاِسْرآئیلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسا بِغَیْرِ نَفْسٍ....»

(۳۲ / مائده)

قرآن مجیـد پس از تعریف تاریخ واقعی آن‌چه در اولین روزهای حیات بشـر بین پسـران آدم رخ داده و منجر به اولین جنایت تاریخ گردیده است، شرح می‌دهد که چگونه وقـوع ایـن جنـایـت بـزرگ سبـب شــده کــه بر بنی‌اسـرائیل نــوشتــه شــود:

«به این جهت ما بر بنی‌اسرائیل نوشتیم که: - هر که کسی را جز به قصاص یا کیفر فسادی در زمین، بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر که کسی را زنده بدارد گوئی همه

مـردم را زنده داشته است!»

ایـن نوشـتن ـ کـه در آیه ذکر شـده - گرچه حکم تکلیفی نیست لکن از نظر بیـان واقع جرم خـالی‌از شـدت نبـوده و در برانگیختن غضب‌الهی در دنیا و آخرت اثر به‌سزائی دارد.

عبـارت «مِنْ اَجْلِ ذلِکَ» در قضـیه پسـران آدم به این نکته اشـاره دارد که طبیعی این بشـر است که پیروی هوی و حسـد (که غصـه خوردن و نـاراحت شـدن برای مردم به چیزهـای غیر اختیـاری ایشان است،) باعث می‌شود کوچک‌ترین چیزی ایشان را به نزاع مقام الهی و باطل ساختن غرض خلقت کشانده و برادر نـوعی و بلکـه جگـرگـوشــه پـدر و مـادری خـود را بکشـند! زیرا اشخاص بشری افراد یک نوع و اجزای یک حقیقت هستند و همان انسانیتی که در عده زیادی هست، در یک نفر هم هست و همان که در یک نفر هست در همه هست.

از بین بردن فردی با قتل، افساد در آفرینش و باطل کردن هدف الهی در انسانیت، که بقایش با تکثیر افراد و طریق جانشینی یکی از دیگری است، می‌باشد.

از طرفی بنی‌اسرائیل هم - چنان که آیات زیادی در قرآن تذکر می‌دهد - در حسد و تکبر و پیروی هوی و پایمال کردن حق سابقه طولانی داشتند، خداوند دقیقا حقیقت و واقع این جنایت بزرگ را شرح داده و ایشان را باخبر کرد که پیش او قتل یک نفر به منزله قتل همه و زنده داشتن یک نفر به منزله زنده داشتن همه است.

ارتباط این آیات با بنی‌اسرائیل از جهت این است که سرپیچی آنان از پذیرش دعوت حقه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله جز از روی حسد و کینه نبود و حساب حسد این است که بشر را به کشتن برادر وا می‌دارد و سپس او را در ندامت و حسرت ابدی قرار می‌دهد! ایشان از این حکایت عبرت بگیرند و این قدر در حسد و آن‌گاه کفر خود اصرار نورزند. (۱)

(۱۲۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات

این قسمت یک بحث علمی و تطبیقی است که تاریخ زندگی بشر اولیه را از تورات حاضر نقل می‌کند و سپس آن را با آیات قرآن کریم در این باره تطبیق و تحلیل می‌نماید:

در اصحاح چهارم از سفر تکوین تورات چنین دارد:

«آدم با عیال خود حوا آشنا شد،

۱- المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۷۰ .

شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات (۱۲۳)

سپس او آبستن شد و قابین را زائید و گفت:

مردی را از جانب خداوند بهره بردم،

آن‌گاه برگشت و برادرش هابیل را زائید،

و هابیل چوپان گوسفندان بود،

و قابین در زمین کار می‌کرد (کشاورز بود،)

پس از چند روز قابین از میوه‌های زمین قربانی برای خداوند تقدیم نمود، هابیل هم از گوسفندان جوان و فربه خود تقدیم نمود،

خداوند به هابیل و قربانی‌اش نظر افکند،

ولی به قابین و قربانی‌اش نگاه نکرد،

قابین سخت ناراحت شد و چهره‌اش پژمرده گشت،

(۱۲۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خدا به قابین گفت:

- چرا غضبناک شدی؟ و چرا چهره‌ات پژمرده شد؟

اگر نیکی کنی آیا بالا نمی‌روی؟ و اگر نیکی نکنی نزد گناه مستقر و پاگیری است،

که مشتاق به تو و همه جا به دنبال توست،

قابین با برادرش هابیل سخن گفت و چنین اتفاق افتاد

کـه وقتـی آن دو در مجلسـی بـودنـد قـایین بـر بـرادرش هـابیـل قیـام کـــرد

و او را کشــــــــــت،

پروردگار بـه قایین گفت:

- هابیل برادرت کجاست؟

گفـــت: - نمـی‌دانـم! مگـر مــن نگهبان بـرادرم هستـــم؟

شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات (۱۲۵)

گفـــت: - چـه کـردی؟ صـدای خـون بـرادرت از زمیـن بـه طـرف مـن فـریـاد مـی‌کنـد!

اکنـــون تــو ملعـــون و دور از آن زمیــن هستـــی،

کـه بـرای قبـول خـون بـرادرت از دسـت دهـان بـاز کـرد،

هـر چـه کنـی زمیـن غـذای خــود را بـه تـو نخـواهـد داد!

قـاییـن بــه خــدا گفـت:

- گنـــاه مـن بـزرگ‌تـر از ایـن اسـت کــه حسـاب شــود!

تو امـروز مرا از روی زمین راندی، از نظر تو پنهان می‌شوم

تـا در نتیجــه هـر کــه مـرا بیـابــد بـه قتـل بـرسـانـد.

بــه ایـن جهـت پـروردگــار بــه او گفـت:

- هر که قایین را بکشد هفـت بـرابـر از او انتقام می‌گیرم،

(۱۲۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

سپس قایین از نـزد پـروردگـار بیـرون شد

و در زمین" نود "در خاور عدن مسکن گزید.»

ایـن بـود آن‌چـه در تـورات حـاضـر از روزگـاران نخسـتین انسـان قصه پرداخته است و شـما بـار دیگر آیـاتی کـه در قـرآن کـریـم درباره این قصه آمده (و در مطالب قبلـی ذکـــر و تفسیر گـــردیـد،) از نظر بگـذرانیـد تـا تفـاوتش خـوب معلـوم شـود!

نخسـتین چیزی که از تـورات در نظر می‌آیـد ایـن است کـه تـورات خـدا را یـک مـوجـود زمینی به صـورت بشـری قرار داده که بـا مـردم معاشرت نموده و هم‌چون یکـــی از مـردم در سـود و یـا زیـان آن‌هـا حکـم مـی‌کنـد. بـــه او نـزدیک مـی‌شـونـد.

بـا او هم‌چـون خـود مردم بـا هم، سـخن می‌گوینـد و آن‌گـاه به وسـیله غیبت نمودن و دور شـدن از نظرش پنهـان می‌شونـد و او هم اشخاص دور و غایب را نمی‌بیند و تنها

شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات (۱۲۷)

نزدیکان حاضر را می‌بیند!؟

و بـه هـر حـال در تـورات، خـدا چـون یکی از افـراد بشـر زمینـی بـوده و در هـر جهت مـاننـد اوست جـز این که اراده خود را وقـتی بخواهد نفوذ می‌دهد و حکم خود را چون حکـــم نمـایـــد می‌گـذراند.

کلیـه تعلیمـات تـورات و انجیـل بـر همیـن اسـاس اسـت، (و خـداونـد سبحـان منـزه است از این سخنـان!)

لازمه قصه بـه طـوری که در تـورات است این است که: در آن زمـان بشـر به طـور حضـــوری و مقـابلـه و هـم کـلامـی بـا خـدا زنـدگی می‌کرده است و سپس از قایین و یـــا از او و امثـال او در پـرده شـده و امـا دیگـران به حـال خـود بـاقی مـانـدنـد.

(۱۲۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ولـی قـرآن مجیـد ایـن قصـه را بـراسـاس همـاننـد بـودن افراد بیـان می‌کنـد و به دنبـال قصه قتـل، جریـان برانگیختن زاغ را تـذکر می‌دهـد و می‌رسانـد که انسـان حقیقتـی اسـت کـه کمال تـدریجی داشـته و مراتب و درجات‌کمال حیاتی خودرا براساس حس و فکر بنانهاده است.

آن‌گـاه قرآن جریـان گفت و شـنود دو برادر را متـذکر می‌شـود و به نقـل از مقتـول معـارف فطری و انسـانی و اصول و مبـانی دینی گران‌بهائی از توحید و نبوت و معاد را حکایت می‌کند و سـپس حساب تقوی و ستم‌گری را که دو اصل فعال در تمام قوانین الهی و احکام شرعی هستند، می‌رسـد. آن‌گـاه عـدالت الهـی را در مسئلـه قبول و رد و پاداش اخـروی، بیان می‌فرماید.

شرح زندگی انسان‌های اولیه در تورات (۱۲۹)

سپس پشـیمانی قاتل پس از کـارش و زیـانش در دنیا و آخرت را تـذکر می‌دهـد و پس از این‌ها همـه بیـان می‌کنـد که مسئلـه قتـل به قـدری اهمیت دارد که اگر بر یـک نفر واقـع شـود چنـان است که بر همه مردم واقع شـده و اگر یکی را احیاء کنـد گویا همـه مـردم را زنده کرده است. (۱)

۱- المیـزان ج : ۱۰ ص : ۱۸۳. (بحـث علمـی و تطبیقـی ادیـان ذیـل آیه ۲۷ تا ۳۲ سـوره مـائـده).

(۱۳۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فصل چهارم :اولین بنای شریعت‌ها و آغاز تمدن ادیان

اولین فرمان در تشریع دین

«فَـاِمّا یَـأْتِیَنَّکُـمْ مِنّـی هُـدًی....» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

(۱۳۱)

اولین حکم دین تشریع شده برای آدم را قرآن کریم چنین نقل می‌کند:

«گفتیـم:

- همگـی از بهشـت هبـوط کنیـد و فـرود شـویـد!

پس هـر گـاه از نـاحیه من" دینی و هـدایتی " بـرایتـان آمـد:

آن کسانی که هدایتم را پیروی کنند، ترسی بر آنان نیست،

و دچار انـدوهـی نیـز نمـی‌شـونـد!

و کسانی که پیروی آن نکنند و کفر بورزند

و آیـات مـا را تکـذیب کننـد،

آنان اصحاب آتشنـد و در آن جـاودانه‌اند!»

(۱۳۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

این آیه اولین فرمانی است که در تشریع دین، برای آدم و ذریه او صادر شده است و" دین "را در دو جمله خلاصه کرده است، که تـا روز قیـامـت چیـزی بر آن دو جمله اضافه نمی‌شود!

این دو آیه، کلامی است که تمـامی تشریع‌ها، تک تک قوانینی را که خـدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه، کتاب‌های آسـمانی و انبیـائش می‌فرستد، شامـل است. و اولین تشـریـع و قـانـون را که خـدای تعـالی در دنیای آدم و برای بشـر مقرر فرموده، حکایت می‌کنـد.

به طوری که قرآن حکایت کرده، این قضیه بعد از امر دومی به هبوط واقع شده است. امر به هبوط، که امری تکوینی بوده، بعد از زندگی آدم در بهشت و ارتکاب آن مخالفت بوده است: در روزی که، مخالفت آن دستور و خوردن از درخت اتفاق

افتاد، هنوز دینی تشریع نشده بود. بعد از هبوط آدم، دین خدا نازل شد.

اگر در موضوع بهشت آدم، مخصوصا شر حی که در سوره طه آمده است. دقت شود، ملاحظه می‌گردد که جریان امر طوری بوده که ایجاب می‌کرده خداوند این قضاء را درباره آدم و ذریه‌اش براند و این دو فرمان را در اولین حکمش قرار بدهد. خوردن از آن درخت ایجاب کرد تا قضاء هبوط او و استقرارش در زمین و زندگیش را در آن براند: همان زندگی شقاوت‌باری را که آن روز وقتی او را از آن درخت نهی می‌کرد از آن تحذیرش کرد و زنهارش داد.

توبه‌ای که آدم کرد باعث شد قضائی دیگر و حکمی دوم درباره او براند و او و ذریه‌اش را بدین وسیله احترام کند و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب رفته را به جوی بازگرداند.

قضائی که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود.

ولی توبه‌ای که آدم کرد خداوند همان زندگی زمینی را زندگی طیب و طاهری کرد، به این‌طور که هدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب فرمود و یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانی فراهم آورد.

توبه آدم بین این دو فرمان صورت گرفت. این نشان می‌دهد که در آن زمان هنوز از بهشت جدا نشده بودند، هر چند که در بهشت هم نبودند و موقعیت قبلی را نداشتند. (۱)

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۲۵۳ .

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع

«یآبَنی ادَمَ قَدْاَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباسا یُواری سَوْءاتِکُمْ وَ....» (۲۶ تا ۳۶ / اعراف)

احکامی که در آیات فوق به طور اجمال ذکر شده است شرایع الهیه‌ای است که بدون استثناء در جمیع ادیان الهی وجود دارد. این خطاب‌ها به عموم بنی آدم متوجه است که در ضمن بیان داستان آدم علیه‌السلام آمده است:

الف: حکم پوشش‌های انسان

۱ـ حکم پوشش ظاهری

«ای فرزندان آدم!

ما بر شما لباسی فرو فرستادیم

که عورت‌های شما را می‌پوشاند،

و نیز پوششی زیبا نازل کردیم.»

وقتی پوشانیدن عورت‌ها را وصف برای" لباس "قرار داده است دلالت دارد بر این که لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی نیاز نیست و آن پوشش عضوی است که برهنه بودنش زشت و مایه رسوائی آدمی است. به خلاف" زینت "که به معنای پوشش زاید برمقدار حاجت است و باعث زینت و جمال!

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۳۷)

خدای تعالی در این جمله منت می‌گذارد بر آدمیان که به پوشیدن لباس و آرایش‌شان هدایت کرده است.

۲ ـ تقوا و پوشش باطنی

«وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللّهِ...!» (۲۶ / اعراف)

در این جا از ذکر لباس ظاهر و پوشانیدن عورت ظاهری به ذکر لباس باطنی و چیزی که سیئات باطنی را می‌پوشاند و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوائی اوست، باز می‌دارد، منتقل شده است.

(۱۳۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آن تأثر و انفعالی که از کشف عورت به آدمی دست می‌دهد در عورت ظاهری و باطنی‌اش از یک سنخ است، با این تفاوت که تأثر از ناحیه بروز معایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است، زیرا حساب‌گران مردم نیستند بلکه خدای تعالی است و نتیجه‌اش هم اعراض نیست بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دل‌ها سر می‌زند و به همین دلیل لباس تقوی نیز از لباس ظاهر بهتر است:

و «این از آیات خداست، شاید متذکر شوند!»

این جا لباسی را که انسان به استفاده از آن هدایت شده، آیتی الهی شمرده شده که رذایل نفس را پوشانیده است و در صورتی که آشکار شود باعث رسوائی است، لذا پوشاندن آن واجب‌تر از پوشش عیب و عورت ظاهری است.

پس همان‌طور که برای پوشاندن معایب ظاهری لباسی است، برای پوشاندن معایب

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۳۹)

درونی نیز لباسی است که همان لباس تقوی است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبیاء خود برای بشر بیان کرده است.

ب: حکم آگاهی‌های انسان

۳ ـ دفاع فطری در برابر شیطان

«ای فرزندان آدم!

شیطان شما را نفریبد !

چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد،

(۱۴۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و لباس ایشان را از تنشان کند،

تا عورت‌هایشان را به ایشان بنمایاند....» (۲۷/اعراف)

فرموده ":ای بنی آدم " بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوی چیزی آن را نمی‌پوشاند. و لباس تقوی همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده‌ایم. پس زنهار که شیطان فریبتان ندهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نکند، همان‌طور که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد!

از این جا معلوم می‌شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده است ـ یعنی کندن لباس برای نمایاندن عورت‌هایشان –

تمثیلی است که کندن لباس تقوی را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان، نشان می‌دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۴۱)

نخورده در بهشت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کنـد.

۴ ـ هوشیاری و آگاهی

«شیطان و دسته او شما را از آن‌جائی می‌بینند که شما نمی‌بینید!» (۲۷ / اعراف)

خدای تعالی به انسان این آگاهی را می‌دهد که راه نجات از فتنه‌های ابلیس بسیار باریک است زیرا وی از جائی کار انسان را می‌سازد و طوری به انسان نزدیک می‌شود و او را می‌فریبد که خود او نمی‌فهمد. آری، انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شر دعوت و به سوی شقاوت راهنمائی‌اش کند!

۵ – مبارزه با بی‌ایمانی

(۱۴۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«ما شیطان را سرپرست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.» (۲۷ / اعراف)

خدای تعالی به انسان می‌فهماند که ولایت شیطان‌ها در آدمی تنها ولایت و قدرت بر فریب دادن اوست، به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند به دنبالش هر کار دیگری می کنند.

از آیات قرآنی برمی‌آید که شیطان‌ها بر مؤمنین و متوکلین و آنان که خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده، هیچ‌گونه ولایتی ندارند، اگرچه احیانا به لغزششان دست یابند. تنها ولایت آن‌ها بر کسی است که ایمان به خدا نیاورده‌اند، یعنی خدا و آیات او را تکذیب می کنند.

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۴۳)

۶ ـ مبارزه با بی عفتی

«چون کار زشتی کنند گویند پدران خود را چنین یافتیم و خدایمان به آن فرمان داده است، بگو خدا به زشتی دستور نمی‌دهد!» (۲۸ / اعراف)

در داستان بهشت آدم اصل ثابتی بود و آن این که باعث بیرون شدن آدم و همسرش از بهشت همانا بروز "سَیـؤْآت – عورت‌ها "بود و از آن اصل ثابت نیز چنین استفاده شد که خدای تعالی به هیچ وجه راضی نیست که بنی آدم مرتکب فحشاء و عمل زشت شوند.

۷ – دعوت به اعتدال و دین خالص

(۱۴۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«بگو خدایم به قسط فرمان داده است !

و روی خود را نزد هر مسجدی متوجه خدا سازید،

و او را با اخلاص در دین بخوانید!» (۲۹/ اعراف)

در آیه قبلی امر به فحشاء را نفی فرمود و در این آیه چیزی را که خداوند به آن امر فرموده‌است، ذکر می کند و معلوم است که چنین چیزی مقابل آن امر شنیعی است که در آیه قبلی بود و آن قسط (میانه روی) است. که قرار گرفتنش در برابر آن امر شنیع می‌فهماندکه آن امر کاری بوده‌که از حد میانه به طرف افراط و یا تفریط منحرف بوده است.

پس معلوم است آن‌چه خداوند فرموده قسط و عبادت خالص است. و راه میانه در عبادت این است که مردم به سوی خدا بازگشت کنند و به جای پرستش

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۴۵)

بـت‌هـا و تقلیـد از بـزرگان قـوم، به معابد درآمده و خدای را به خلوص عبادت کنند!

ج: حکم استفـاده از رزق‌ها و زینت‌ها

۸ ـ استفاده از زینت‌ها در عبادت

«ای فرزندان آدم!

زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید!

و بخـوریـد و بیـاشـامیـد، ولـی از حـد نگـذریـد

و اسراف نکنیـد!

(۱۴۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد!» (۳۱ / اعراف)

معنی همراه برداشتن زینت در موقع بیرون شدن به سوی مسجد، آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد. پس معنی آیه برمی‌گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جمـاعـات و نمـازهـای یـومیـه و سـایـر وجـوه عبـادت و ذکـر مـی‌شـود.

و" امر به خوردن و نوشیدن " دو امر اباحی است و" امر به اسراف نکردن " نهی تحریمی است. این امر و نهی و علتی که برای آن ذکر شده همه از متفرعات داستان بهشت آدم است و خطاب این آیه عمومی است و اختصاص به یک دین و یک صنف ندارد.

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۴۷)

۹ ـ رزق‌هـا و زینت‌های پاکیزه

«بگـو!

چـه کسـی حـرام کـرده زینـت الهـی را که برای بندگان خـود ایجـاد نمـوده است،

و هم‌چنین روزی‌هـای پـاکیـزه را؟

بگـو!

آن در قیـامت مخصـوص کسـانـی است کـه در دنیـا ایمـان آوردهانـد!» (۳۲ / اعراف)

خداوند سبحان در این آیه شریفه زینت‌هائی را سراغ می‌دهد که برای بندگانش ایجاد کرده و آنان را فطرتا به وجود آن زینت‌ها و به استعمال و استفاده از آن‌ها ملهم کـرده اسـت. البته فطرت الهام نمی‌کند مگر به چیزهائی که وجود و بقای انسان

(۱۴۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

محتاج به آن است.

امر پروردگـار به ضـروریات زنـدگی از قبیـل لباس پوشیـدن و خود را آراسـتن از این باب است و می‌خـواهـد تـربیتـش حتـی در این گـونه امور ساده و پیش‌پا افتاده رعایت شده باشد.

۱۰ ـ تحریم فواحش ظاهری و بـاطنی

«بگو!

خــدایـم کـردارهـای زشـت را، چـه آشکـار و چه نهـان، حرام کـرده است،

و هم‌چنین گناه و تجاوز بدون حق،

مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۴۹)
و این که چیزی را که خدا نیرو و سلطه‌ای نداده به او شریکش کنید،
و این که به خدا نسبت دهید چیزی را که نمی‌دانید!» (۳۳ / اعراف)
مراد از "فَواحِشْ " گناهانی است که حد اعلای شناعت و زشتی را داشته باشند، مانند: زنا و لواط و امثال آن.
مراد از "اِثْم "گناهانی است که باعث انحطاط و ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند: می گساری و شراب خواری.
مراد از "بَغْی " تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند: انواع ظلم‌ها و تعدیات.
در این آیه، چیزهائی که غیر طیبات هستند به‌طور خلاصه ذکر نموده است، که به بیانی شامل تمامی انواع گناهان است.
(۱۵۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
محرمات دینی از دو حال خارج نیستند، یا محرمات مربوط به فعل انسانند، یا مربوط به قول و عقاید انسان.
کلمات "فَواحِشْ، اِثْم و بَغْی " مربوط به افعالند که شامل حق‌الناس مانند: بغی و غیر حق‌الناس مانند گناهان زشت و شنیع و غیر گناهان زشت مانند مفاسدی که ضررش عاید شخص می‌شود که جملگی "اِثْم "نامیده می‌شوند.
اما محرمات مربوط به قول و عقیده، مانند: شرک به خدا یا افترا بر خدا و امثال آن است.

ه: حکم پیروی از انبیاء

۱۱ ـ شناخت طریق الهی به وسیله وحی
مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۵۱)
«ای فرزندان آدم!
اگر پیامبرانی از میان خودتان مبعوث شدند
تا آیات مرا بر شما بخوانند
هر کس پرهیز ورزد و به صلاح گراید،
بیمی برایشان نیست و اندوهگین نمی‌شوند،
و کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از قبول آن‌ها تکبر ورزند، آنان اصحاب آتشند که در آن جاودان خواهند ماند!» (۳۵ و ۳۶/ اعراف)
این آیات مشتمل بر چهارمین خطاب عمومی است به فرزندان آدم که از قصه بهشت
(۱۵۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
آدم استخراج شده‌است.
این خطاب که آخرین خطاب است، تشریع عام الهی در خصوص "پیروی از انبیاء "و متابعت از طریق وحی را بیان می‌کند. (۱)
۱- المیزان ج : ۱۵ ص : ۹۴ .
مشترکات ادیان در ریشه‌های تشریع (۱۵۳)
(۱۵۴)

فصل پنجم :تکثیر فرزندان آدم و تشکیل جوامع ساده اولیه

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسان‌های اولیه

«وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیرا وَ نِساءً....» (۱ / نساء)

(۱۵۵)

ظاهر آیه قرآن مجید در کیفیت تکثیر نسل انسان‌های اولیه این است که نسل موجود انسان به آدم و زنش برمی‌گردد بدون آن که در پیدایش این نسل کسی جز آن دو با آنان همراهی کرده باشد، زیرا در آیه فوق می‌فرماید:

«و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت،»

و نفرمود که" از آن دو و از غیر آن دو " -از این مطلب دو چیز استفاده می‌شود:

اول این که:

مقصود از «رِجالاً کَثیرا وَ نِساءً» تمام افراد بشر می‌باشند که با واسطه یا بی‌واسطه از نسل آدم هستند.

دوم این که:

ازدواج در طبقه اول، بین برادران و خواهران انجام شده است.

(۱۵۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

یعنی پسران آدم با دختران وی ازدواج کردند، چه آن که در آن موقع نر و ماده منحصر به آنان بوده است و مانعی هم ندارد زیرا این مطلب یک حکم تشریعی است که زمام آن به دست خداوند است. خدا می‌تواند گاهی این امر را حلال و زمانی حرام کند.

مسلم است که اولین طبقه انسان یعنی آدم و همسرش با هم ازدواج و توالد و تناسل کردند و پسران و دخترانی آوردند که خواهر و برادر بودند، سپس این فرزندان با این که خواهر و برادر بودند با هم ازدواج کردند و راه دیگری در پیش نگرفتند. از ظاهر آیه می‌توان فهمید که نر و ماده دیگری در این ماجرای نسل انسانی غیر از آدم و همسرش شرکت نداشته است.

قرآن منشأ انتشار افراد انسان را تنها همان زوج اولی می‌داند و معلوم است که مبدأ نسل اگر منحصر به آدم و زنش باشد ناچار باید پسران آدم و حوا با خواهران خود

کیفیت تکثیر نسل و ازدواج در انسان‌های اولیه (۱۵۷)

ازدواج کرده باشند، در صورتی که در اسلام و سایر ادیان الهی این نوع ازدواج حرام شده است، ولی در ابتدای شروع تکثیر نسل انسان ضرورتی در کار بوده و خدا آن را حلال کرده بود و سپس آن را حرام فرموده است، چه آن که دیگر ضرورتی در تشریع آن نبوده و به علاوه باعث شیوع فحشاء و فساد در جامعه می‌شده است.

این نوع ازدواج و متمایل نبودن طبع انسانی به آن نه از آن جهت است که از آن تنفر دارد بلکه این عدم تمایل از آن جهت است که ازدواج خواهر و برادر را موجب اشاعه فحشاء و اعمال زشت و از بین رفتن غریزه عفت می‌داند.

معلوم است که این نوع ازدواج در جامعه جهانی امروز است که عنوان فجور و فحشاء دارد ولی در جامعه آن روز که فقط چند خواهر و برادر را شامل می‌شده و مشیت الهی هم چنین تعلق گرفته بود که عده آن‌ها زیاد شده و منتشر گردند، هرگز

(۱۵۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

عنوان فحشاء و فجور بر آن منطبق نبوده است.

در این زمینه حضرت سجاد علیه‌السلام چنین استدلال فرموده است:

«مگر نه این است که خداوند زوجه آدم را از خود او آفرید و سپس برایش حلال کرد!»

و آن‌چه در بعض روایات است که فرزندان آدم با حوری‌های بهشتی و یا اجنه‌هائی که فرستاده شده بودند ازدواج کردند معارض ظاهر کتاب است. (۱)

۱- المیـــــــــــزان ج : ۷ ص : ۲۳۱ .

اجتماعات ساده انسان‌های اولیه

«کانَ النّاسُ اُمَّةً واحِـدَةً فَبَعَـثَ اللّـهُ النَّبِیّیـنَ مُبَشِّـرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ....»

(۲۱۳ / بقره)

قرآن کریم تاریخی از زندگی بشر و اجتماعات اولیه را برای ما نقل می‌کند که روشن‌گر اعصار بسیار ابتدائی تاریخ بشر است.

آیه فوق نشان می‌دهد که دورانی بر بشر گذشته که افراد با یک‌دیگر متحد و متفق بودند و ساده و بی‌سر و صدا زندگی می‌کردند. نه در امور زندگی با یک‌دیگر نزاع و

جنگی داشتند و نـه در امور دینی و عقاید مذهبی اختلاف و تفرقه‌ای بین آنان بوده است.

دلیـل بـر ایـن کـه در امـور دنیـوی نـزاعـی نداشـتند ایـن اسـت که در آیه شـریفه بعثت پیغمبـران و قضـاوت کتـاب در مـوارد اختلاف، بعد از وحدت امت و در مـرتبـه دوم قـرار داده شـده است. می‌فـرمـاید:

«مـردم گـروه واحـدی بـودنـد، پـس پیغمبـرانـی فـرسـتـاد،

و با آن‌ها کتاب نازل کرد تا در اختلافات ایشـان حکم کنند...»

بنابراین، اختلاف در امور زندگی بعد از دوران وحدت و اتحاد بوده است. دلیل بر این که در امور دینی اختلاف نداشـتند این است که می‌فـرمـایـد:

«دربـاره کتـاب اختـلافی نکردنـد، مگر کسانی که" حامل "آن بودند،

که از روی بغی و تعدی ایجاد اختلاف کردند.» (۲۱۳ / بقره)

در آن دوران آشـنائی انسـان به رموز زنـدگی و اسـرار طبیعت کم‌تر بوده است. انسـان مسـلما فوق‌العاده ساده می‌زیسـته و از شـئون زنـدگی و مزایـای حیـاتی جز انـدکی برخوردار نبوده است. گویا از معلومات تنها علوم بـدیهی و پاره‌ای مطالب فکری را که بـرای ادامـه حیـات آن روزی لازم بـــوده، داشتـــه اســت.

برای خوردن، به طور ساده از پاره‌ای گیاهان یا مختصری شکار جانوران استفاده می‌کرده و برای سکونت به غارها یا شکاف کوه‌ها پناه می‌برده و برای دفاع از دشمن، به سنگ و چوب متوسل می‌شده است.

البته، جمعیتی که زنـدگیش بـدین منوال باشـد، چنـدان اختلاف و فساد قابل اهمیتی در میان ایشان پیـدا نمی‌شود،بلکه حالشان حال گله گوسـفندی است که دور هم جمع می‌شونـد و در مسـکنی آرام می‌گیرند و در چراگاهی چرا می‌کنند و از چشـمه آبی سـیراب می‌شونـد و اگر احیانـا اختلافی در میانشـان رخ دهـد بسـیار نـاچیز خواهـد بود. ولی این اجتماع و تعاون قهری مانع از این نمی‌شود که"غریزه اسـتخدام "که در نهاد بشـر نهفته است بیـدار نشود و به مقتضای آن، انسان در صدد غلبه بر دیگران بر نیاید، مخصوصا با نظر ایـن کـه هر روز بر دانش و نیرویش افزوده شــده و راه‌هــای اســتفـاده از طــبیعـت را بهتـر یـاد می‌گیـرد و متوجـه مـزایــای تــازه‌تـری شده و وسایل دقیق‌تری بـرای بهـره برداری پیدا می‌کند .

طبعا بین افراد از حیث نیروی طبیعی و واجد بودن وسایل و سایر جهات اختلافی

اجتماعات ساده انسان‌های اولیه (۱۶۳)

پدید می‌آید و دسته‌ای نیرومندتر و صاحب زور و قدرت می‌شوند و از لحاظ مزایای حیاتی از دیگران جلو می‌افتند و دسته‌ای دیگر قهرا عقب می‌مانند و زیردست واقع می‌شوند و همین منشأ اختلاف فطری که مقتضای" قریحه استخدام "است می‌گردد و بالاخره به مدنیت و اجتماع منتهی می‌شود.

تزاحم بین دو حکم" فطری "در صورتی که فوق آن‌ها ثالثی باشد که بر آن دو حکومت داشته باشد و آن‌ها را تعدیل و اصلاح کند، مانعی ندارد، چنان که قوای انسان گاهی در فعالیت مزاحم یک‌دیگر می‌شوند و" عقل "میانشان قضاوت می‌کند.

مثلاً جاذبه تغذی اقتضا دارد که بیش از گنجایش معده غذا خورده شود، ولی معده

(۱۶۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

علیه آن فعالیت می‌کند و عقل بین آن دو قضاوت می‌کند و فعل هر یک را به طوری که مزاحم با دیگری نباشد تعدیل می‌کند.

منافات دو حکم فطری در مورد بحث ما نیز از همین قبیل است، یعنی سیر فطرت انسانی به طرف" مدنیت "منافات با سیر آن به سوی" اختلاف "دارد ولی خدای متعال آن‌ها را تعدیل فرموده و اختلاف را با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابی که حاکم بین اختلاف است، مرتفع می‌سازد. (۱)

تشکیل خانواده انسانی

۱- المیزان ج : ۳ ص : ۱۷۷ .

تشکیل خانواده انسانی (۱۶۵)

«وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً»

«خدا برای شما از خودتان همسران قرار داد و برای شما از همسرانتان فرزندان و نوادگان پدید آورد... .» (۷۲/ نحل)

مراد از" حَفَدَة "اعوان و خدمت‌کاران از فرزندان است. چون در آیه فوق حفده را مقید کرد به متولد از همسران، به همین جهت بعضی بنین و حفده را به فرزندان خردسال و بزرگسال تفسیر کرده‌اند و بعض دیگر" بنین "را به فرزند بلافصل و حفده را به فرزندان با فاصله یعنی نوه تفسیر کرده‌اند.

معنای آیه این است که خداوند برای شما از همسرانتان فرزندان و یاورانی قرار

(۱۶۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

داده که به خدمت آنان در حوایج‌تان استعانت بجوئید و با دست آنان مکاره و ناملایمات را از خود دور سازید.

در پایان آیه می‌فرماید:

«وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ،»

«و به نعمت خدا کفران می‌ورزند.» (۷۲ / نحل)

مقصود از" نعمت "همان است که همسرانی از جنس خود بشر برای ایشان درست کرد و فرزندان و نوه‌هائی از همسران پدید آورد، چه این از بزرگ‌ترین و آشکارترین نعمت‌هاست، زیرا یک اساس تکوینی است که ساختمان مجتمع بشری بر آن بنا می‌شود و اگر آن نبود مجتمعی تشکیل نمی‌یافت و این تعاون و همکاری که میان افراد

تشکیل خانواده انسانی (۱۶۷)

هست پدید نمی‌آمد و تشریک در عمل و سعی میسر نمی‌شد و در نتیجه بشر به سعادت دنیا و آخرت خود نمی‌رسید.

اگر این رابطه تکوینی را که خدا به بشر انعام کرده است انسان قطع کند و این رشته پیوند را بگسلد آن وقت به هر وسیله دیگری که فرض شود متوسل گردد، جای این رابطه تکوینی را پر نمی کند و جمعش جمع نمی‌شود و با متلاشی شدن جمع بشر و پراکندگی وحدتش هلاکتش قطعی است. (۱)

۱- المیزان ج : ۲۴ ص : ۱۸۸ .

(۱۶۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

مبدأ نژادهای انسانی

«وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیرا وَ نِساءً...»

«و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت.» (۱ / نساء)

قرآن کریم تقریبا صراحت دارد که نسل موجود بشر به یک مرد و زن که پدر و مادر تمام افرادند، می‌رسد.

تورات کنونی هم به همین نحو سخن گفته است:

قرآن می‌فرماید:

«و آفرینش انسان را از خاک شروع کرد

مبدأ نژادهای انسانی (۱۶۹)

سپس نسل او را در خلاصه آب بی ارزشی قرار داد.» (۷ و ۸ / سجده)

همان طور که آیات دیگر قرآن نیز نشان می‌دهند سنت پروردگار در موضوع بقاء نسل بر این قرار گرفته که از مجرای نطفه باشد، لکن بَدو آفرینش او را از خاک قرار داد، چه آن که این نسل از آدم است و خدا آدم را از خاک آفرید. بنابراین، هیچ شبهه‌ای نیست که این آیات ظهور دارد در این که این نسل به آدم و زنش برمی گردد.

افراد بشر از نظر رنگ بشره به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱ ـ سفیدپوستان، که جمعیت بیشتری بوده و در سرزمین‌های معتدل آسیا و اروپا زندگی می کنند.

۲ ـ سیاه پوستان، که در آفریقا بسر می‌برند.

(۱۷۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

۳ ـ زردپوستان، مانند اهالی چین و ژاپن.

۴ ـ سرخ پوستان، مانند هندوان آمریکا. (۱)

۱- المیزان ج : ۷ ص : ۲۳۷ .

مبدأ نژادهای انسانی (۱۷۱)

عمر نوع انسان

«...الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ...» (۱ / نساء)

تاریخ یهود عمر نوع انسانی را بیش از هفت هزار سال نمی‌داند. این مطلب بی وجه هم نیست، چون اگر ما مرد و زنی را فرض کنیم که عمر متوسطی کرده و در شرایط متوسطی از نظر مزاج و امنیت و فراوانی و آسایش قرار گرفته باشند،و همچنین سایر عواملی که در زندگی انسان مؤثر است مساعد باشند: و فرض کنیم که این دو با هم ازدواج نموده و هر شرایط مناسب و متوسطی توالد و تناسل کنند و همین فرض عینا در فرزندان دختر و پسر آن‌ها به طور متوسط باقی باشد: خواهیم دید که پس از یک قرن

(۱۷۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

بیش از هزار نفر شده‌اند. یعنی هر فردی در صد سال حدود پانصد نتیجه داده است.

سپس تمام عواملی که با حیات انسان مبارزه می‌کنند، از قبیل: سرما، گرما، طوفان، زلزله، قحطی، وبا، طاعون، فرورفتن زمین، خرابی، کشتارهای فجیع و سایر مصایب عمومی و غیر عمومی را در نظر گرفته و آن را در حد اعلی فرض کنیم و آن اندازه مبالغه کنیم که نسبت افرادی را که در هر قرن در اثر آفات از بین می‌روند، نسبت به باقی مانده‌ها، نه صد و نود و نه در هزار بدانیم: بدین معنی که در هر قرن فقط یک فرد از هزار نفر باقی بماند، با این ترتیب پیداست که عوامل توالد و تناسل فقط می‌تواند عدد هر دو نفر را در هر صد سال یکی افزایش دهد.

سپس افزایش همان دو نفری را که اول فرض کردیم به همین میزان حساب کنیم تا هفت هزار سال (۷۰ قرن) خواهیم دید که از دو میلیارد و نیم تجاوز می‌کند و این همان

عمر نوع انسان (۱۷۳)

عدد تقریبی است که آمار جهانی در سال‌های نیمه دوم قرن بیستم راجع به تعداد نفوس بشری نشان می‌داد.

این موضوع تأئید می‌کند که عمر نوع انسان همان است که گفته شد.

لکن دانشمندان ژئولوژی گفته‌اند که عمر نوع انسان از میلیون‌ها سال هم تجاوز می‌کند و آثار فسیل‌هائی هم که مربوط به پیش از پانصد هزار سال قبل است، به دست آورده‌اند ولی این دانشمندان دلیل قانع کننده‌ای که ثابت کند نسل موجود، متصل و پیوسته به آن انسان‌هاست در دست ندارند.

احتمال می‌رود زمانی نوع انسان در زمین پیدا شده و سپس رو به ازدیاد گذاشته و زندگی کرده است و بعد منقرض شده و باز پیدا شده و منقرض شده و همین طور ادواری بر او گذشته است تا نسل موجود که آخرین

(۱۷۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

دوره‌های اوست، پدید آمده است؟!

اما قرآن صریحا بیان نکرده است که آیا ظهور نوع انسان منحصر به همین دوره است یا این که قبلاً هم ادواری بر او گذشته است که ما آخرین آن‌ها هستیم، گرچه بسا می‌توان از آیه زیر در سوره بقره استشمام کرد که قبل از دوره کنونی ادوار دیگری نیز بر نوع‌انسان گذشته باشد:

«آن گاه که پروردگارت به ملائکه گفت:

من می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم!

ملائکه گفتند:

آیا می‌آفرینی کسی را که در زمین فساد نماید و خون‌ریزی کند؟؟» (۳۰ / بقره)

عمر نوع انسان (۱۷۵)

(ظاهرا ملائکه قبلاً چنین تجربه‌ای از نوع آدم داشته و مشاهده کرده بودند!)

در روایات اسلامی نیز از ائمه علیه‌السلام نقل شده که نوع انسان ادوار زیادی قبل از این دوره به خود دیده است. (۱)

۱- المیزان ج : ۷ ص : ۲۳۶ .

(۱۷۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

(۱۷۷)

فصل ششم :ادریس، پیامبری در نسل اولیه و پدر علوم بشری

ادریس پیامبر، از اجداد نوح

«وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِدْریسَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقا نَبِیّا وَ رَفَعْناهُ مَکانا عَلِیّا....»

(۱۷۸)

قرآن کریم درباره ادریس پیامبر می‌فرماید:

«در این کتاب ادریس را یادکن، که راستی پیشه پیغمبری بود. و او را به مکانی عالی بالا بردیم!» (۵۶ و ۵۷ / مریم)

مفسرین گفته‌اند: ادریس پیغمبر نامش "اُخْنُوخ"بود و او به طوری که تورات در سفر تکوین نوشته است، یکی از اجداد نوح علیه‌السلام است. و اگر به ادریس معروف شده بدین جهت بوده که بسیار مشغول به تدریس و درس دادن بوده است.

«وَ رَفَعْناهُ مَکانا عَلِیّا... .» (۵۷ / مریم)

منظور از" بالا بردن به مکان بلند " ممکن است از سیاق داستان‌هائی که درباره این سوره ذکر شده و مواهب نبوت و ولایت را که از مقامات معنوی الهی است، ذکر می کنند،

ادریس پیامبر، از اجداد نوح (۱۷۹)

استفاده کرد که مراد از" مکان بلند "که خدا وی را بدان مکان رفعت داده است یکی از درجات قرب باشد: چه رفعت مکانی و صعود دادن به جائی بلند هر چند که بلندترین مکان‌های متصور باشد، مزیتی به شمار نمی‌آید.

بعضی گفته‌اند (و حدیثی هم بر آن وارد شده است،) مراد این است که خداوند او را به بعضی طبقات آسمان بالا برده و همان جا قبض روح کرده است. اگر این باشد، آن‌گاه مقصود آیه نشان دادن یکی از آیات بالغه قدرت الهی است و همین خود مزیت بزرگ است.

در قرآن کریم داستان ادریس جز در دو آیه از سوره مریم و یک آیه از سوره انبیاء نیامده است. در این آیات خدا او را به ثنائی جمیل ستوده و او را" نَبِیِّ صِدّیق "و از زمره صابرین و صالحین شمرده و خبرداده که او را به مکانی منیع و بلند رفعت داده است.

در میان اهل تاریخ و سیره معروف است که ادریس علیه‌السلام اولین کسی‌بوده که با قلم نوشته و اولین کسی بوده که خیاطی کرده است.

(۱۸۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

در تفسیر قمی آمده است که اگر ادریس را ادریس نامیده‌اند به خاطر کثرت دراست کتاب بوده است.

(داستان‌ها و روایات عجیب و غریبی درباره زندگی ادریس علیه‌السلام راه انداخته‌اند که به هیچ نقاد با بصیرت جای شک نمی‌گذارد که آن گونه روایات از اسرائیلیاتی است که دست جعالان حدیث آن را در میان روایات ما وارد کرده است، برای این که هیچ یک از آن‌ها با موازین علمی و اصول مسلم سازگاری ندارند.)(۱)

ادریس دانشمند، پایه‌گذار دانش‌ها

۱- المیزان ج ۷، ص ۲۳۱.

ادریس دانشمند، پایه گذار دانش‌ها (۱۸۱)

خیلی از اخبار و احادیث راجع به ادریس همه به ماقبل تاریخ منتهی می‌شوند و آن‌طور که باید نمی‌شود بدان اعتماد کرد ولی چیزی که هست، همین که نام او قرنی بعد از قرن دیگر در میان فلاسفه و اهل علم زنده مانده و اسم او را به عظمت یاد می کنند و

ساحتش را محترم می‌شمارند و اصول هر علمی را منتهی به او می‌دانند، خود کشف می‌کند از این که او از قدیمی‌ترین پیشوایان علم بوده و نطفه و بذر علوم را در میان بشر افشانده و افکار بشری را با استدلال و دقت در بحث و جستجوی معارف الهی آشنا ساخته یا خود اولین مبتکر آن‌ها بوده است.

ادریس " هاهرمس " نیز نام داشته است. وقتی " قفطی " در کتاب " اِخْبارُ الْعُلَماءِ بِاَخْبارِ الْحُکَماءِ "به شرح حال ادریس می‌رسد، می‌گوید:

(۱۸۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«حکماء در محل ولادت و منشأ و استاد قبل از نبوت او اختلاف کرده‌اند.

گروهی گفته‌اند: او در مصر به دنیا آمده و او را " هرمس الهرامسه "نامند و مولودش در " منف "بوده است. و نیز گفته‌اند: کلمه "هرمس "عربی کلمه" ارمیس "یونانی است و ارمیس به زبان یونانی به معنای عطارد است. و بعضی دیگر گفته‌اند: نام او به زبان یونانی " طرمیس "و به زبان عبری " خُنُوخ "بود که به کلمه " اُخْنُوخ "تقریب شده و خدای عزوجل در کتاب عربی مبین خود او را " اِدْریس "نامیده است.

همین صاحب‌نظران گفته‌اند: نام معلم ادریس " غوثاذیمون "بوده است. غوثاذیمون مصری بوده ولی نگفته‌اند چه‌کاره بوده است، فقط گفته‌اند یکی از انبیاء یونانیان و مصریان بود. و نیز او را " اورین دوم "خوانده‌اند و ادریس نزد ایشان " اورین سوم "بوده است. معنی کلمه " غوثاذیمون "خوشبخت است. آن وقت گفته‌اند که هرمس از مصر

ادریس دانشمند، پایه گذار دانش‌ها (۱۸۳)

بیرون گشته و همه زمین را گردش کرد و دوباره به مصر برگشت و خداوند در مصر او را بالا برد و در آن روز هشتاد و دو سال از عمرش می‌گذشت.

فرقه دیگری گفته‌اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و نشو و نماء کرده است. او در اول عمرش از " شیث بن آدم "که جد جد پدری‌اش بود، درس گرفت. چون ادریس پسر " یارد "و او پسر " مهلائل "و او پسر " قینان "و او پسر " انوش "و او پسر "شیث است.

شهرستانی گفته ": غوثاذیمون " همان " شیث "است.

و چون ادریس بزرگ شد خداوند او را به افتخار نبوت مفتخر ساخت، پس به کار نهی مفسدین از بنی آدم پرداخت که با شریعت آدم و شیث مخالفت می‌کردند و سپس به مصر کوچ کرد.

ادریس و همراهان در مصر اقامت کردند و به امر به معروف و نهی از منکر

(۱۸۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پرداختند. مردم زمان به هفتاد و دو زبان حرف می‌زدند و خداوند همگی را به ادریس تعلیم داده بود. ادریس علاوه بر تعلیم زبان، آداب و طریقه نقشه‌کشی برای شهرسازی را به ایشان آموخت و از هر طرف دانش‌جویان دور او جمع شدند و او سیاست مدنیت و قواعد آن را به آن‌ها تعلیم می‌داد.

اولین کسی که حکمت را استخراج نمود و علم نجوم را به مردم یاد داد ادریس بود. خداوند علم افلاک و علم عدد و سنین و حساب را به او یاد داده بود.

ادریس برای هر امتی در هر اقلیمی سنتی شایسته آن امت و اقلیم به پا داشت. زمین را به چهار قسمت نموده و برای هر قسمتی پادشاهی تعیین کرد تا به سیاست و آبادانی آن‌ها همت گمارند. (۱)

۱- المیزان ج : ۷ ص : ۲۳۱ .

ادریس دانشمند، پایه گذار دانش‌ها (۱۸۵)

(۱۸۶)

فصل هفتم :حضرت نوح علیه‌السلام اولین پیامبر صاحب شریعت

نقل تاریخ نوح در قرآن

در حدود چهل جا از آیات قرآن کریم نام حضرت نوح علیه‌السلام ذکر شده است. در این آیات قسمتی از تاریخ زندگی او به طور اجمال یا تفصیل بیان گردیده ولی در هیچ یک از

(۱۸۷)

این موارد قصه او را به طور کامل به شیوه داستان‌سرائی تاریخی که نسب و خاندان و تاریخ تولد و محل زندگی و نشو و نما و شغل و عمر و وفات و مدفن و سایر چیزهائی را که به زندگی شخصی او بستگی داشته باشد، نیاورده است، زیرا قرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را از نیک و بد برای ما بازگو کند.

قرآن کتاب هدایت است و وسایل سعادت و حق صریح را برای مردم بیان و شرح می‌کند تا بدان عمل کنند. برای این که سنت‌های خدا را که در بین بندگان خود جاری بوده، روشن سازد، گاهی هم به گوشه‌ای از داستان‌ها و تاریخ پیغمبران و امت‌های پیشین اشاره می‌کند و هدف از این کار اتمام حجت برای امت‌های آینده و پند و عبرت برای کسانی است که مشمول عنایت الهی هستند و توفیق کرامت او را یافته‌اند.

قصه نوح در شش سوره قرآن به شرح زیر نقل شده است:

(۱۸۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

سوره اعراف، سوره هود، سوره مؤمنون، سوره شعرا، سوره قمر و سوره نوح

مفصل‌ترین روایت آن در سوره هود است که در بیست و پنج آیه از ۲۰ تا ۴۹ ذکر شده است. (۱)

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب

از قرآن مجید برمی‌آید که حضرت نوح اولین پیامبری بوده که کتاب بر او نازل شده است. کتاب نوح نخستین کتاب آسمانی مشتمل بر" شریعت "است، زیرا

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۸۷ .

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب (۱۸۹)

خداوند در آیه زیر می‌فرماید:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی....» (۱۳ / شوری)

«شریعت و آئینی که خدا برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم بدان سفارش کرد، و بر تو نیز همان را وحی کردیم،

و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم که....»

و اگر قبل از آن کتابی نازل شده بود باید شریعتی هم قبل از شریعت آن حضرت باشد و در آیه فوق ذکر شده باشد. ضمنا از آیه فوق استفاده می‌شود که شریعت،

(۱۹۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

مخصوص پیامبرانی است که نامشان در آیه مزبور ذکر شده است، (زیرا آیه مزبور در مقام بیان این است که شریعت اسلام اضافه بر موضوعات عالیه مخصوص به خود، جامع جمیع شرایع قبلی نیز می‌باشد.) و اگر شریعت دیگری نیز بود بایستی ذکر می‌شد.

در آیه زیر می‌فرماید:

«مردم یک گروه بودند،

خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند،

و با آن‌ها کتاب به حق فرستاد

تا در میان مردم در آن‌چه اختلاف کرده‌اند حکم کند!» (۲۱۳ / بقره)

عصری که آیه فوق بدان اشاره دارد و می‌فرماید" مردم یک گروه بودند "،قبل از

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب (۱۹۱)

زمان حضرت نوح است و کتاب آن حضرت در میان اهل آن عصر نازل شده و حکومت کرده است.

از این آیه برمی‌آید که شریعت به واسطه کتاب است و بنابراین اولین شریعت و کتاب، شریعت و کتاب حضرت نوح علیه‌السلام است.

در روایات اسلامی در تفسیر عیاشی از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «آیه کانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً ـ (۲۱۳ / بقره) مربوط به زمان قبل از حضرت نوح است. سؤال شد:

آن‌ها هدایت یافته بودند؟ فرمود: ـ بلکه گمراه بودند.

جریانش این است که بعد از رحلت حضرت آدم و انقراض ذریه صالح او، حضرت شیث که وصی آدم بود، نمی‌توانست دین خدا را آشکار سازد و با تقیه و کتمان می‌زیست، زیرا

(۱۹۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قابیل که هابیل را به قتل رسانده بود او را نیز تهدید به قتل می‌کرد و هر روز بر گمراهی مردم افزوده می‌شد تا این که روی زمین جز او وصی گذشتگان نمانده بود و او هم به جزیره‌ای رفت و به عبادت خدا پرداخت. بعدا بداء حاصل شد و خدا اراده کرد که پیغمبرانی را برانگیزد.

راوی می‌گوید. گفتم: مردم قبل از نوح گمراه بودند یا هدایت یافته بودند؟ فرمود: راه یافته نبودند و بر فطرت الهی می‌زیستند و البته تا خدا هدایتشان نکرده بود، هدایت نمی‌یافتند... .»

این جمله از آخر روایت که می‌فرماید": راه یافته نبودند و بر فطرت الهی می‌زیستند "جمله دیگری را که در اول روایت بیان شده و" انسان اولی "را گمراه معرفی کرده است، تفسیر می‌کند.

یعنی منظور از گمراهی این است که ایشان تفصیلاً به معارف دینی

نوح، اولین پیامبر صاحب کتاب (۱۹۳)

هدایت نشده بودند، نه این که به طور کلی گمراه بودند.

در تفسیر عیاشی از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «بین آدم و نوح پیغمبرانی بودند که نبوت خود را مخفی نگه می‌داشتند و لذا در قرآن نام ایشان مانند پیغمبرانی که آشکارا دعوت می‌کردند، برده نشده است.» (۱)

اصول شریعت نوح

قرآن‌مجید در آیات زیر راجع به دعوت نوح علیه‌السلام و شریعتی که آورده صحبت می کند و نکات اصلی اولین شریعت و دین نازل شده بر بشر بعد از

۱- المیزان ج : ۳ ص : ۱۸۴ و ۲۱۱ .

(۱۹۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آدم علیه‌السلام را روشن می‌سازد:

۱ ـ توحید خدا و دورانداختن شرکاء (که از کلیه قصص نوح در قرآن معلوم می‌شود.)

۲ ـ اسلام و تسلیم در برابر خدا (۱۹ / آل عمران و سوره نوح و یونس)

۳ ـ امر به معروف و نهی از منکر (۲۷ / هود)

۴ ـ نماز (۱۰۳ / نساء و ۸ / شوری)

۵ ـ مساوات، عدالت، دوری از فواحش و منکرات، راست‌گوئی و وفای به عهد

(۲ – ۱۵۱/ انعام)

ضمنا نوح اولین کسی است که خدا از او حکایت می‌کند که در امور مهم کارها را به نام خدا آغاز کرده است. (۴۱ / هود)

در روایات اسلامی (در کافی) درباره شریعت نوح از حضرت امام محمد

اصول شریعت نوح (۱۹۵)

باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«شریعت نوح پرستش و توحید خدا و دورانداختن شریکان خدا بود. و این فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و خدا میثاق خود را از نوح و پیغمبران دیگر گرفت که خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نسازند.

نوح مأمور به نماز، امر به معروف نهی از منکر و حلال و حرام بود.

احکام حدود و فرایض ارث برای او واجب نشده بود.

این بود شریعت نوح و وی نه‌صدوپنجاه سال در بین قوم خود بماند و علنی و نهانی ایشان را دعوت کرد.» (۱)

۱- المیزان ج: ۲۰ ص: ۸۳ و ۸۸ .

(۱۹۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

عمومی بودن نبوت نوح

علماء در این مسئله آراء مختلفی دارند که آیا دعوت حضرت نوح عمومی و جهانی بوده و یا فقط مختص به قوم خود و یک منطقه از زمین بوده است؟ آن‌چه نزد شیعه معروف است این است که رسالت او عمومیت داشته است و کلیه انبیاء اولواالعزم، یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برای همه مردم مبعوث شده بودند.

بعضی از علمای اهل سنت نیز مانند شیعه معتقد به عمومیت رسالت نوح هستند و در این زمینه آیات مربوط به عمومی بودن طوفان را گواه می‌آورند، مانند آیه‌ای که

عمومی بودن نبوت نوح (۱۹۷)

می‌فرماید: «پروردگارا در زمین دیّاری از کافران باقی مگذار!» (۲۶ / نوح) بعضی دیگر از علمای اهل سنت می گویند ممکن است مراد از زمین همان سرزمین و وطن قوم نوح باشد. اما آن‌چه واقع مطلب را می‌رساند این است که

قرآن در آیـــه ۱۳ ســوره شــوری می‌فـرمـایــد:

«از امور دین آن‌چه را به نوح سفارش کرده بودیم و آن‌چه را به تو وحی کرده‌ایم و آن‌چه را را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم برای شما مقرر کرد که این دین را به پا داریـد و در آن تفرقه نیفکنید....» (۱۳ / شوری)

۱ ـ آیـه نـام‌بـرده نشـان مـی‌دهـد که شـرایع الهی که بر بشر نازل شده شـریعـت‌هــای نـــام بــــرده اســت و لا غیـــر،

۲ ـ اولین شریعتی که ذکر شده شریعت نوح است،

(۱۹۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

۳ ـ اگـر شــریعـت نـوح نسبت به عمـوم بشــر و مخصوصـا در زمـان خود عمـومیت نـداشـــت بایـد در همان زمان برای اقوام دیگر پیغمبــر صــاحب شریعت دیگــری وجــود داشته باشد،

۴ ـ چنین مطلبی نه در این آیه ذکر شـده و نه در جای دیگری از کلام خـدا آمـده است و در غیر این صورت باید سایر مردم، غیر از قوم نوح، در زمان او و مدتی بعد از او نـادیـده گــرفته شــده باشند.

پس روشــن شـد کـه نبوت نـوح عمـومی بـوده و کتـابی مشتمـل بـر شـریعتی کـه رفـع اختـلاف مـی‌کـرده، داشتـه است و ایـن کـه کتـاب او اولین کتاب آسمانی بود. در آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌فرماید:

«مردم همگی یک امت بودند، پس خدا پیغمبران را نوید دهنده و بیم‌رسان مبعوث کرد و

عمومی بودن نبوت نوح (۱۹۹)

بـا آنـان به حق کتاب فرستاد تا میان مردم در مواردی که با هم اختلاف دارند حکم کنند.»

در این آیه که می‌فرمایـد بعـد از یکی بودن همه مردم کتابی فرسـتاده شـده مراد همان کتاب نوح است و یا کتاب نوح و کتب انبیاء اولواالعزم دیگر، یعنی ابراهیم و موسی و عیسـی و محمــد صلی‌الله‌علیه‌وآله .

پــس روایــاتی کـه دلالــت بــر عــدم عـمـومیـت دعـوت نــوح می‌کنـد مخالف قرآن اسـت و صـحت روایـاتی کـه دلالــت بر عمومیت دعــوت می‌کننــد بـا نــص قرآن ثـابــت می‌شـــود، از ایـن جملـه روایتــی اســـت از حضــرت رضـــا علیه‌السلام که فـرمـوده:

«انبیاء اولـواالعزم پنـج تـن بـودنـد کـه همگـی شـریعـت و کتـاب داشتنـد و نبوت آنان نسبت به غیر خودشان اعـم از پیغمبـر و غیـر پیغمبـر عمـومی بــوده اســـت.» (۱)

۱– المیزان ج: ۲۰ ص: ۱۰۱ .

(۲۰۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خصــوصیــات و درجـــات حضــرت نــوح

نوح علیه‌السـلام اولین پیغمبر اولواالعزم و از پیشـروان انبیـاست. خـدا او را با کتاب و شـریعت به سوی تمامی مردم فرسـتاد. کتاب او اولین کتاب آسمانی و مشتمل بر شرایع الهی و شریعت او، اولین شریعت الهی است.

نوح پـدر دوم نسل حاضـر بشـر است که نسب نسل فعلی به او می‌رسـد و همگی ذریه اوینـد که خـدا می‌فرمایـد: «و نژاد او را باقی ماندگان کردیم!» (۷۷ / صافات) و نیز پدر پیغمبــرانی است کـه در قــرآن ذکـر شــده‌انـد غیـر از آدم و ادریـس.

خــداونــد سبحــان می‌فـرمــایـد:

خصوصیات و درجات حضرت نوح (۲۰۱)

«نــام او را بـــرای آینــدگــان بـاقی گـذاشتیــم!» (۷۸ / صافات)

او اولین کسی است که باب تشریع و قانون‌گذاری را گشود،و کتاب و شریعت آورد و با مردم با منطق عقل و طریق احتجاج صحبت کرد،و این طریقه را به طریق وحی افزود. پس، نوح اصل دین توحید است و دین توحید در سراسر عالم به او منتهی می‌شود، پس او نسبت به همه موحدین عالم نعمتی بزرگ ارزانی داشته است و لذا خدا درود عام و همه جانبه‌ای به او اختصاص می‌دهد و کس دیگری را شریک او نمی‌سازد و می‌فرماید: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمینَ!» (۷۹ / صافات)

قرآن مجید در آیات زیر از نوح یاد می کند و خصوصیات او را بیان می‌دارد:

«و نیز خدا نوح را بر تمام عالمیان برگزید.» (۳۳ / آل عمران)

«و او را در شمار نیکوکاران قرار داد.» (۸۴ / انعام و ۸ / صافات)

«و او را" عبد شکور "یعنی بنده بسیار شکرگزار نامید.» (۳ / اسراء)

«و او را از بندگان مؤمن خود شمرد.» (۸۱ / صافات)

«و او را بنده صالح نامید.» (۱۰ / تحریم)

آخرین دعائی که خدا از نوح نقل کرده این است:

«پروردگارا! من و پدر و مادرم و هر که با ایمان داخل خانه‌ام شود،

و مردان و زنان مؤمن را بیامرز!

و ستمگران را جز تباهی میفزای!» (۲۸ / نوح) (۱)

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۹۲ .

خصوصیات و درجات حضرت نوح (۲۰۳)

تعداد پیروان نوح و خانواده او

در مورد تعداد پیروان نوح علیه‌السلام در قرآن مجید آمده که:

«وَ مآ ءَامَنَ مَعَهُ اِلّا قَلیلٌ!» (۴۰ / هود)

با توجه به این آیه حضرت باقر علیه‌السلام فرمود:

«تعداد گروندگان نوح هشت نفر بودند.» (نقل از معانی الاخبار)

(درباره عدد آنان اقوال دیگری نیز وجود دارد که دلیل خاصی بر آن‌ها نیست. گویند شش نفر، هفت نفر، ده نفر، هفتاد و دو یا هشتاد و دو نفر.)

حضرت رضا علیه‌السلام فرموده: «چون نوح به زمین فرود آمد، خودش با فرزندانش و پیروانش هشتاد نفر بودند. و وقتی فرود آمد قریه‌ای ساخت به نام قریه ثمانین.»

(نقل از اخبار الرضا)

البته بین دو روایت فوق منافاتی وجود ندارد زیرا ممکن است به استثنای هشت نفر، دیگران همه اهل و عیال نوح بودند زیرا وی در آن روز قریب هزار سال عمر کرده بود. (یعنی هفتاد و دو نفر اهل خانواده او بودند و هشت نفر دیگر گروندگان وی بودند.) (۱)

عمر طولانی نوح

قرآن کریم دلالت دارد بر این که نوح عمر درازی کرد و نه صد و پنجاه سال قوم

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۸۴ .

عمر طولانی نوح (۲۰۵)

خود را به سوی خـدا دعوت کرد .این مطلب را عـده‌ای از کسانی که در این زمینه‌ها بحث کرده‌انـد بعید شـمرده‌اند زیرا عمر آدمی غالبا از صد یا صد و بیست سال تجاوز نمی‌کند.حتی پاره‌ای در این باره گفته‌اند که پیشینیان هر ماه را یک سال حساب می‌کردند و بنابراین نه صد و پنجاه سال معادل هشتاد سال و ده ماه کم می‌شود، کـه سخنـی اسـت بسیـار بعیـد!

(کسـانی که عقیـده فوق را اعلام کرده‌انـد متوجه نشده‌انـد که قرآن مجیـد شـمارش سال و ماه را دقیقا تعیین کرده و آن را یک امر تکوینی و از آغاز خلقت تغییرناپذیر اعلام کرده است.) (۳۶ / توبه)

پاره‌ای دیگر گفته‌اند: طول عمر نوح یک نوع کرامت و امر خارق‌العاده‌ای بوده است.

ثعلبی در قصص الانبیاء در خصایص نوح گوید:

(۲۰۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«عمر نوح از همه پیامبران طولانی‌تر بود و به او" اَکْبَرُالاَنْبِیاء "و" شَیْخُ الْمُرْسَلین " گفتـه‌انـد. معجـزه او در خـود او قـرار داده شــده بـود، زیـرا او هـزار سـال عمـر کـرد نـه دنـدانش ریخـت و نـه نیـرویـش کـم شــد.»

ولی حق این است که تـا به حـال دلیلی قائم نشـده که این قبیل عمرها برای انسان محال باشـد و بلکه از نظر عقلی، نزدیک‌تر به واقع آن است که بشـر اولی عمری بسـیار طولانـی‌تر از عمرهـای طبیعی امروزی داشـته است، چون زنـدگی‌اش سـاده بود و گرفتاری‌ها و بیماری‌هائی که امروز بر ما مسلط است و همچنین سایر عللی که زندگی را نابود می‌کند، نداشته است. امروزه نیز اگر کسی را پیدا کنیم که صـد و بیست تا صد و شـصت سال عمر کرده باشد ملاحظه می‌کنیم که زندگی بی تکلف و گرفتاری‌های انـدک و فهمی ساده دارد. بنابراین بعید نیست که عمر بعضی از پیشینیان به صدها سال بالغ مـی‌شـده اسـت.

عمر طولانی نوح (۲۰۷)

به علاوه، اعتراض بر قرآن درباره عمر عجیب نوح عجیب است زیرا این کتاب معجزات خارق‌العاده زیادی دربـاره انبیـاء نقل کـرده است. (۱)

محـل زنـدگی نـــوح

در روایات اسـلامی راجع به جزئیـات زنـدگـی نـوح پیـامبـر علیه‌السـلام نکـاتی نقـل شده که از آن جمله روایتی از مفضل در کافی کـه روایت کرده است:

۱- المیزان ج: ۲۰ ص: ۱۱۷ .

(۲۰۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«در ایـامی که حضـرت امـام صـادق علیه‌السـلام به کوفه آمـده و بر ابوالعبـاس وارد شـده بود، پیش آن حضـرت بودم وقتی با هم به "کناسه – خرابه " رسیدیم،

حضـرت فرمود:

در ایـن جـا عمـویــم زیـد رحمــهٔ‌اللّه را مصلـوب کـردنـد.

حضـرت از آن محل گـذشت تـا بـه طاق روغـن فـروش‌هـا کـه در آخـر بـازار ســـراج‌هـا بـود رسیـد و در آن جـا پیـاده شـد و فـرمــود:

- پیاده شو که این جا مسجد کوفه اول است، که آدم نقشه آن را کشید،

من خوشم نمی‌آید سواره وارد آن شوم!

گفتم: - کی نقشه آدم را تغییر داد؟

فرمود: - اولین بار در طوفان نوح بود. بعدا اطرافیان" کسری "و" نعمان ("پادشاهان

محل زندگی نوح (۲۰۹)

ایران و یمن) تغییرش دادند و بار دیگر نیز زیاد ابن ابی سفیان دگرگونش ساخت.

گفتم: - در زمان نوح کوفه و مسجد کوفه وجود داشت؟

فرمود: - آری مفضل! منزل نوح و قوم او در دهی واقع در یک منزلی فرات در قسمت غربی کوفه قرارداشت.

....

حضرت برخاست و نماز ظهر و عصر را خواند و آن‌گاه از مسجد بیرون آمد و به طرف چپ خود توجه کرد و با دست خود اشاره به موضع" دارالدارین "که جای خانه" ابن حکیم "بود و اکنون فرات است، کرد و فرمود:

- مفضل! این‌جا جای نصب بت‌های کافران قوم نوح یعنی" یغوث، یعوق و نسر "است. آن‌گاه حضرت رفت و سوار مرکبش شد.

(۲۱۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

گفتم: - قربانت گردم، نوح در چه مدتی کشتی خود را ساخت؟

فرمود: - در دو دوره.

گفتم: - دو دوره چقدر است؟

فرمود: - هشتاد سال.

گفتم: - عامه مردم می‌گویند وی به مدت پانصد سال کشتی را ساخت؟ فرمود: - این طور نیست! چه طور چنین چیزی می‌شود و حال آن که خدا می‌فرماید: «وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا» (۳۷ / هود)

مفضل گوید، گفتم: - به من بفرمائید جای تنور کجا و چگونه بود؟

فرمود: - تنور در خانه پیرزن مؤمنی بود پشت قبله راست مسجد. گفتم : - این موضع کجاست؟

محل زندگی نوح (۲۱۱)

فرمود: - اکنون موضع زاویه" بابُ الفیل "است.

گفتم : - آیا ابتداء آب از این تنور بیرون آمد؟

فرمود: - آری، خدا می‌خواست به قوم نوح آیه و علامتی نشان دهد، پس بر آنان باران بسیار تند و خروشانی فرستاد و چشمه‌سارها نیز به جوش آمدند و سرانجام خدا غرقشان کرد و نوح و همه کسانی را که در کشتی با او بودند نجات داد....(تا آخر حدیث) (۱)

اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح

مردم پس از حضرت آدم علیه‌السلام به صورت یک امت و با سادگی زندگی می‌کردند و برحالت فطری انسانی بودند. پس از مدتی روح تکبر در بین آن‌ها شایع شد و بدان جا کشید که

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۸۱ .

(۲۱۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

تدریجا عده‌ای بر دیگران برتری یافتند و مردم دیگر ایشان را به عنوان ارباب گرفتند.

این هسته اصلی بود که روئید و سبز شد و میوه داد و میوه آن دین بت‌پرستی بود، همراه با اختلاف طبقاتی شدید،استخدام ضعیف به وسیله قوی، برده گیری به وسیله قدرت‌مندان، دوشیدن زیردستان، پیداشدن منازعات و مشاجرات در بین مردم! بدین ترتیب در زمان نوح تباهی در روی زمین شیوع پیدا کرد و مردم از دین توحید و سنّت عدالت اجتماعی اعراض کردند و به پرستش بت‌ها روی آوردند.

این اولین تجربه تلخ بشر بلافاصله اندکی بعد از استقرار در روی زمین بود!

اسامی بت‌های بت‌پرستان زمان نوح که در سوره نوح در قرآن ذکر شده به ترتیب زیر است": وَدْ" "،سُواع" "،یَغُوث "،یَعُوق "،و "نَسر".

وضعیت اجتماعی زمان نوح را قرآن مجید در سوره‌های اعراف و هود و نوح شرح

اوضاع اجتماعی و شرایط زمان دعوت نوح (۲۱۳)

کرده که چگونه فاصله طبقاتی زیاد شد و زورمندان با اموال و اولادی که داشتند، حقوق ضعفا را پایمال کردند و زورگویان زیردستان را ضعیف شمردند و به دلخواه خود بر آنان حکومت کردند.

(ریشه اولین تجربه تلخ بشر از حکومت زورگویان و اشراف به همین اولین دوره حیات بشر برمی‌گردد و مبارزه اولین پیامبر صاحب شریعت الهی با آنان و تضاد دین با قلدری و سیاست‌مداران برخاسته از" قانون جنگل "در همین نسل اول مشاهده می‌شود که بالاخره منجر به نابودی کامل آن‌ها و ایجاد یک نسل جدید شد.)

در این هنگام بود که خداوند نوح را مبعوث کرد و او را با کتاب و شریعت و قانون الهی به سوی مردم فرستاد تا آنان را با نوید و بیم به توحید الهی و دورافکندن شریکان قلابی خدا و برقراری مساوات، فراخواند. قرآن مجید در آیه ۲۱۳ سوره بقره به

(۲۱۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

این مطلب متذکر شده است. (۱)

چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی

در روایات اسلامی از ابن عباس روایت شده که همان اصنام و اوثان که در قوم نوح خدا بودند در عرب جاهلیت هم معبود شدند، مانند: بت‌های" ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر. "

(البته، این معنا بعید است که عین آن بت‌ها از قوم نوح به عرب منتقل شده باشند بلکه

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۸۸.

چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی (۲۱۵)

منظور راوی شاید این بوده که بت‌های عرب نیز هم‌نام بت‌های قوم نوح بوده و آن اسامی را داشته است.)

در چگونگی به وجود آمدن این بت‌ها و بت‌پرست شدن اقوام قدیم در ادامه همین روایت ابن عباس می‌گوید که:

«این اسماء قبلاً اسامی مردانی صالح از قوم نوح بودند، وقتی از دنیا رفتند، شیطان به بازماندگان آن‌ها وحی کرد در مجلسی که ایشان جلسه داشتند مجسمه‌هائی نصب کنند و نام ایشان را بر سر آن مجسمه‌ها بگذارند و مردم هم این کار را کردند ولی آن مجسمه‌ها را نمی‌پرستیدند تا آن نسل منقرض شد و نسل بعدی روی کار آمد و چون علم و اطلاعات نسل قبلی را نداشتند مجسمه‌ها را مورد پرستش قرار دادند.» (۱)

۱- المیـــــــــزان ج : ۲۹ ص : ۱۸۲ .

(۲۱۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

چگونگی انتقال عقاید بت‌پرستی (۲۱۷)

دعوت دینی نوح

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ....» (۲۵ تا ۳۵ / هود)

این آیات شروع نقل تاریخ انبیاء است. در ابتداء تاریخ حیات و تبلیغات و فعالیت‌های حضرت نوح علیه‌السلام را بیان می کند و به دنبال آن از گروهی از پیغمبران بعد از نوح مانند هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی نام می‌برد.

در این آیات قصه نوح را به چند فصل تقسیم کرده است:

قیـــام نـوح علیــه بــت‌پــرستی

(۲۱۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

اولین فصل تاریخ نوح علیه‌السلام راجع به استدلال‌های او با قوم خود در موضوع توحید است. به طوری که خدا در کتاب خود یادآور شده، نوح نخستین پیغمبری است که برای توحید علیه بت‌پرستی قیام کرد.

خدا در داستان نوح بیشتر به احتجاجات او با قوم خویش پرداخته است. وی به بهترین طرز ممکن با آنان به بحث می‌پردازد و مقداری مؤعظه می کند و اندکی مطالب حکمت‌آمیز می گوید.

این رویه با طرز فکر بشر ابتدائی و انسان‌های ساده قدیمی و مخصوصا با طرز تفکر اجتماعی آنان مناسب بود زیرا در بین آنان جز افکار متراکم افرادی که دارای فهم متوسط بودند فکر دیگری بروز و ظهور نداشت.

قیام نوح علیه بت‌پرستی (۲۱۹)

روش تبلیغاتی نوح

نوح علیه‌السلام مردم را از عذاب الهی می‌ترسانید و بدین وسیله ایشان را به توحید خدا دعوت می کرد و علت آن که آنان را می‌ترسانید این بود که آن‌ها از ترس غضب بت‌ها بت‌پرستی می کردند. نوح نیز در مقام مقابله با آنان می گوید:

- خداست که آنان را خلق کرده و با آفرینش آسمان‌ها و زمین و نور افشان کردن خورشید و ماه و نازل کردن باران و بارور ساختن زمین و به وجود آوردن باغ‌ها و جاری ساختن نهرها شئون زندگی و امور معاش آن‌ها را تدبیر می کند.

(۲۲۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

(خدای تعالی این مطالب را در سوره نوح از آن حضرت حکایت کرده است.)

و چون چنین است، پس پروردگار آن‌ها تنها خداست و کسی جز او سمت پروردگاری ندارد و بنابراین باید از عذاب او بترسند و فقط او را پرستش کنند.

این دلیل در حقیقت یک دلیل برهانی و براساس یقین است، ولی مردم این دلیل را به عنوان یک دلیل جدلی که بر پایه ظن و گمان استوار است تلقی می‌کردند زیرا آنان بر اثر فهم‌های ساده خود توقع داشتند که خدا در برابر مخالفت آنان غضب کند و عذاب بفرستد. چون آن‌ها معتقد بودند خدا سرپرست امور و مصلح شئون آن‌هاست و از این‌رو کار خدا را با کار اولیای امور و حکمرانان

بشر نسبت به افراد زیردست اجتماع

روش تبلیغاتی نوح (۲۲۱)

خود مقایسه می‌کردند و با این ظن و گمان فکر می‌کردند با تقدیم قربانی و غیره می‌توانند آتش غضب خدا را مانند خدایانی که اعتقاد داشتند، خاموش سازند.

ولی مسئله نزول عذاب در قبال استنکاف از عبادت خدا و تکبر ورزیدن از تسلیم و خضوع بر آستانه ربوبیت او مسئله حقیقی و یقینی است.

نوح قوم خود را دعوت می‌کرد که عبادت بت‌ها را دور افکنید و آنان را می‌ترسانید از روزی که خدا بر آنان عذابی المانگیز بفرستد.

عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح

آن‌هائی که به نوح پاسخ دادند سران و اشراف و بزرگان قوم او بودند که بدو کفر

(۲۲۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ورزیدند و در پاسخ خود اصلاً متعرض دلیل توحید که بدیشان القاء شده بود نشدند بلکه تنها به نفی رسالت او پرداختند و از پیروی او سرباز زدند زیرا دعوت او به رسالت خود تلویحا لزوم پیروی از او را نیز شامل بود.

جوابی که خدا از آنان نقل کرده این است که دلیلی وجود ندارد که پیروی کردن از تو لازم باشد بلکه دلیل خلاف آن وجود دارد. این استدلال خود را به سه طریق بیان کردند و گفتند:

۱ ـ ما می‌بینیم تو بشری مثل مائی !

۲ ـ ما می‌بینیم کسانی از تو پیروی کرده‌اند که در رأی ابتدائی و پست‌ترین افراد مایند!

۳ ـ ما می‌بینیم که هیچ کدام از شما بر ما برتری و فضلی ندارید!

عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح (۲۲۳)

این استدلال که ذیلاً توضیح می‌دهیم با تمامی اجزائش بر اساس انکار ماوراء حس قرار دارد:

۱ ـ در اولین جواب آن‌ها هم مثل بودن نوح را با خودشان دستاویز قرار دادند. (این رسم امت‌های سایر پیامبران نیز بوده است و قرآن از آنان نقل کرده است.) آنان گفتند: تو در بشر بودن مثل ما هستی و اگر از طرف خدا به سوی ما فرستاده شده بودی نباید بشر می‌شدی و ما جز بشر بودن چیز دیگری از تو نمی‌بینیم و چون تو مثل ما بشر هستی پس موجبی ندارد که ما از تو پیروی کنیم؟

۲ ـ دومین استدلال قوم نوح این بود که می‌گفتند: ما مشاهده می‌کنیم که پیروان تو اراذل و مردم پست قوم هستند و اگر ما از تو پیروی کنیم با آن‌ها مساوی می‌شویم و در زمره آنان داخل می‌گردیم و این با شرافت ما منافات دارد و ارزش ما را در اجتماع

(۲۲۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پائین می‌آورد! متأسفانه، یکی از معتقدات عامه مردم این است که اگر سخنی حق باشد اشراف و بزرگان و صاحبان قدرت از آن پیروی می‌کنند!؟

۳ ـ سومین استدلالشان این بود که شما ما را در اوضاع و شرایطی دعوت می‌کنید که از مزایای زندگی دنیا از قبیل مال و فرزند و علم و قدرت بهره‌مندیم و این دعوت در صورتی درست است که شما بر ما برتری داشته باشید، یعنی با زینت و زیور زندگی دنیا و یا با علم غیب یا نیروی ملکوتی بر ما برتری داشته باشید و این چیزها موجب خضوع ما در برابر شما باشد، در حالی که ما هیچ‌کدام

از این‌ها را نزد شما نمی‌بینیم. پس بـه چـه علـت متـابعت از شمـا بـر مـا واجب است؟ بلکه ما شما را دروغگـو می‌پنـداریم!
عکس‌العمل اشراف قوم در برابر نوح (۲۲۵)

استــــدلال‌های نــوح

آیات کریمه قرآن در تقریر استدلال نوح در جواب قوم کافر خود، ابداع به کار برده و استدلالات آنان را در مقام پاسخگوئی فصل فصل از هم جدا کرده و از هر فصلی در دو جهت جوان داده است.
یکـی رد دلایل طرف، دوم اثبات مطلب خـود: به شرح زیر:
۱ ـ ای قوم بـه من بگـوئید اگـر مـن از طـرف پروردگار خود دلیل داشته باشم؟
۲ ـ و من کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم....
۳ ـ و من نمـی‌گـویـم که خـزاین خـدا پیــش مـن اسـت....(۲۹ تا ۳۱ / هــود)
آن گاه از هر دلیل قبلی چیزی بـه صـورت خـلاصـه گـرفتـه و آن را بـا دلیـل
(۲۲۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
بعـدی در آمیختـه است. و هـر دلیـل بـا ایـن کـه مسـتقـل است ولی در عین حـال تمامی دلیــل‌هـا با هـم در آمیختــه و بـالاخـره بـه صـورت سه دلیل زیـر پـایان یافته است:
۱ ـ ای قـوم بـه مـن بگـوئیـد اگـر مـن از طـرف پـروردگارم دلیل داشته باشم؟
۲ ـ و ای قــوم مــن بــرای ایــن کــار از شمــا اجــر و مــزدی نمـی‌خــواهــم....
۳ ـ اگر این‌ها را که ایمان آورده‌اند طرد کنم چه کسی مرا در برابر عذاب خدا یاری خواهد کرد؟!
در اسـتدلال اول، نوح آن‌ها را متوجه صـدق دعوت خود می‌کند و معجزه‌ای را که از طرف خدا دارد و کتاب و علمی را که آورده بر صـدق دعوت خود دلیـل می‌آورد و نشان می‌دهـد که هر چه یک رسول در رسالت خود لازم دارد من دارم و شـما را نیز بر آن واقف ساخته‌ام ولی شـما از سر تکبر ایمان نمی‌آوریـد و من هم حق نـدارم که شـمـا را بـدان مجبــــور کنــم چـون در دیــن خــدا اجبــاری نیســت.
استدلال‌های نوح (۲۲۷)
این آیه دلالت دارد بر این که حکم و مسئله عدم اکراه در دین از قدیمی‌ترین شـرایع یعنی شریعت نوح بوده و همواره به قوت خود باقی است.
استدلال دوم که در رد تهمت کـافران در مورد طمع مال و برتری مالی بوده، نشان می‌دهـد که هیـچ‌گونه اجری از طرف رسول در مقابل رسالتش خواسته نمی‌شود و لذا حق ندارند چنین تهمتی بزنند.
در اسـتدلال سوم که آن‌هـا گفته بودنـد اراذل تو را پیروی می‌کننـد عبـارت را برگردانـده به" کسـانی که ایمان آورده‌انـد " تا شأن مؤمنان را با بزرگی یاد کنـد و اشاره کنـد آنان با پروردگار خود ارتباط دارند. و وی کسـی نیست که مؤمنان را از خود براند و این مردم حسابشـان بـا خـداست! درخـواست طرد کردن آن‌هـا از طرف قـوم بر اثر جهـالتی بود که آن‌هـا داشـتند و متوقع بودنـد فقرا و مساکین و بیچارگان از اجتماع خیر طرد شوند و نعمت و شرافت و کرامت را از آنان سلب‌کنند .
(۲۲۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
اسـتدلال نـوح در مـورد نداشـتن خزایـن غیـب نشـان می‌دهـد کـه او ادعـای برتری را کـه کـافـران تـوقـع داشـتنـد، رد می‌کنـد و می‌گویـد که چنین ادعائی نکرده است. و می‌گویـد که شـما خیال می‌کنیـد که بر یک پیغمبر لازم است مالک خزاین رحمت الهی

باشـد و بتوانـد مسـتقلاً فقیر را غنی کند و مریض را شـفا دهد و مردگان را زنده سازد و در آسـمان و زمین و سایر اجزای هستی هر تصـرفی را که با هر کیفیتی می‌خواهـد انجام دهـد. شـما خیال می‌کنیـد که پیغمبر بایـد علم غیب داشـته باشـد و شـما خیال می‌کنید پیغمبر از مقام بشری به مقام فرشـته برسد و از نیازهای انسانی و خورد و خوراک و زناشوئی و غیره بی‌نیـاز بـاشـد، ولی شـما خطا کرده‌اید چون پیغمبر چیزی جز رسالت نـدارد و من مـدعی هیچ یک از این‌هـا نیستـم.

استدلال‌های نوح (۲۲۹)

جدال کافی است! عذاب بیاور!

کفار بعد از آن که از درهم کوبیدن استدلال و ابطال حقیقتی که نوح بدان دعوت می‌کـرد عـاجـز شدند گفتند:

«- ای نوح! تو با ما مجادله کردی و فراوان هم مجادله کردی،

پس اگـر راست می‌گـوئی آن‌چـه به ما وعده می‌کنی بیاور!

گفت:

- ایـن تنهـا خـداست کـه اگـر خـواهـد عـذاب را مـی‌آورد،

(۲۳۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و شمـا عـاجز کننـده خـــدا نیستیـد!»(۳۲ و ۳۳ / هـود)

کافران این کلام را که سیاق آن برای عاجز کردن نوح است، بدو القاء کردند. کفار این کلام را موقعی گفتند که نوح مدت زیادی در بین آن‌ها درنگ کرده بود و آنان را به سوی توحید فراخوانده بود و با ایشان از در انواع مخاصـمه و محاجه وارد شده بود و همه عذرتراشی‌های آنان را قطع کرده و حق را برایشان آشکار ساخته‌بود.

قرآن مجید می‌گـویـد: نـوح در بین قـوم خـود هـزار و پنجـاه سـال کم درنگ کـرد.

احتجاجـات نوح و جواب‌هـای قوم او که خـدا در این جا به صورت یک گفتگو درآورده عملاً در ظرف صـدها سال انجـام گـرفتـه است.

در پـایـان این مبـاحثـات نـوح می‌فـرماید:

جدال کافی است! عذاب بیاور! (۲۳۱)

«و اگر خـدا خواسته باشـد شـما را اغوا کنـد و مـن بخـواهم نصیحتتان کنـم، نصیحت من بـه شـمـا سـود نخـواهـد داد، کـه او پـروردگـار شماست و شما را به سوی او بازگشت می‌دهند.» (۱)

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۱۰ .

(۲۳۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

تـلاش‌های نوح در دعوت دینی

نوح قوم خود را به ایمـان به خـدا و آیات او دعوت کرد و در این راه هر چه توانست تلاش نمود. شب و روز، به طور علنی و مخفی مردم را به سوی حق فراخوانـد ولی آن‌ها جز با عناد و تکبرورزی به او پاسخ ندادند و به هر اندازه که نوح در دعوت آن‌ها می‌افزود آنان نیز به سرکشـی و کفر خود می‌افزودند. غیر از خانواده نوح و تعداد معدودی کس دیگری به او ایمان نیاورد تا بالاخره از ایمان آوردن قوم نا امید شد و به پـروردگـار خـود شکـایت بـرد و از او یاری خواست.

(این مطالب در سوره نوح و قمر و مؤمنون نقل شده است.) (۱)

۱- المیـــــــــزان ج : ۲۰ ص : ۸۹ .

تلاش‌های نوح در دعوت دینی (۲۳۳)

سه پیام اصلی نوح

«لَقَـدْ اَرْسَلْنا نُـوحـا اِلـی قَـوْمِـهِ فَــقالَ....» (۵۹ تا ۶۴ / اعراف)

نـوح اولیـن پیغمبری است کـه تفصیل نهضت او در قـرآن ذکـر شده است. نوح سـه پیــام بـه قــوم خـود داشـت:

اولین پیام نوح به قوم خود این بود که:

«ای قوم مـن! خـدای یگـانـه را کـه جز او خـدائـی بـرای شمـــا نیست بپـرستیـد!»

(۲۳۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

دومیـن پیـامش ایــن بــود کــه:

«مــــن از عـــذاب روزی بــــزرگ بـــر شمـــا بیمنـاکــم!»

سـومیـن پیامش ایـن بـود کــه:

«ای قـوم! در مـن ضـلالـت نیست بلکـه پیغمبری از جـانـب پـروردگـار جهـانیـانـم!»

نـوح بـا این سه پیام به سه اصل از اصول دین اشاره می‌کند:

تـــــوحیــد، معـــاد، نبـــوت!

اشـراف و بـزرگـان قـوم او گفتنـد:

- ما تو را در ضلالتی آشکار می‌بینیم!

اگر با این تأکید شدید نسبت ضلالت به نوح داده‌اند برای این است که طبقه اشراف

سه پیام اصلی نوح (۲۳۵)

هرگز توقع نداشـتند که یک نفر پیـدا شود و بر بت‌پرستی آنان اعتراض کنـد و صـریحا پیشـنهاد ترک خـدایانشان را بدهـد و از این عمل انذارشان کند.

نـوح علیه‌السلام در جـواب آنـان گمراهی را از خـود نفی می‌کنـد و خـود را پیـامبری مبعـوث از جـانـب خـدای سبحـان معـرفی می‌کنـد و می‌فـرمـایـد:

«مـن از آن جـائی کـه رسـولی از نـاحیـه پـروردگـار هستـم بـه مقتضـای رسالتم پیام‌هائی را به شما می‌رسـانم!»

منظور نوح از" پیام‌هـا "نشـان دادن این نکته است که او علاوه بر مبعوث شـدن به توحیـد و معـاد، احکـام بسیار دیگری نیز آورده است. چون نوح علیه‌السلام از پیامبران اولی‌العزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است.

او فرمود: «مـن خیـرخـواه شمـایـم، بـا شمـا نصیحت‌هـائی دارم کـه شمـا را بـه

(۲۳۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خـداونـد و اطاعت او نـزدیـک می‌کنـد و من چیزهائی می‌دانـم کـه شمـا نمـی‌دانید!»

منظورش از آن" چیزهـا که می‌دانست " معارفی است که خداونـد از سـنن جاری در عالم و از آغاز و انجام آن به وی آموخته بود، مانند: وقایع قیامت، جزئیات مسئله ثـواب و عقـاب، اطـاعـت و معصیــت بنـدگــان، رضـا و غضـب و نعمــت و عــذاب الهی. (۱)

۱- المیـزان ج : ۱۵ ص : ۲۴۱ .

سه پیام اصلی نوح (۲۳۷)

مباحثات نوح

«کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلینَ....» (۱۰۵ / شعراء)

آیات زیر اشاره می‌کند به اجمال آن‌چه بین حضرت نوح علیه‌السلام و قومش گذشته و در آخر به نجات نوح و همراهانش و غرق اکثر مردم انجامیده است.

«قوم نوح پیغمبران را دروغگو شمردند،

وقتی که برادرشان نوح به آن‌ها گفت: - چرا نمی‌ترسید؟

که من پیغمبری خیرخواه شمایم.

(۲۳۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

از خدا بترسید و اطاعتم کنید!

من برای پیغمبری خود از شما مزدی نمی‌خواهم،

که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست،

از خدا بترسید و اطاعتم کنید!

گفتند: - چگونه به تو ایمان بیاوریم که فرومایگان پیروی‌ات کرده‌اند؟

گفت : - من چه می‌دانم که چه می‌کرده‌اند، که اگر فهم دارید؟

حسابشان جز به عهده پروردگار من نیست!

و من این مؤمنین را دور نخواهم کرد!

که من جز بیم رسانی آشکار نیستم!

گفتند: - ای نوح !اگر بس نکنی سنگ‌سار می‌شوی!

مباحثات نوح (۲۳۹)

گفت: - پروردگارا ! قوم من دروغگویم می‌شمارند،

بین من و آن‌ها حکم کن!

و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات‌بخش!» (۱۰۵ ـ ۱۱۸ / شعراء)

مقصود مردم از این که به نوح علیه‌السلام گفتند که پیروان تو از افراد پست هستند، این بوده که شغل پست و کارهای کوچک دارند. ظاهرا قوم نوح علیه‌السلام ملاک شرافت و احترام را اموال و فرزندان و پیروان بیشتر می‌دانستند.

نوح علیه‌السلام فرمود که من هیچ مأموریتی ندارم مگر انذار و دعوت و در نتیجه کسی را که رو به من بیاورد و دعوتم را بپذیرد، هرگز طردش نمی‌کنم! و نیز از اعمال گذشته‌شان تجسس نمی‌نمایم تا به حساب کرده‌هایشان برسم، چون حسابشان با

(۲۴۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پروردگار من است نه با من، که او پروردگار همه عالم است!

وقتی می‌بینیم که قوم نوح او را تهدید به رجم و سنگ‌سار کردند این بار تهدید آن‌ها قطعی بود، چون از مفردات آیه برمی‌آید که این سخن را در اواخر دعوت طولانی نوح گفته‌اند.

حضرت نوح بالاخره بیان می‌کند که دیگر کار از کار گذشته و تکذیب به طور مطلق از قوم تحقق یافته به طوری که دیگر هیچ امیدی به تصدیق و ایمان در آنان نمانده است، از خدا می‌خواهد بین آن‌جناب و بین قومش قضاء براند.

خداوند می‌فرماید:

«پس او و همراهان او را در کشتی نجات دادیم،

سپس باقی ماندگان را غرق کردیم،

مباحثات نوح (۲۴۱)

که در این عبرتی است و بیشترشان ایمان‌آور نبودند،

و پروردگارت همو نیرومند و فرزانه است!» (۱۱۹ تا ۱۲۲ / شعراء) (۱)

دعا و شکایت و نفرین نوح

قرآن مجید از حضرت نوح دعائی را نقل می‌فرماید: که در پایان کار خود با قومش کرد و عرض نمود:

«پروردگارا!

مرا و پدر و مادرم را،

۱- المیزان ج : ۳۰ ص : ۱۶۴ .

(۲۴۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

و هر کسی را که با داشتن ایمان به خدا به خانه من وارد شود،

و جمیع مؤمنین و مؤمنات را بیامرز،

و ستم‌کاران را جز بر هلاکتشان میفزا!» (۲۷ / نوح)

این دعا را خدای متعال در آخر سوره نوح بعد از آیات زیادی که درباره شکایت‌های نوح ایراد کرده، نقل فرموده است. وی در این آیات شکایت‌های خود را به عرض پروردگار خود می‌رساند و دعوت مداوم و شبانه روزی قوم را در تمامی مدت عمر که قریب هزار سال بوده و اذیت و آزاری که در برابر آن از آنان دیده و بذل جهدی که در راه خدا کرده و این که در راه هدایت قوم منتهای طاقت خود را به کار برده است ولی متأسفانه دعوتش جز فرار آنان و نصیحتش جز استکبار آنان اثری نکرده است، شرح می‌دهد:

دعا و شکایت و نفرین نوح (۲۴۳)

نوح لایزال نصیحت و موعظه خود را بین قوم خود نشر می‌داد و حق و حقیقت را به گوش آنان می‌رسانید ولی قومش لجاج و عناد به خرج می‌دادند و بر خطایای خود اصرار می‌ورزیدند و در مقابل زحمات آن جناب مکر و خدعه به کار می‌بردند تا این که ناراحتی و تأسفش از حد گذشت و غیرت الهی‌اش به جوش آمد و قوم خود را این چنین نفرین کرد:

«پروردگارا! در زمین از کفار دیّاری باقی مگذار!

چه اگر تو آنان را مهلت دهی بندگانت را گمراه خواهند ساخت،

و جز کفرپیشگان و بدکارانی مثل خود زاد و ولد نخواهند کرد!» (۲۷ / نوح)

از گفتار نوح استفاده می‌شود که کفار عده زیادی از کسانی را که به وی ایمان

(۲۴۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

آورده بودند مجددا گمراه ساخته بودند و از این می‌ترسید که مابقی را نیز گمراه کنند.

این که فرمود": جز فاجر و کافر نخواهند زاد " از اخبار غیبی است که از فراست نبوت و وحی الهی کسب کرده و فهمیده بود که استعداد صلب مردان و رحم زنان ایشان از تکوین فرزندان مؤمن، از بین رفته است.

نوح درباره کسانی که دعای مغفرت کرد، ادب پیامبری‌اش چنین ایجاب می‌نمود که مؤمنین پیرو خود را فراموش نکند با این که تعداد آن‌ها بسیار کم بود.

نوح اولین پیامبری بود که کتاب و شریعت آورده و مبعوث به نجات دنیا از گرداب بت‌پرستی شده بود ولی از مجتمع بشری آن روز در تمام هزار سال نبوت او جز عده قلیلی که بنا به برخی روایات از هشتاد نفر تجاوز نمی‌کرد به او ایمان نیاوردند. نوح برای دنیا و آخرت آنان خیر الهی را درخواست کرد و در دعایش گفت:

دعا و شکایت و نفرین نوح (۲۴۵)

«پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر که وارد خانه من شود،

و جمیع مؤمنین و مؤمنات را بیامرز!» (۲۸ / نوح)

یعنی نخست خود را که پیشوا و جلودار مردم است دعا کرد و دعا به جان خودش در واقع دعا به جان آن مردم نیز می‌باشد. سپس پدر و مادرش را ذکر کرد که نشان می‌دهد آنان نیز مؤمن بوده‌اند. و آن گاه کسانی را که وارد منزل او می‌شوند دعا کرد که عملاً دعا به جان مؤمنین معاصرش می‌باشد و بالاخره همه اهل توحید را دعا کرد، چه مؤمنین معاصرش و چه آیندگان، زیرا آیندگان نیز امت او هستند. و تا قیام قیامت همه اهل توحید رهین منت اویند. او اولین فردی است که دعوت دینی خود را با کتاب و شریعت اعلام نمود و پرچم توحید را در بین مردم برافراشت و از همین جهت بود که خدایش فرمود: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمینَ!» (۷۹ / صافات)

(۲۴۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

تا قیام قیامت هر کسی ایمان به خدا آورد یا عمل صالحی را انجام دهد یا اسمی از خدای عزاسمه ببرد و تا زمانی که از خیر و سعادت در میان بشر اسم و اثری هست همه از برکت دعوت نوح و اثر و دنباله نهضت اوست که بر تمام سلسله انبیاء و مرسلین صلوات خدا باد !(۱)

آخرین مراحل دعوت نوح

«اِنّا اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ....» (۱ تا ۲۴ / نوح)

۱- المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۳ .

آخرین مراحل دعوت نوح (۲۴۷)

این سوره به رسالت نوح به قومش و به اجمالی از دعوتش و این که قومش اجابت نکردند و در آخر به پروردگار خود شکوه نمود و قوم را نفرین کرد و برای خود و پدر و مادرش و هر مرد و زنی که با ایمان داخل خانه‌اش شود استغفار کرد و این که در آخر عذاب بر آن قوم نازل شد و همگی غرق شدند، اشاره می‌کند.

آغاز سوره نشان از نزدیکی عذابی است که در انتظار قوم نوح است.

خداوند می‌فرماید:

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و به او وحی کردیم که:

قومت را قبل از این که عذابی الیم برسد انذار کن!»

این آیه دلالت دارد بر این که قوم نوح به خاطر شرك و گناهان در معرض عذاب

(۲۴۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

بوده‌اند، چون انذار به معنی ترساندن است و ترساندن همواره از خطر محتملی است که اگر هشدار و تحذیر نباشد، حتما می‌رسد.

سپس از طرز دعوت نوح و رسالت او به طور اجمال و تفصیل صحبت می کند و بیانی را که نوح در انذار قومش به کار برده و عباراتی را که استفاده کرده است، شرح می‌دهد:

«گفت: ای قوم من! من شما را بیم‌رسان آشکارم،

دعوت من این است که:

اللّه را بپرستید!

و از عذابش بترسید!

و مرا اطاعت و پیروی کنید!» (۲ و ۳ / نوح)

نوح با استفاده از عبارت" ای قوم من " می‌خواهد اظهار دل‌سوزی و مهربانی کند و

آخرین مراحل دعوت نوح (۲۴۹)

بفرماید شما همگی مردم منید و مجتمع قومی ما، من و شما را یک‌جا جمع کرده است و بدی و ناراحتی شما مرا ناراحت می کند و من برای شما جز خیر و سعادت چیزی نمی‌طلبم و به همین جهت از عذابی که پشت سر دارید شما را هشدار می‌دهم!

در قسمت دوم بیان خود می گوید: اللّه را بپرستید ـ «اُعْبُدُوا اللّهَ» و با این بیان قومش را به توحید در عبادت فرا می‌خواند، چون مردم نوح بت‌پرست شده بودند و مذهب وثنیت داشتند که اجازه نمی‌دهد مردم خدای تعالی را بپرستند، نه به تنهائی و نه با غیر، بلکه تنها مجاز بودند ارباب بت‌ها را با پرستش بت‌ها بپرستند تا آن ارباب که مستقیما خدا را می‌پرستند، نزد خدا شفاعت ایشان کنند. و در حقیقت عبادت پرستندگان خود را روی عبادت خود نهاده و تحویل خدا بدهند. اگر این مذهب اجازه پرستش خدای تعالی را می‌داد حتما خدا را به تنهائی می‌پرستیدند، پس دعوت

(۲۵۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

چنین مردمی به عبادت خدا در حقیقت دعوت به توحید در عبادت است.

و عبارت" از عذابش بترسید – وَاتَّقُوهُ " دعوتشان به اجتناب از گناهان کبیره و صغیره است یعنی پائین‌تر از شرک و انجام اعمال صالحی که انجام ندادنش گناه است.

و عبارت" مرا اطاعت و پیروی کنید – وَاَطیعُونَ " دعوتشان به اطاعت از خودش است. اطاعتشان از او مستلزم این است که رسالتش را تصدیق کنند و تعالیم دین را و دستور یکتاپرستی را از او بگیرند و این دستورات را سنت حیاتی خود قرار دهند.

این سه دستور: «اَنِ اعْبُدُواللّهَ، وَاتَّقُوهُ، وَاَطیعُونِ» ایشان را به اصول سه‌گانه دین دعوت می کند:

آخرین مراحل دعوت نوح (۲۵۱)

اولی به توحید،

دومی به تصدیق معاد که اساس تقوی است،

(چون اگر معاد و حساب و جزاء نباشد تقوای دینی معنای درستی نمی‌دهد،)

سومی به تصدیق اصل نبوت که همان اطاعت بی‌چون و چرا از پیامبر است.

وعده‌های مغفرت نوح

نوح فرمود:

«– خدا را بپرستید و از او بترسید و مرا اطاعت کنید ،

تا بعضی از گناهانتان را بیامرزد!

«یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ،» (۴ / نوح)

(۲۵۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

منظور از " بعضی از گناهان « " -مِنْ ذُنُوبِکُمْ،» آن گناهانی است که قبل از ایمان و در حال کفر مرتکب شدند و اما گناهانی که از آن به بعد و بعد از ایمان آوردن در آینده مرتکب می‌شوند، منظور نیست، چون معنا ندارد گناهانی که هنوز رخ نداده آمرزیده شود، چون چنین وعده‌ای مستلزم آن است که تکالیف ملغی شود!

هر جا در قرآن آمرزش همه گناهان منظور باشد مغفرت مترتب بر استمرار ایمان و عمل صالح و ادامه آن تا آخر عمر گردیده است. مانند آیه ۱۲ سوره صف.

در حقیقت وسعت آمرزش به مقدار وسعت ایمان و عمل صالح است.

وعده تأخیر اجل قوم

وعده تأخیر اجل قوم (۲۵۳)

فرمود:

«...و تا به تأخیر اندازد مرگ شما را،

تا زمان رسیدن اجل مسمی!»

«وَ یُؤَخِّرْکُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی،» (۴ / نوح)

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول دانسته است. و این خود دلیل بر این است که دو نوع اجل وجود دارد: یکی اجل مسمی و معین و دیگری اجلی که معین نشده است و احتمال رسیدن آن قبل از اجل معین وجود دارد.

چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود و در نتیجه در این کلام وعده به تأخیر اجل غیر مسمی در صورت ایمان داده شده و

(۲۵۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

تهدیدی هم شده که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد.

مداومت در دعوت

نوح علیه‌السلام به خدا شکایت می‌کند که من شب و روز آن‌ها را دعوت کردم ولی دعوت من جز فرار آن‌ها نیفزود:

«قالَ رَبِّ اِنّی دَعَوْتُ قَوْمی لَیْلًا وَ نَهارا،»

فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعآءیآ اِلّا فِرارا!» (۵ و ۶ / نوح)

در این آیه زیاد شدن فرارشان را به دعوت خود نسبت می‌دهد و این به سبب آن است که وقتی خیر در غیر مورد صالح به کار رود خود آن مورد و محل به خاطر

مداومت در دعوت (۲۵۵)

فسادی که دارد آن خیر را فاسد می‌کند و تبدیل به شر می‌شود.

در آیه ۸۲ سوره اسراء می‌فرماید:

«ما در قرآن چیزهائی نازل کرده‌ایم که شفا و رحمت برای مؤمنان است، ولی در ستمکاران جز زیادتر شدن خسران اثری

ندارد!»

دعوت به قانون رفاه جامعه

نوح در دعوت خود نعمت‌های الهی را می‌شمارد و به طوری که قرآن مجید از آن جناب ذکر می‌کند او به قوم خود وعده فراوانی نعمت‌ها و تواتر آن را می‌دهد به شرطی که از پروردگار خود طلب مغفرت گناهان کنند.

(۲۵۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

معلوم می‌شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصایب و گرفتاری‌ها و گشوده شدن درهای نعمت‌های آسمانی و زمینی دارد و می‌فهماند که بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند به زندگی پاکیزه و گوارائی می‌رسند و برعکس اگر خلاف آن عمل کنند عکس آن را خواهند داشت.

آیات زیر نیز در این معنا هستند:

«در خشکی و تری عالم فساد ظاهر شد به دلیل اعمالی که مردم مرتکب شدند.»

(۴۱ / روم)

«آن‌چه مصیبت به شما رسد به خاطر کارهائی است که به دست خود کردید.»

(۳۰ / شوری)

دعوت به قانون رفاه جامعه (۲۵۷)

«اگر اهل شهرها ایمان آورند و تقوی کنند درهای برکات آسمان و زمین را برای آنان می گشائیم.» (۹۶ / اعراف)

در روایات اسلامی هم در استفاده از این نکته از آیات شریفه که استغفار سبب وسعت رزق و امداد به مال و فرزندان است، موارد بسیار دیده می‌شود:

از علی علیه‌السلام (در خصال) نقل شده که فرمود:

«استغفار بسیار کن تا رزق را به سوی خود جلب کنی!»

شکوائیه نوح

نوح به خدا عرض کرد:

«من هر چه دعوتشان کردم تا تو آن‌ها را بیامرزی،

(۲۵۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

انگشت‌هایشان را به گوش‌هایشان کردند،

و جامه‌هایشان را بر سرشان کشیدند، تا حرف مرا نشنوند و بر عناد خود اصرار ورزیدند و استکباری عجیب به خرج دادند...!» عرض کرد: من آن‌ها را علنی دعوت کردم نشد،

خصوصی و محرمانه دعوت کردم نشد،

در دعوتم همه راه‌ها را به کار گرفتم: به آن‌ها

گفتم: - شما توبه و استغفار کنید خدا غفار و آمرزنده است، قبول نکردند،

گفتم: - که اگر از خدا طلب مغفرت کنید ابر بسیاری بر شما ببارد و شما را اموال و اولاد زیاد می‌دهد، شما را باغ‌ها و نهرها و نعمت‌های دنیوی زیاد می‌بخشد، اثر نبخشید.

شکوائیه نوح (۲۵۹)

گفتم: - شما را چه شده که معتقد به عظمت خدا نمی‌شوید؟

گفتم: - چرا شما برای خدا امید وقار و ثبات در ربوبیت ندارید، در حالی که خود شما را او خلق کرد و به اطوار و احوال گوناگون خلق کرد، که هر طوری طور دیگر را به دنبال دارد - یک فرد از شما را نخست از خاک آفرید و آن گاه نطفه‌اش و سپس علقه و در مرحله بعد مضغه و جنین و طفل و جوان و سالخورده کرد، جمع شما را هم مختلف آفرید، از نظر نر و ماده ازواج شما نیز مختلف آفرید، آیا این چیزی جز تدبیر ربوبی است؟ پس مدبر امور شما هم اوست و رب شما اوست و خدا و اله شما هم اوست، از این بت‌ها و ارباب آلهه دست بردارید.

گفتم: - مگر نمی‌بینید که چگونه خدا هفت آسمان مطابق هم آفرید؟

(۲۶۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

گفتم: - مگر نمی‌بینید که خدا ماه را آفرید و از آن نوری می‌آید که زمین را روشن می‌کند و خورشید را سراج قرار داد و اگر این چراغ خدا نبود ظلمت عالم ما را فرامی گرفت؟

گفتم: - خدا شما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات، سپس شما را می‌میراند و به زمین برمی گرداند و روز قیامت برای جزا از قبرهایتان بیرون می‌آورد،

گفتم: - خدا زمین را مثل فرش برایتان گسترده کرد تا بتوانید به آسانی در آن بگردید و در زمین راه‌ها و جاده‌ها قرار داد تا راهوار و هموار برای شما باشد...! (۱ تا ۲۱ / نوح)

نوح علیه‌السلام بعد از ذکر این شکوائیه و شرح دعوت خود به حضرت باری تعالی نتیجه

شکوائیه نوح (۲۶۱)

دعوت خود را در زمین شوره بت‌پرستان بی‌حاصل خواند و گفت:

«- پروردگارا! آن‌ها عصیان من کردند،

و از کسی پیروی کردند که مال و اولادش جز خسارت بارش نیاورد!»

منظور نوح بزرگان و توانگران عیاش قوم بود که مردم را علیه او می‌شورانیدند و بر مخالفت و آزار او تحریک می‌کردند.

«...وَ مَکَرُوا مَکْرا کُبّارا....» (۲۲ / نوح)

شکایت نوح ادامه یافت و عرض کرد:

«- بارالها! آن‌ها نیرنگی عظیم علیه من راه انداختند،

به مردم گفتند که از خدایان خود دست برندارید!

الهه "ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر!» را ترک مکنید!

(۲۶۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

خیلی خیلی از مردم را گمراه کردند،

خدایا! ستمگران را جز ضلالت بیشتر جزا مده!» (۲۲ تا ۲۴ / نوح)

البته این نفرین نوح که از خدا می‌خواهد گمراهی قوم را زیادتر کند، غیر آن نفرینی است که برای هلاکتشان کرده است. این جا می‌خواهد خدا گمراهی آن‌ها را زیادتر کند. البته این گمراهی ابتدا به ساکن نیست بلکه مجازاتی است به جرم کفر و فسق‌شان، تا آماده آمدن عذاب خدا شوند و در کفر و ضلالت به حداکثر ظرفیت خود برسند تا عذاب خدا نازل شود.

عذاب دنیوی و برزخی قوم نوح

عذاب دنیوی و برزخی قوم نوح (۲۶۳)

قبـل از اتمـام شـکوائیـه نـوح کـه در قرآن مجیـد در این آیـات بیـان شـده خداونـد می‌فرمایـد که این قـوم به خـاطـر خطیئه‌هـا و گـناهانشـان عـاقبت غرق شدنـد و داخـل آتشـی گشـتند که جز خـدا یاوری نیافتنـد. (یعنی بـت‌ها و خـدایانی که می‌پرستیدنـد به کمک آن‌ها نیامدند!) (۲۵ / نوح)

در این آیه نظم لطیفی به کار رفته که میان غرق شدن در آب و سوختن در آتش را جمع کرده است. مراد به این آتش، آتش برزخ است که مجرمین بلافاصله بعد از مردن و قبل از قیـامت در آن معـذب می‌شـونـد نـه آتش آخـرت.

(این آیه شـریفه یکی از دلایل برزخ است، زیرا در آیه شـریفه نگفته قوم نوح غرق شـدنـد و در قیـامت داخـل آتـش می‌شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد.) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۹ ص: ۱۶۵.

(۲۶۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

اتمـام حجـت نـوح

«وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ....» (۷۱ / یونس)

قرآن مجیـد در آیه فوق، تاریخ مبارزات نوح علیه‌السـلام اولین پیغمبر صـاحب شـریعت را بیان می‌کنـد، زمـانـی را که یک تنه با مردم مواجه شـد و تنها از طرف خودش حرف مـی‌زد. وی بـه سـوی مـردم دنیا فرسـتاده شده بود. نوح به مردم اتمام حجت کرد که هـر چـه می‌توانند بکنند و در این زمینه حجت خود را برای کسانی که تکذیبش

اتمام حجت نوح (۲۶۵)

می‌کردند، تمـام کـرد.

او به قوم خود گفت:

قوم من! اگر قیـام و نهضتی که برای توحیـد کرده‌ام یـا موقعیت و رسـالتم و یادآوری که شـما را به آیات خـدا می‌کنم برایتان گران است و این مسئله ناچارتان می‌کند که مرا بکشید و هر چه می‌توانید به من بدی برسانید تا خودتان را از شر من خلاص کنید، من در قبـال تهدیـدی که از ناحیه سـینه‌های دردمنـد و روحیه‌های تنگ شـما متوجه من است، بر خـدا توکل می‌کنم و کارم را به او ارجاع می‌کنم و او را وکیل خود ساخته‌ام تا در شـئون من تصـرف کند و خود را گرفتار تدبیر و نقشه‌کشـی نکرده‌ام. شـما تصـمیم‌تان را با شرکاءتان که گمان می‌برید در سختی‌ها یاریتان می‌کنند،

(۲۶۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

بگیریـد و هر طور که به نظرتان می‌رسـد قصد جان من کنید و اگر قبلاً برای توسل به هر سببی در دفع من کوشـش نکرده‌اید و این کار برای شما غم و اندوهی بار نیاورد و سرانجام بر من حمله برید و مرا از میان بردارید و بکشید و مهلتـم نـدهیـد!» (۷۱ / یونس)

در این آیه نوح قوم خود را تحدی می‌کند که هر چه به نظرشان می‌رسد انجام دهند و ایـن مطلب را روشـن مـی‌کنـد کـه خدای او قادر اسـت کـه آنـان را دفـع کنـد هـر چند علیه او تصمیم گرفته و از شرکاء و خدایان خود کمک گرفته باشند. آن گاه می‌فرماید:

«- اگر شـما روی گردان شده و از اسـتجابت دعوت من اعراض کنید برای من اشـکـالـی نـدارد زیرا من از اعراض شـما به هیچ‌وجه ضرر نمی‌کنم، چون من از شما بـرای کـار خـودم اجـر و مـزدی نخـواسـتـه‌ام و اجـر و مـزد

اتمام حجت نوح (۲۶۷)

من بر عهـده خـداست!»(۷۲ / یونس)

خداوند متعال پایان کار قوم نوح را چنین خلاصه می کند:

«قوم نوح او را تکذیب کردند، پس او و همراهیانش را در کشتی نجات دادیم،

و آنان را در زمین جانشین کردیم.

(اینان بعد از مکذبان باقی ماندند و خلف سلف و قائم مقام گذشتگان خود شدند.)

و کسانی را که تکذیب آیات ما می کردند، غرق ساختیم،

بنگر که بیم داده‌شدگان چه عاقبتی داشتند!؟»(۷۳ / یونس) (۱)

۱– المیزان ج: ۱۹ ص: ۱۶۹.

آخـرین نفـرین نـوح

«وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّارا...!» (۲۵ / نوح)

قرآن مجید قبل از بیان نفرین نوح و بعد از بیان شکوائیه او اشاره می کند به این که هلاکت قوم نوح به خاطر آن خطایائی بود که نوح علیه‌السلام برشمرد و نیز برای این بود که زمینه را برای نفرین نهائی خود و درخواست هلاکت علیه آنان فراهم سازد و روشن شود که غرق شدن قوم استجابت نفرین نوح بود و این عذاب تا آخرین

نفرشان را هلاک کرد.

نوح عرض کرد:

«پروردگارا!

از کافرین دیّاری بر روی زمین باقی مگذار!

اگر حتی یک نفر باقی بماند بندگان تو را گمراه خواهد کرد!

از این‌ها جز کافر و فاجر متولد نمی‌شود!» (۲۶ و ۲۷ / نوح)

این آیات دلیل درخواست هلاکت تا آخرین نفر آنان را بیان می کند و حاصلش این است که اگر درخواست کردم که همه آنان را هلاک کنی برای این بود که هیچ فایده‌ای در بقاء آنان نیست، نه برای مؤمنین و نه برای فرزندان خودشان. اما

برای مؤمنین فایده ندارند برای این که اگر زنده بمانند آن چند نفر مؤمن را هم گمراه می کنند و اما برای فرزندان خود فایده ندارند دلیلش این است که اینان فرزندان سالم نمی‌آورند و اگر بیاورند فرزندانی فاجر و کافر می‌آورند.

و نوح علیه‌السلام این معنا را که کفار در آینده جز فاجر و کافر نمی‌زایند از راه وحی فهمیده بود.

آخرین دعای نوح

نوح دعا کرد:

«پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را،

و هر که با ایمان به خانه من (یا به کشتی) داخل شود،

و همـه مـردان و زنـان بـا ایمـان دنیا را ببخش و بیامرز!» (۲۸ / نوح)

نـوح ایـن دعـا را بـرای تمامی زن و مـرد مـؤمـن تـا روز قیـامـت کـرد.

و آخـرین کلامی هم که از او در قرآن در این آیه نقل شده این است که ستم‌کاران را جز بر هـلاک و عـذاب میفـزای و در دنیـا و آخـرت عذاب و هلاکت نصیبشان کن!(۱)

آغــاز سنّت جـاری در هـلاکت اقـوام فاسد

۱- المیـزان ج : ۳۹ ص : ۱۸۵ .

(۲۷۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«وَ کَـمْ اَهْلَکْنـا مِنَ الْقُـرُونِ مِـنْ بَعْـدِ نُـوحٍ....» (۱۵ تـا ۱۷ / اسـراء)

خداونـد متعـال در آیات فوق خاطرنشان ساخته که سـنت الهیه جاری در امم گذشـته بر این بوده که هیـچ امتی را عـذاب نمی‌کرده مگر بعد از آن که رسول بـه سـویشـان بفرسـتـد تـا آنـان را از عذاب خـدا بترسانـد.

وقتی زمان هلاک کردن قومی نزدیک شد...

«و ما چون اهل دیاری را بخواهیم به کیفر گناه هلاک سازیم، پیشوایان و منعمان آن شـهـر را امـر به اطـاعت می‌کنیـم ولی آن‌ها راه فسق و تبه‌کاری و ظلم در آن دیار پیش می‌گیرند و آن‌جا عقـاب لـزوم پیـدا می‌کند آن گاه همه را به جرم

آغاز سنت جاری در هلاکت اقوام فاسد (۲۷۳)

بـدکـاری هــلاک می‌ســازیــم.» (۱۶ / اســراء)

در آیه فوق بـا اشاره به‌قرون گذشـته هلاک شـده می‌خواهـد بفهمانـد هلاک ساختن اهل قریه‌ها و دیارها یکی از سنّت‌های جاری خداوندی است.

و ضمنا این آیه خالی از اشعار به این معنا نیست که سنت هلاک ساختن از زمان نوح در میان قرون بشری شروع شده است و مجتمع انسـانی قبـل از زمـان نـوح علیه‌السـلام یـک مجتمـع سـاده و فطری بـوده است و بشـر جز آن‌چه را که به فطرت خود می‌یـافته درک نمی‌کـرده است و بعــد از آمدن نــوح بود که اختـلافات در میـان بشـر پیـدا شـد. (۱)

۱- المیزان ج : ۲۵ ص : ۱۰۳ .

(۲۷۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فصل هشتم :طوفان نوح دلایل شروع و نتایج آن

کشتی نوح

«وَ اُوحِیَ اِلی نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ اِلّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ....» (۳۶ تا ۴۹ / هود)

(۲۷۵)

آیـات فوق، آن قسـمت از تاریـخ دعوت حضـرت نوح علیه‌السـلام را بیـان می‌فرمایـد که دیگر از ایمـان‌آوردن کافران قوم ناامیـدی حاصل شده و خداوند دستور ساختن کشتی را می‌دهد.

در آیه اول مـی‌فـرمـایـد:

«به نوح وحی شد که به جز آنان که ایمان آورده‌اند،
کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد،
پس، از کارهائی که قومت می کردند، اندوهگین مباش!
و با نظارت و وحی ما کشتی بساز،
و در مورد کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگو،
که اینان غرق شدنی هستند!
(۲۷۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

......

و نوح کشتی می‌ساخت،
و هر وقت مردم سرشناس قوم بر او می گذشتند، مسخره‌اش می کردند،
گفت: - اگر شما ما را مسخره می کنید،
ما هم همان‌گونه که شما مسخره‌مان می کنید، مسخره‌تان خواهیم کرد!
و به زودی خواهید دانست که به چه کسی عذاب می‌رسد،
که رسوایش کند و عذابی دیرپا او را فرا گیرد.»
خداوند می‌خواهد نوح را ناامید از آن کند که کافران قوم او از این به بعد ایمان نخواهند آورد لذا برای آرام کردن روحیه او می‌فرماید:
«پس از کارهائی که قومت می کردند اندوهگین مباش!»
کشتی نوح (۲۷۷)
این جمله اشاره دارد به این که وقت داوری و فیصله میان او و قومش فرا رسیده است و نیز می‌خواهد جان او را از ناراحتی و غم باز دارد، زیرا از کارهائی که ایشان نسبت به او و گروندگان به او انجام می‌دادند و آزارهائی که در مدتی طولانی (قریب هزار سال) که بین آنان به سربرد به آن‌ها می‌رساندند، ناراحت و مغموم بود.
از این آیه استفاده می‌شود که کافران تا به ایمانشان امید هست عذاب نمی‌شوند ولی موقعی که ملکه کفر و پلیدی شرک در آنان ثبات یافت سزاوار کلمه عذاب می‌شوند.
نوح از این وحی خدا علم پیدا کرد که از آن پس هیچ یک از آنان ایمان نخواهند آورد و در نسل آن‌ها نیز کسی وجود ندارد که به خدا ایمان آورد و سپس بر آن‌ها نفرین کرد که عذاب بر ایشان نازل شود و در نفرین خود
(۲۷۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها
نیز همان مطلبی را که به او وحی شده بود ذکر کرد و پس از آن که خدا دعایش را مستجاب کرد و خواست هلاکشان کند به وی دستور داد کشتی بسازد و به او خبر داد که آنان هلاک شدنی هستند!
سپس خداوند با آیه زیر حتمی شدن قضاء الهی را به نوح فهماند:
«کشتی را تحت مراقبت کامل و تعلیم ما بساز،
و از من مخواه که عذاب را از این‌هائی که ستم پیشه کرده‌اند بازگردانم،
زیرا قضای حتمی و غیر قابل برگشت به غرق ایشان تعلق گرفته است!»
در جریان ساختن کشتی، دسته‌ها و طایفه‌ها یکی پس از دیگری به اهانت و استهزاء او در کار سفینه می‌پرداختند و او در مقابل

دعوت الهی خویش بر این همه صبر می‌کرد

کشتی نوح (۲۷۹)

بی‌آن‌که سست شود و یا از راه خود برگردد.

(۲۸۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

محل و زمان ساخت کشتی نوح

مطلب قبلی نشان می‌دهد که نوح کشتی را در برابر دید مردم و در گذرگاه عمومی می‌ساخت و در ساختن کشتی از خاندان و پیروان خود استمداد می‌کرد و ایشان در ساختن کشتی با او شرکت داشتند و آن‌ها نیز مورد تمسخر قرار می‌گرفتند.

در روایات اسلامی آمده است که وقتی خداوند به نوح دستور داد کشتی بسازد، نوح گفت: پروردگارا کشتی چیست؟ خدا گفت: خانه‌ای است از چوب که روی آب جاری می‌شود. پس من معصیت‌کاران را غرق می‌سازم و زمین را از آنان پاك می‌کنم !

نوح گفت: آب کجاست؟

محل و زمان ساخت کشتی نوح (۲۸۱)

خدا گفت: من بر هر چه بخواهم قادرم!» (از ابن عباس در درمنثور)

از حضرت صادق علیه‌السلام (در کافی) نقل شده که فرمود:

«نوح مردی درودگر بود، بعدا خدا او را به پیغمبری برگزید،

و نوح اولین کسی بود که کشتی ساخت که روی آب حرکت می‌کرد...

خدا به نوح وحی کرد که کشتی بزرگ و وسیعی بساز و این کار را با عجله انجام بده! پس نوح در مسجد کوفه با دست خود به کار ساختن کشتی پرداخت و از راه‌های دور چوب آن را می‌آورد تا سرانجام از ساختن آن فارغ شد....

نوح کشتی را در دو دوره و در هشتاد سال بساخت....

در زمان نوح کوفه و مسجد کوفه وجود داشته است و منزل نوح و قوم او در دهی

(۲۸۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

واقع در یک منزلی فرات در قسمت غربی کوفه قرار داشت.»

از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که:

«نوح در محل فعلی مسجد کوفه که اینک هفت صد ذراع کوچک‌تر شده نجاری می‌کرد.» (۱)

آغاز طوفان نوح

«حَتّی اِذا جآءَ اَمْرُنا وَفارَ التَّنُّورُ...!» (۴۰ تا ۴۸ / هود)

اولین مرحله شروع طوفان نوح در روز معهود با جوشیدن آب از تنور آغاز شد:

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۵۰ .

آغاز طوفان نوح (۲۸۳)

«... تا آن‌گاه که امر ما آمد و تنور فوران کرد،

گفتیم: در کشتی سوار کن از هر کدام جفتی نر و ماده،

و خانواده خود را،

به جز کسانی که در گذشته درباره‌شان سخن رفت،

و کسانی را که ایمان آورده‌اند و جز اندکی به او ایمان نیاوردند!

نوح گفت : سوار کشتی شوید که حرکت دادن و لنگر انداختن کشتی به نام خداست!

و پروردگار من آمرزنده و مهربان است!

کشتی آنان را در میان موجی چون کوه‌ها می‌برد....»

نوح کار خود را به نام خدا آغاز کرد- «بِسْمِ اللّهِ مَجْریها وَ مُرْسیها!» (۴۱/ هود)

(۲۸۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

نوح اولین انسانی است که خدا در کتاب آسمانی خود از او حکایت می‌کند که به نام خدا آغاز به کار کرده و این باب را گشوده و برای توحید استدلال کرده و کتاب و شریعت آورده و برای تعدیل طبقات و از بین بردن تضادهای اجتماعی قیام کرده است.

به نوح دستور داده شد:

از هر جنسی از اجناس حیوانات نر و ماده در کشتی سوار کند و خانواده خود را نیز سوار کند .یعنی وابستگان مخصوص از قبیل زن و فرزندان وی و زن و فرزند فرزندان او به جز آن کسانی که در گذشته قول و عهد خدا درباره‌شان تحقق یافته که هلاک خواهند شد!

آغاز طوفان نوح (۲۸۵)

کسانی که استثنا شده‌اند،یکی زن خائن نوح بود که خداوند درباره‌اش: «خدا برای کافران مثلی زده، زن نوح و زن لوط، که تحت سرپرستی دو تن از بندگان صالح ما بودند ولی به آن‌ها خیانت کردند.» (۱۰ / تحریم)

و دیگری پسر نوح بود که خدا در آیات بعدی از او نام می‌برد ولی نوح خیال می‌کرد فقط زنش استثنا شده تا خدا بیان کرد که پسر او نیز جزو خاندان او نیست و بدکار است و در این هنگام بود که نوح فهمید پسرش نیز در زمره ستم‌کاران است.

محل آغاز طوفان

در روایات اسلامی از حضرت صادق علیه‌السلام (در کافی) نقل شده است که جای تنوری

(۲۸۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

که آب از آن جا فوران کرد در خانه پیرزن مؤمنی بود پشت قبله طرف راست مسجد کوفه که در زمان حضرت صادق علیه‌السلام زاویه" باب الفیل "می‌گفتند. خداوند می‌خواست به قوم نوح آیه و علامتی نشان دهد، پس بر آنان باران بسیار تند و خروشانی فرستاد و چشمه‌سارها نیز به‌جوش آمدند و سرانجام خدا غرقشان کرد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (در کافی) نقل شده که فرمود:

«نوح ـ که درود خدا بر او باد ـ از ساختن کشتی فراغت یافت و وعده او با پروردگار خود برای هلاک ساختن قوم، فوران تنور بود و تنور در خانه زنی پیر فوران کرد و زن گفت:

- تنور فوران کرد!

نوح برخاست و به طرف تنور رفت و آن را مهر کرد و آب ایستاد و آن گاه هر کس را

محل آغاز طوفان (۲۸۷)

که می‌خواست داخل کشتی کند داخل کرد و هر کس را که می‌خواست خارج سازد ، خارج ساخت و آن‌گاه آمد و مهر را برداشت. خدا می‌فرماید:

«آن‌گـاه درهـای آسمـان را گشـودیم،

و آب از آن ریـــــــــزان شـــــــد،

و زمین را به صورت چشمه‌ها در آوردیم،

و آب طبق امـر مقـدر بـه هـم رسیـد،

و نوح را بر وسیله‌ای که تخته و میخ داشت سوار کردیم.»(۱۱تا۱۳/قمر)

این که فوران تنور علامتی برای نوح علیه‌السلام بوده که بایست نزدیک شدن طوفان را به وسیله آن بداند در روایات بسیاری آمده و سیاق آیه «پس آن گـاه که امر مـا بیامـد و تنـور فـوران کرد...» خـالی از ظهـور در این نیست که مـوعـد مقـرر فـوران تنـور بـوده است. (۱)

عمومی بودن طوفان نوح

اولیـن دلیـل عمـومی بـودن طوفـان نـوح عمـومی بـودن دعـوت نوح و عمومی بودن عـذاب قـوم نـوح است که خداونـد در قرآن مجید می‌فرمایـد:

نوح در نفـرین قـوم خـود از خـدا چنین درخـواست کـرد:

«رَبِّ لاتَـذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکافِرِیـنَ دَیّارا!» (۲۵ / نوح)

یکی دیگر از شواهد عمومیت طوفان در کلام خدا این است که در دو جای قرآن ذکر

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۵۶ .

شده که خدا به نوح دسـتور داد از هر موجودی جاندار جفتی نر و ماده در کشتی سوار کند و واضح است که اگر طوفان مخصوص ناحیه خاصـی از نواحی زمین - به طوری که گفته شـده - عراق بود، به هیچ وجه احتیاجی نبود که از هر جنسـی از اجناس حیوانات جفتی نـر و ماده سـوار کشتـی کنـد و مطلب واضح است.

تفسـیرالمنار از جمله کتاب‌هـائی است که معتقـد است طوفـان فقـط مختص سـرزمین قـوم نوح بوده و در جاهـای دیگر زمین اتفـاق نیفتاده است.

تفسیـر المنار در ایـن زمینـه به آیاتی استدلال کرده که در آن‌ها منظور از کلمه" اَرْض "سرزمین خاصی بوده‌است و نیز نظر داده که احتمالاً در آن موقع در سراسر

زمین کس دیگری غیر از قوم نوح وجود نداشت و طوفان هم فقط در آن قطعه زمین اتفاق افتاده است.

ولی متأسـفانه صاحب‌المنار صریح این آیات را از نظر دور داشته که نوح مأمور شد از هر جنسی از اجناس حیوانات جفتی نر و ماده سوار کشتی کنـد که هم‌چون نص بر آن است که طوفـان در سراسـر منطـقه‌هـای خشـک زمین و یـا اقـلاً در قسـمت اعظـم آن کـه گـوئـی همـــه منطقــــه‌ها بــوده، رخ داده اســت.

و بنـابراین حق آن است که قرآن ظهوری غیر قابـل انکـار دارد بر این که طوفـان سـراسـر زمیـن را فـرا گـرفـت و همـه بشـری کـه روی زمیـن بـود هـلاک گـردیـد. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۰ ص: ۱۰۸.

عمومی بودن طوفان نوح (۲۹۱)

مـاجـرای پسـر نـوح

«وَ نادی نُوحٌ نُ ابْنَهُ...!» (۴۲ و ۴۳ / هود)

«... کشتی آن‌ها را در میان موج چون کوه‌ها می‌برد و نوح به پسر خود که در جای دوری بود، نـدا داد: ـ پسرکم! با مـا سـوار شو! و با کـافران مباش! پسر نوح گفت:

ـ من به کوهی پناه می‌برم که مرا از این آب نگـه‌دارد.

نـوح گفـــت:

(۲۹۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ـ امروز هیـــچ چیـزی جلو امر خـــــدا را نمی گیرد،

مگر کسی که خدا بر او رحم آورد!

مـوج میـان آن‌ها حایـل گشت،

و او نیـــز غـــرق شـــــد.»

نوح گفت: - امروز که روز شـدت غضب خـدا و حکم به غرق اهـل زمین است، به جز کسـانی کـه بـه خـدا پناه برنـد، نه کوه و نه هیچ چیز دیگر، نمی‌تواند جلوگیر خدا باشد.

مـوج مـابیـن نـوح و پسـرش حـایـل شــد و پسـر نـوح جزو غرق شـدگـان درآمـد. و اگر موج مـابین آن‌هـا حـایل نشــده بـود و رشتـه سخن آن‌ها قطع نشده بود، نوح به کفـــر پســرش آشنــا می‌شـد و از او بــی‌زاری می‌جســـت.

ماجرای پسر نوح (۲۹۳)

(این آیه نشان مـی‌دهـد کـه سرزمین قوم نوح کوهستانی بود و بالا رفتن به کـوه‌هـای آن جـا زحمت زیـادی نداشت.)

«ایـــن سخــــن آمــــد کـــه: ای زمیـــن آب خـــود را فـــروبـــرا!

و ای آسمـــــــان بــــــازدار !

آب بـــــه زمیـــن فـــرو رفـت،

و امر خدا به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی برآمد و گفته شد:

- مـردم ستـم‌کـار دور بـــادا!

نوح پروردگار خود را ندا داد:

- پــــروردگـــــار مــــن!

پسـر مـن در شمـار خـانواده مـن اسـت و وعده تـو نیز حق است.

(۲۹۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و تو از همــه حکــم‌گـزاران بهتـــر حکــم مــی‌کنــی!» (۴۴ و ۴۵ / هود)

هر چند در این قصه دعا یعنی ندای نوح خطاب به پروردگار درباره پسرش بعد از ذکر پایان غرق قوم آمده و ظاهرش این است که این دعا بعد از پایان کار و آرام گرفتن کشتــی بــوده است ولی ظـاهــر حـال این است که این نــدا، بعــد از آن که موج میان آن دو حایل شـد انجام گرفته است و از آن رو بعـد از بیان پایان طـوفـان ذکر شده است که آیات عنایت و توجه بدان دارد که شکل هـولنـاک داستان را به منظـور مجسم کردن کـامـل واقعـه بیـان کنـد و آن گـاه به شرح پاره‌ای از جهات ناگفته بپردازد.

این دعـای نوح برای پسـرش که از سوارشـدن به کشتی تخلف ورزیـد، زمانی بود که موج میانشان حایل شـد و نوح بسـیار ناراحت گشت، زیرا خیال می‌کرد پسرش در شمار

ماجرای پسر نوح (۲۹۵)

افراد خانواده اوست که به خدا ایمان آورده‌اند و خدا وعده فرموده که خاندان او را نجات دهد!؟

به طوری که جمله «وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ،» (۴۵ / هود) دلالت دارد نوح از شـدت ناراحتی و اندوه فریاد برآورد و با فریاد دعا کرد. و این طبیعی است که شخص مضطری که در شدت سختی و هیجان و ناراحتی قرارگرفته باشد. صدا را به استغاثه و دعا بلند می‌کند.

نـوح، رسـول خـدا و یکی از انـبیـاء اولـوالعـزم بـود و بـه خـدا معـرفـت داشـت و مقـام پـروردگـار خـویش را می‌شـنـاخت و مـوقـف خود را در مقام بندگی می‌دید.

موقعیت زمانی نیز طوری بود که نشانه‌های ربوبیت و قهر الهی با کامل‌ترین صورت خود ظهور کرده بود و اهل دنیا غرق شده بودند و از ساحت عظمت و کبریای الهی ندای" دور باد "خطاب به ظالمان صادر شده بود... در چنین حالی نوح شروع

(۲۹۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌کند برای پسرش دعا کردن....

نـوح در چنین مـوقعیتی - بـه مقتضـای ادب نبوت - به خود جرأت نـداد که نجات پسـر خود را با صـراحت از خـدا بخواهد و بلکه جوری سخن گفت که گوئی کسی از حقیقـت امـر استفسـار می‌کنـد.

او ابتـداء وعـده خـدا را دایـر بـر نجـات خانـدان خـود ذکر می‌کنـد. خـدا این وعـده را وقتـی بـه نـوح داد که به وی دسـتـور داده بـود کسـانی را که همراه او نجات خـواهنـد یـافـت، در کشتـی جمع کند و به او گفته بود:

«اِحْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ اَهْلَکَ...!» (۴۰ / هود)

یعنی همه خاندان نوح ـ غیر از زنش ـ حتی همین پسـرش از نظر ظاهری به او ایمان داشتند زیرا اگر این پسر ـ آن طور که نوح خیال می‌کرد - مؤمن نبود، مسلما او را برای

ماجرای پسر نوح (۲۹۷)

سوار شدن به کشتی دعوت نمی‌کرد، زیرا همین نوح بود که در این دعا «پروردگارا در روی زمین از کافران دیاری باقی مگذار!» بر کافران نفرین کرد و از خدا خواست که آنان را هلاک سازد.

پس او پسرش را مؤمن می‌دانست و مخالفت او با امر پدر - هنگامی که او را به سواری در کشتی دعوت کرد - کفر نبود و منجر به کفر هم نمی‌شد و بلکه معصیتی بود مـادون کفـر.

بـه خـاطـر مجمـوعه این مطالب است که نوح می‌گویـد:

«ـ پروردگارا به درستی که پسرم از اهل من است،

و بــه درستــی کـه وعــده تـو حق است.»

و وعده خدا را به اضافه آن که پسرش از افراد خاندانش به شمار می‌رود ذکر

(۲۹۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌کند. نتیجه دو جمله

«بـه درستی کـه پسـرم از اهـل مـن است،» و

«بـه درستی کـه وعــده تــو حــق اســت،»

به انضـمام یکـدیگر این است که بایـد پسر نوح نجـات پیـدا می‌کرد، ولی نوح به خاطر ادبی که در مقام بنـدگی خـدا داشت چنین

نتیجه‌ای نگرفت و بلکه حق و داوری قطعی را به خدا واگذار کرد و گفت: «وَ اَنْتَ اَحْکَمُ الْحکِمینَ» (۴۵ / هود) زیرا حکم تنها حق خداست .

یعنی می‌خواست بگوید: پروردگارا پسرم جزو خانواده من است و وعده تو سراسر حق است و به همین دلیل نبایستی او را به عذاب قوم بگیری و غرق کنی؟!

گوئی نوح راجع به حقیقت امر توضیح می‌خواهد و لذا نجات پسرش را مطرح نمی‌کند و زیاده بر آن‌چه خدا از او حکایت کرده چیزی نمی‌گوید.

ماجرای پسر نوح (۲۹۹)

«خدا گفت:

- ای نوح! او در زمره خاندان تو نیست، او کار ناشایست می کرد،

پس چیزی را که نمی‌دانی از من مخواه!

من تو را مؤعظه می‌کنم مبادا از جاهلان باشی!

نوح گفت:

- پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از این که چیزی را که نمی‌دانم از تو بخواهم !

اگر مرا نیامرزی و رحمتم نکنی، از زیان‌کاران خواهم بود!»

در این آیات خداوند وجه صحیح اهل بودن را به نوح تذکر می‌دهد و اثر استدلال نوح را از بین می‌برد و می‌فرماید:

«اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ - او از اهل تو نیست!» (۴۶/ هود)

(۳۰۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

مراد از این که پسر نوح از خاندان و اهل نوح نیست (وَاللّهُ اَعْلَمُ) این است که او از افراد خانواده نوح که خدا وعده نجات آنان را داده بود به شمار نمی‌آید.

زیرا مراد از اهل در آیه: «وَ اَهْلَکَ اِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ - و خاندان خود را به جز کسانی که در گذشته درباره‌شان سخن رفت!» (۴۰ / هود) افراد شایسته خاندان هستند و پسر او شایسته نبود، هر چند از نظر ویژگی نسبت به نوح پسر و از افراد خاندانش به شمار می‌رفت، لذا خدا علت" از اهل تو نبودن "را " به درستی که او عمل غیر صالح است "، ذکر می‌فرماید.

در روایات اسلامی مطلب مورد اعتماد روایتی است که از حضرت رضا و حضرت صادق علیه‌السلام در عیون اخبارالرضا نقل شده است که منظور از این که خدا به نوح فرمود پسرت از اهل تو نیست، این است که او مخالف نوح بود و خدا پیروان نوح را از

ماجرای پسر نوح (۳۰۱)

اهل او به شمار آورده است. او پسر نوح بود ولی موقعی که در دین نوح با وی مخالفت کرد خدا او را از نوح نفی فرمود.

این اشاره امام علیه‌السلام شاید به آیه سوره انبیاء و صافات باشد که خداوند فرمود: «وَنَجَّیْناهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظیمِ» (۷۶/صافات) ظاهرا مراد از اهل نوح در این آیه همه‌کسانی هستند‌که بانوح نجات یافتند.(۱)

ادب نوح در درخواست نجات پسرش

داستان غرق شدن پسر نوح در ماجرای طوفان و مسائل مربوط به ارتباط اهلیت

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۶۰.

(۳۰۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فرزند با پدر، نکات بسیار عمیقی است از محاسبات درگاه الهی، که در جای خود در تاریخ زندگی حضرت نوح جداگانه ذکر شده است. در این مبحث نوع و نحوه دعا و سؤال نوح از خدای متعال مطرح می‌شود که در چنین موقف خطرناك چگونه پدری در لباس رسالت و پیامبر فرزندی از اهل خود را در حال غرق و خروج از فرمان الهی می‌بینند و با چه زبان و ادبی مشکل خود را با خدای خود درمیان می‌گذارد:

«...کشتی آن‌ها را درآن موج‌های کوه‌پیکر به هر سو می‌برد،

و نوح فرزند خود را که در کناره‌ای بود، بانگ زد:

– هان ای فرزند! با ما سوار شو و در زمره کفار مباش!

در جواب گفت:

– من همین ساعت به کوهی پناه می‌برم که مرا از خطر غرق شدن نگهدارد !

ادب نوح در درخواست نجات پسرش (۳۰۳)

نوح خدای خود را ندا کرد و چنین عرض نمود:

– پروردگارا! به درستی فرزند من از اهل بیت من است!

وعده تو هم حق است!

و تو احکم‌الحاکمینی!

خدای تعالی فرمود:

ای نوح!

او از اهل تو نیست،

او عمل غیر صالح است !

پس دم فروبند و سؤالی که علم بدان نداری مکن !

به درستی تو را از این که از نادانان باشی بر حذر می‌دارم !

(۳۰۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

نوح گفت:

– پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از این که از تو درخواستی کنم که بدان علم نداشته باشم،

و تو اگر مرا نبخشی و بر من رحم‌نکنی، از زیان‌کاران خواهم بود.» (۴۲تا۴۷/هود)

در این که ظاهر گفتار نوح این است که می‌خواهد دعا کند که فرزندش از غرق شدن نجات یابد، شکی نیست، لکن تدبر در آیات این داستان کشف می‌کند که حقیقت امر غیر آن چیزی است که از ظاهر کلام استفاده می‌شود.

چه از یک‌طرف خداوند دستور داده که او خودش و اهل بیتش و همه مؤمنین سوار

ادب نوح در درخواست نجات پسرش (۳۰۵)

کشتی شوند و آن‌ها را وعده داده که نجات دهد و از آنان کسانی را که عذابشان حتمی بوده استثنا کرده است، که یکی از آنان همسر نوح است. اما در مورد فرزندش، معلوم نیست که او هم به دعوت پدر کفر ورزیده باشد و اگر خدای متعال رفتار او را با پدرش و این که او خود را کناری کشید، نقل فرموده، معلوم نیست که کناره‌گیری او از دین و دعوت پدر بوده است؟ بلکه ممکن است تنها مخالفت امر پدر را کرده و از سوار شدن کناره‌گیری و اعراض کرده است؟

پس احتمال می‌رود که او نیز اهل نجات باشد، برای این که ظاهر آیه این است که او از فرزندان وی است نه از کفار و اگر چنین باشد وعده الهی به نجات شامل او هم می‌شود.

از طرف دیگر به نوح وحی فرستاده و حکم حتمی خود را درباره امر مردم به وی

(۳۰۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

اعلام نموده و فرموده است:

«و وحی فرستاد به نوح که

ای نوح از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند،

کس دیگری ایمان نخواهد آورد، پس از تکذیب و آزار آنان غمین مباش!

و در تحت نظر ما و طبق دستور ما کشتی‌ای بساز،

و راجع به کسانی که ظلم کردند از من درخواست عفو مکن ،

چه آنان غرق شدنی هستند!» (۳۶ و ۳۷ / هود)

حال آیا مقصود از" آنان که ظلم کردند "، به طور خاص کسانی هستند که به دعوت نوح کفر ورزیدند یا مراد مطلق اقسام ظلم است، این مبهم و مجهول است و معلوم

ادب نوح در درخواست نجات پسرش (۳۰۷)

نیست و محتاج به تفسیری است از ناحیه خود صاحب کلام تبارك و تعالی!

گویا همین احتمالات خود نوح علیه‌السلام را هم درباره فرزندش به شك و تردید انداخته بود وگرنه چه‌طور تصور می‌شود که با این که می‌دانسته او کافر است و با این که او یکی از پیغمبران پنج‌گانه اولواالعزم است، از مقام پروردگار خود غفلت بورزد و وحی او راجع به" کسانی که ظلم کردند از من درخواست عفو مکن "!را فراموش کند!؟

حاشا بر او که به نجات فرزند خود با این که کافر محض است رضایت دهد و با این که همو بود که در نفرینی که به قوم خود کرد گفت": پروردگارا در روی زمین دیّاری از کفار زنده باقی مگذار "!و فرضا اگر نسبت به فرزند خود چنین چیزی راضی می‌بود نسبت به همسرش نیز راضی می‌شد. از این جهت همین شك و تردید بود که جرأت نکرد به طور قطع درباره نجات فرزند درخواست نماید، بلکه سؤال خود را نظیر کسی که

(۳۰۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

چیزی را به کسی نشان دهد یا آن را اظهار کند و بخواهد مزه دهان طرف را درباره آن بفهمد، طرح کرد. چون به عواملی که در واقع درباره سرنوشت فرزندش دست به دست هم داده، وقوف و آگاهی ندارد، به ناچار نخست کلام خود را به ندای «ربّ» افتتاح نمود. (چون مفتاح دعای مربوب محتاج وسائل همان اسم رب است.)

آن گاه عرض کرد:

«پسر من از اهل من است و وعده تو نیز حق است؟!» (۴۵ / هود)

گویا خواسته عرض کند: از طرفی او فرزند من است و این خود اقتضا دارد که او هم اهل نجات باشد و از طرف دیگر تو "احکم‌الحاکمینی " و در کارهایت خطا نمی‌کنی و در حکم تو جای هیچ خرده‌گیری و اعتراض نیست، لذا نمی‌فهمم سرانجام فرزندم چیست؟

و این نیز ادبی است الهی، که بنده از آنچه می‌داند تجاوز نکند و

ادب نوح در درخواست نجات پسرش (۳۰۹)

چیزهائی که مصلحت و مفسده‌اش معلوم نیست از مولای خود نخواهد. و لذا نوح علیه‌السلام تنها آن‌چه می‌دانست و به آن ایمان داشت گفت:

آری او تنها وعده الهی را ذکر کرد و چیزی بر آن نیفزود و چیزی درخواست نکرد و در نتیجه این ادب، خداوند عصمت و حفظش را شامل حال او نمود. یعنی قبل از این که کلام نوح تمام شود و اسائه ادبی از او سر بزند خداوند کلام خود و عبارت «اَهْلَكَ - خاندان تو» را برایش تفسیر نمود که مراد از اهل، اهل صالح است، نه هر خویشاوندی و فرزند تو صالح نیست !

نوح خیال می‌کرد که مراد از اهل همان معنی ظاهری آن" خویشاوند "است و فکر می‌کرد از این خویشاوندان تنها همسرش استثنا شده و دیگران همه اهل نجاتند و لذا برداشت کلامش را طوری کرد که از آن استفاده می‌شد می‌خواهد بعدا به طور صریح

(۳۱۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

نظر و نیت خود یعنی نجات فرزند را درخواست کند، از این جهت خداوند متعال نهی از درخواست را متفرع بر آن تفسیر نمود و این خود تأدیبی بود که نوح را وادار کرد کلام خود را قطع کند و دنباله آن را ادامه ندهد، بلکه حرف تازه‌ای از سر گرفت که ظاهرا توبه و در حقیقت شکر همین تأدیب بود، که خود نعمت بزرگی است. لذا عرض کرد:

"خدایا من پناه می‌برم به تو از این که سؤالی کنم درباره چیزی که علم بدان ندارم(" !۴۷ / هود)

و پناه برد به پروردگار خود از چیزی که زمینه کلامش او را بدان وامی‌داشت یعنی تقاضای نجات فرزندش در عین این که از حقیقت حال بی‌خبر است.(۱)

۱- المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۱۹ .

ادب نوح در درخواست نجات پسرش (۳۱۱)

پایان طوفان

«وَ قیلَ یأَرْضُ ابْلَعی ماۤءَكِ وَیسَماۤءُ اَقْلِعی وَ غیضَ الْماۤءُ...»(۴۰تا۴۹/هود)

«... آن گاه که امر ما آمد و تنور فوران کرد،

نوح گفت:

سوار کشتی شوید!

«بِسْمِ اللّهِ مَجْریها وَ مُرْسیها!»

- سوار کن به کشتی از کل زوج‌ها جفتی نر و ماده و اهل خود را به جز آنان که

(۳۱۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ!»

- امروز هیچ چیزی جلو امر خدا را نمی‌گیرد، مگر کسی که خدا بر او رحم آورد!

- موج میان نوح و پسرش حایل گشت و پسر نوح غرق شد. (۴۰ تا ۴۹ / هود)

- آن روز درهای آسمان را به آبی فراوان باز کردیم و زمین را بسان چشمه‌ها جوشان ساختیم،

- پس آب طبق امر مقدر به هم رسید!» (۱۱ و ۱۲ / القمر)

....

این آیات در داستان سرائی بلاغت عجیبی دارند، به حدی که گوئی آسمان دارد در

پایان طوفان (۳۱۳)

این آیات می‌بارد و سرچشمه‌های زمین جوشیدن گرفته و زمین به زیر آب فرورفته و کشتی دارد در امواج آب حرکت می کند.

از یک طرف امر صادر شده و به انجام رسیده خدا قرار دارد و از طرف دیگر قوم ظالم نوح و فرمان الهی و وعده هلاک قوم....

در چنین حالی -

... این سخن آمد که:

- ای زمین! آب خود را فرو بر!

- و ای آسمان بازدار!

و آب به زمین فرو رفت،

و امر خدا به انجام رسید،

(۳۱۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و کشتی بر کوه جودی نشست و گفته شد:

«بُعْدا لِلْقَوْمِ الظّلِمینَ! دور بادا مردم ظالم و ستم‌کار!» (۴۴ / هود)

بلاغت قرآن در آیه «وَ قیلَ یأَرْضُ ابْلَعی...» به حد کمال و شگفت خود می‌رسد:

(در کلام خالق بی‌چون که وحی مُنزَل است،

کی بود «تَبَّتْ یَدا» مانند «یأَرْضُ ابْلَعی!»)

اگر در چنین حالی آب فروکش می کند، این زمین است که آن را فرو می‌برد و اگر چیزی در جائی قرار و آرام می گیرد، این کشتی است که روی زمین قرار و آرام می گیرد و اگر این سخن می‌آید که:

پایان طوفان (۳۱۵)

- ای زمین! آبت را فرو بر! و ای آسمان بازدار از بارش!

- و قوم ستم‌کار دور باد...!

خداست که این سخن را می گوید و نیز آن‌هائی هستند که حکم عذاب درباره‌شان صادر شده است و نیز اگر این سخن آید که «قُضِیَ الْاَمْرُ - کار پایان گرفت،» خداست که کار را به پایان برده است و" امری "هم که به انجام رسیده، وعده غرق قوم است که خدا به نوح داده و نهی‌اش کرده بود که در این زمینه با او سخن نگوید.

در این آیه کریمه، اسباب مؤجز گوئی با لطف و سازگاری گرد هم آمده است. هر چند همگی آیات قرآن از نظر بلاغت به حد اعجاز است ولی این آیه در بلاغت قرآن موقعیتی شگفت‌انگیز دارد، به گونه‌ای که عقل‌ها و اندیشه‌ها را مبهوت و مدهوش ساخته است !

(۳۱۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پایان کار چنین توصیف شده است که:

«وَقُضِیَ الْاَمْرُ - امر انجام یافت!»

یعنی وعده‌ای که راجع به عذاب قوم به نوح داده شده بود، انجام یافت و امر الهی تنفیذ شد:

قوم نوح غرق شدند.

و زمین از وجودشان پاک گردید،

و آن‌چه فرمان" کن "یافته بود مطابق فرمان تحقق یافت!

کشـتـی روی کـوه یـا روی کـوه معروف" جـودی "قـرار گـرفـت و بـا ایـن جملـه خبر پـایـان طـوفـانـی داده شـــد کـه نـوح و همـراهیـانـش مـواجـه بـا آن بـودنـد:

«ای نوح !

پایان طوفان (۳۱۷)

فرود آی !

بـا سـلامـت و نعمـت‌های پـربـرکـت و خیـراتی کـه از طـرف مـا بر تـو،

و بـرای امت‌هائی از کسـانـی کـه همـراه تـوانـد !

و امت‌هائی دیگرند که بهره‌مندشان خواهیم کرد !

و آن گـاه عـذاب دردنـاکی از جانب ما به آن‌ها خواهد رسید!» (۴۸ / هود)(۱)

نسل جدید بشر پا به زمین می‌گذارد!

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۶۲ .

(۳۱۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

این خطاب در چنان موقعیت زمانی صادر شـده که هیچ موجود نفس‌کشـی اعم از انسان و حیوان روی زمین نبوده است زیرا همگی غرق شـده بودنـد و جز گروهی انـدک که در کشـتی بودنـد کسـی از آنـان بـاقی نمانـده بـود و کشـتی هم آرام گرفته و روی کوه (جودی) بر آمـده بود، در چنین وضـعی فرمان صادر شـد که به زمین فرود آیند و آن را آبـاد سازند و مدتی محدود در آن زندگی کنند.

این خطاب با توجه به ظرف زمانی صـدور آن، خطابی است که شامل همه افراد بشـر می‌شود، از موقعی که از کشتی خارج شدند تا روز قیامت، نظیر خطاب الهی که در روز هبـوط آدم از بهشت بـه زمیـن، صـادر شـد.

خطـاب در این زمـان مشابه خطاب اولین بود. این خطاب متوجه و متعلق به نوح و همراهیان مؤمن او - که نسل آن روز بشـر به آنان منتهی می‌شد - و هم‌چنین نسل‌های

نسل جدید بشر پا به زمین می‌گذارد! (۳۱۹)

بعـدی آن‌ها تا روز قیامت است، خطاب مزبور زندگی زمینی آن‌ها را مقدر می‌سازد و به ایشان اذن می‌دهد که در زمین فرود آینـد و در آن استقـرار یـابنـد و جـایگـزین شـوند. خـدا مـردمی را کـه بـه آنـان اذن داده بـود بـه دو دسته تقسیـم کـرده است:

اذن به یک دسته یعنی نوح و همراهیان او را" سلام و برکات "و اذن به دسته دیگر را" بهره‌مند ساختن " نامیده است و در تعقیب آن از نازل شدن عذاب سخت گفته است و در ضـمن کلمه" سـلام و برکات "نیز از بشارت خیر و سـعادت نسبت به دسته‌ای که به آن‌ها تعلق دارد خالی نیست.

از آن‌چه گذشت روشن شد که خطاب به هبوط در این آیه که با" سـلام و برکات "و" تمتیع "وابسته شده است به عموم افراد بشر از آن هنگام که کشتی‌نشینان پیاده شدند تا روز قیامت توجه دارد و هم‌وزن خطاب هبوطی است که به آدم و زنش متوجه بود.

(۳۲۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

همـان‌گـونـه کـه آن خطـاب بـه مـردم اذن مـی‌دهـد که زنـدگی زمینی خود را آغاز کننـد و مطیعان خدا را نوید و عاصیان را بیم می‌دهد، این خطاب نیز طابق‌النعل بالنعـل چنیـن اسـت.

بـدین تـرتیب واضـح شـــد کــه مـراد از" امت‌هـای همـراه تـو " امت‌هـای صـالـح کشتـی‌نشیـن و مـردمـان شـایستـه‌ای هستنـد

کـه از نسـل آنـان پـدیـد مـی‌آینـد.

ظاهـر ایـن معنـی ایـن اسـت کـه کشتی‌نشینـان همگـی سـعـادتمند و رستگار بودند. دسته دیگری از امت‌ها و نسل آنان که خداوند فرموده «و امت‌هائی دیگرنـد که بهره‌منـدشان خواهیم کرد و آن گاه عـذاب دردناکی از جانب ما به آن‌ها خواهـد رسید،» دسـته‌ای است که خـدا آن‌هـا را خارج از دسته‌ای قرار می‌دهد که مخاطب (اذن) بودند.

خدا خبر می‌دهد که در این میان امت‌های دیگری هم خواهند بود که بهره‌مندشان

نسل جدید بشر پا به زمین می‌گذارد! (۳۲۱)

خـواهیـم کـرد و آن‌گـاه عـذابشـــان خـواهیـم نمـــود و ایـن امـــت‌هـا در تصـــرف بهـره‌هـای زنـدگـی دارای اذن آمیختـه بـه کـرامت و تقرب نیستنـد.

دودمان نوح، وارثین جدید زمین

امر خدا به انجام می‌رسد و نوح و همراهان به زمین فرود می‌آیند.

به طوری که از آیه ۷۷ سوره صافات برمی‌آید، وقتی طوفان همه‌گیر شد و مردم غرق گشـتند، خدا به زمین امر کرد که آب خود را فروبرد و آسـمان از ریختن آب خودداری کنـد: و آب فرو رفت و کشتی روی کوه" جودی"قرار گرفت و نـدا در دادند که «مـردم ستـم‌کـــار دور بـــــاد! »

(۳۲۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و به نوح وحی شد که با سلامتی و برکاتی که از طرف ما بر تو و بر امت‌هائی از همراهیان تو نازل خواهد شد، به زمین فرود آی که بعـد از این دیگر طوفان عمومی آن‌ها نخـواهـد گـرفـت و از نســل آنـان امت‌هـائی به وجود می‌آینـد که خـدا آنان را از امتعه زندگی بهـره‌منـد خـواهد کرد و آن‌گاه عـذابی دردآور بـه آنـان خـواهد رسید !

پس نوح و همراهیانش از کشتی خارج شدنـد و به زمین فرود آمدنـد و خـدا را به یگانگی و اسـلام پرسـتش کردند. و دودمان نوح وارث زمین گشتند و خدا دودمان او را ماندگار ساخت!(سوره هود و صافات) (۱)

۱- المیـــــزان ج : ۲۰ ص : ۶۲ .

دودماننوح، وارثین جدید زمین (۳۲۳)

کوه جودی، محل فرود کشتی نوح

گفتـه‌انـد: کـوه جـودی در دیـار بکـر مـوصـل واقع و از سلسله جبالی است که به جبال" ارمینیه "متصل است.

در تورات آن را" آرارات " نامیـده است. در قاموس گوید: جودی کوهی است در جـزیـره کـه کشـتی نـوح روی آن قـرار گـرفت و در تـورات" آرارات "نامیده شده است.

در" مراصدالاطلاع "گوید: جودی کوهی است مشـرف بر جزیره" ابن عمر "در قسـمت شـرقی دجله در حومه موصل که وقتی آب فـرو نشـست کشتی نـوح روی آن قرار گرفت. (اطلاعـاتی که در سال‌های اخیر از طرف خبرگزاری اسوشـیتدپرس روز اول سـپتامبر سال ۱۹۶۲ مخابره شد، اعلام داشت که: چند تن از دانشمندان آمریکا به راهنمائی عده‌ای از ارتشیان ترکیه در

(۳۲۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قسـمتی از قله کوه آرارات واقع در قسمت شرقی ترکیه، در ارتفاع ۱۴۰۰ پائی به چوب‌هائی دست یـافتـه‌اند که طبـق محـاسبـات و قـرائـن قطعـات متـلاشـی شده یک کشتی قدیمی است که در این محل وجود داشتـه است. قـدمت پـاره‌ای از قطعـات آن به

۲۵۰۰ سـال قبل از میلاد می‌رسد.

قراین حـاکی است که این قطعات از یک کشتی است که حجم آن معادل دو ثلث کشتی مشـهور کوئین مـاری انگلیســی است کـه طول آن ۱۱۹ پـا و عـرض آن ۱۱۸ پـا بود.

چوب‌های پیدا شده به سانفرانسیسکو حمل شده تا درباره آن تحقیق کنند که آیا با اعتقادات اربـاب نحـل راجع بـه کشتی نـوح قـابـل انطبـاق اسـت یـا نـه ؟) (۱)

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۱۱۹ .

کوه جودی، محل فرود کشتی نوح (۳۲۵)

بقای نسل صالح

«وَ لَقَـــدْ نادیـنا نُــوحٌ فَلَنِـعْـمَ الْـمُجیبُـونَ...!» (۷۵ تا ۸۲ / صافات)

«... نوح ما را ندا کرد:

و چه اجابـت کننـده خـوبی بـودیـم بـــرای او!

او و اهلـش را از بـلائی اندوه‌ساز عظیـم نجات دادیـم،

و تنهـا ذریـه او را در روی زمیـن بـاقـی گـذاشتیم،

و ذکـر خیرش را در امت‌های بعـد حفـظ کـردیـم،

ـ در همـــه عــالمیــان سـلام بـــر نـــوح !

آری مـا نیکــوکـاران را چنیـن پـاداش مـی‌دهیــم،

(۳۲۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

چـــون او از بنـــدگـــان مـــؤمـــن مـا بـــود،

او را بــاقـی گـذاشتیـم و دیگران را غـرق کـردیم!»

نـدای نـوح همـان نفرینـی است کـه در حق قـوم خـود کـرد و بـه درگـاه پـروردگـار خـویش برای هلاکت آنان استغاثه بـرد.

نـــوح در نــــدای خـــود گفتـــه بـــود:

«پـروردگـــارا! از کـــافــران احـــدی را بـــر روی زمیـن بـــاقـی مگـــذار!»

گفته بود:

«اَنّـی مَغْـلُـــوبٌ فَـانْتَصِـــرْ!» (۱۰ / قمر)

خداوند سبحان کمال عنایت را به ندای نوح و اجابت خود نشان می‌دهد و در این

بقای نسل صالح (۳۲۷)

اجـابت کردن نـدای نـوح خود را مدح می‌کند و می‌فرماید:

فَلَنِعْـمَ الْمُـجیبُـونَ - چـه اجابت کننده خوبی برای او بودیم!» (۷۵ تا ۸۲ / صافات)

سپس می‌فرمایـد: از طوفـان یـا از آزار قوم او را و اهل‌بیتش را و گرونـدگان به او را نجات دادیم و ذریه او را از بین همه مردم جزو باقی‌ماندگان کردیم، که بعد از عمر نوح در زمین باقی ماندند.

خداونـد دعوت نوح را به سوی توحیـد بعـد از او هم در بشـر زنده نگه‌داشت و در هر عصـری بعـد از عصــر دیگر تا روز قیامت اثر مجاهدت‌های آن جناب را در راه خدا باقی و محفـــوظ داشـت.

خدای تعالی سلامی به نوح ارزانی می‌دارد و می‌فرماید:

«سَــلامٌ عَلی نُــوحٍ فِی الْعــالَمینَ!» (۷۹ / صافات)

(۳۲۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

در این سلام مراد به عالمین همه عالم بشری و امت‌ها و جماعت‌های بشری تا روز قیامت است. این سلامی که خدای تعالی به نوح داد تـا روز قیـامت، خود تحیـتی است مبـارک و طیب، که خـدای تعـالی از نـاحیه تمـامی امت‌هـای بشـری که در اثر مجاهـدت‌ها و دعـوت نـوح از اعتقـادات صحیح و اعمـال صـالح بـرخوردار شده‌اند، به نوح داده است.

نوح اولین کسـی است که در بشـر به دعوت حق توحید و مبارزه علیه شـرک و آثار شرک که همان اعمال زشت است، قیام نمود و در این راه شدیـدترین رنـج‌ها و محنت‌هـا تحمـل کرد، آن هم نه یک سال و دو سال بلکه نزدیک به هزار سال، آن هم نه با کمک کسی، بلکه خودش به تنهائی! پس خود آن جناب به تنهائی از هر چیز که در بشریت و تا روز قیامت رخ دهد سهیم و شریک است.

بقای نسل صالح (۳۲۹)

در کــلام خــدای تعــالی چنیــن ســلامی بـه احـدی داده نشـده اسـت کـه ایـن قــــدر وسیــــع بــاشــد... .

«ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم!» (۸۰ / صافات)

پاداش نوح را خدا به پاداش محسنین و نیکوکاران تشبیه کرده و می‌خواهد بفرماید: همان‌طور که به همه نیکوکاران پاداش می‌دهیم به نوح نیز پاداش دادیم، نه در خصوصیات پاداش! و این جمله منتی را که خـدا بر نوح نهاده و کرامتی که به وی کرده از آن جمله نـدایش را اجابت نمود و او و اهلش را از کرب عظیم نجات داد و ذریه‌اش را در قرون بعـد باقی گـذاشت و آثارش را در قرون بعد از خـودش حفـظ کرد و درودی را کـه تـا روز قیـامت از نـاحیه فردفرد بشـر صالـح بـه وی فرسـتاده اسـت، تعلیـل می‌کنـد. آن گـاه می‌فرمایدکه به چه دلیل این کار را می‌کند زیرا «او از عباد مؤمن ما بود!» (۸۱ / صافات)

(۳۳۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آری نـوح علیه‌السـلام خـدای عـزوجـل را به حقیقت بنـدگی، بنـدگی کرد، او غیـر از آن‌چـه خـدا می‌خـواست نمی‌خـواست و غیـر آن‌چـه خـدا دسـتور داده بـود، کـاری انجـام نمـی‌داد. او مـؤمن حقیقی بـود، از لحـاظ اعتقـادات، بـه غیـر آن چـه حق بـود معتقـد نبـود و ایـن اعتقـاد بـه حق در تمـامی ارکـان وجـودش جریـان داشت. کســی کـه چنیـن بـاشــد بـه غیـر از حسن و نیکـوئی از او عملی سر نمـی‌زنـد، پس او از نیکــوکــاران است. (۱)

طــوفان نــوح در تــواریخ و افســانه‌های ملــل

در تواریخ ملل قدیم داستان طوفان ذکر شده است، پاره‌ای از تواریخ اندکی با مطالب

۱- المیـزان ج : ۳۳ ص : ۲۳۳ .

طوفان نوح در تواریخ و افسانه‌های ملل (۳۳۱)

تورات موافق است و پاره‌ای دیگر اندکی مخالف.

آن‌چـه در زیر می‌آید بررسی مختصری است از ایــن حادثه تاریخی و مذهبی در کتب و تواریخ کلدانی‌ها، یونانیان، ایرانیان قدیم، هند قدیم و برخی ملل دیگر و هم‌چنین در کتــاب مــذهبی اوستـا و در ادبیـات هنــد.

داستان طوفان نوح در روایات کلدانی‌ها

روایـات کلـدانی‌ها کـه طوفـان در دیـار آنـان به وقوع پیوسته به روایت تـورات نزدیـک‌تر از سـایر روایـات است". برهوشع "و"

یوسیفوس "از کلدانی‌ها نقل می کند که:
"زیزستروس " بعد از مرگ پدرش " اوتیرت "در خواب دید که آب طغیان می کند و همه افراد بشر غرق می‌شوند و پدر به او دستور می‌دهد که کشتی بسازد که او و
(۳۳۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
اهل‌بیت و اصدقای خصوصی او محفوظ بمانند و وی نیز چنین می کند.
این روایت در این خصوص که در آن زمان نسل جباری روی زمین بودند که به طغیان پرداخته و تباهی فراوانی کرده بودند و خدا با طوفان آنان را عقاب کرد، موافق" سفر تکوین تورات " است.
عده‌ای از دانشمندان انگلیسی لوحه‌هائی از آجر به دست آورده‌اند که این روایت با حروف میخی روی آن نقش شده بود. لوحه مزبور مربوط به عصر آشور بانیپال حدود سنه ۶۶۰ قبل از میلاد است. این روایت از یک نوشته قدیمی مربوط به قرن ۱۷ قبل از میلاد و یا قبل از آن تاریخ بوده است و بنابراین مقدم بر سفر تکوین است.
طوفان نوح در روایات یونانیان
طوفان نوح در روایات یونانیان (۳۳۳)
در یونان نیز خبری از طوفان روایت شده است که افلاطون آن را آورده است. روایت این است که: کهنه مصر به" سولون "حکیم یونانی گفتند آسمان طوفانی فرستاد که چهره زمین را تغییر داد و چند مرتبه بشر به طرق مختلف هلاک شدند و هیچ یک از آثار و معارف پیشینیان برای نسل جدید باقی نماند.
"مانیتون "روایت طوفانی را ذکر می کند که بعد از" هرمس اول "اتفاق افتاده است. هرمس اول بعد از" میناس " اول بوده است.
این روایت نیز مقدم بر تورات است.
و نیز از یونانیان قدیم خبر طوفانی روایت شده است که همه زمین را فرا گرفت، مگر" دوکالیون "و زنش" بیرا" را که از طوفان نجات یافتند.
(۳۳۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

طوفان نوح در روایات ایران قدیم

پارسیان قدیم نیز از طوفانی یاد می کنند که بر اثر شیوع فساد و بدی‌ها که کار" اهریمن " خدای شر بود پدید آمد و خدا زمین را در غرقاب فرو برد.
پارسیان می گفتند: این طوفان در ابتداء از تنور پیرزنی (زول کوفه) موقعی که زن در تنور نان می‌پخت فوران کرد، ولی مجوس منکر جنبه عمومی طوفانند و می گویند: مخصوص اقلیم عراق بوده است و تا حدود کردستان هم رسیده است.

طوفان نوح در روایات هند قدیم

طوفان نوح در روایت هند قدیم (۳۳۵)
هندیان قدیم نیز طوفان را هفت بار و به شکل خرافی ثبت کرده‌اند که در آخرین طوفان پادشاه هندیان و زنش در یک کشتی بزرگ که به امر خدای خود" فشنو "ساخته و میخ‌کوب کرده بود، سوار شد و نجات یافت و بر روی کوه "جیمافات - هیمالیا "قرار گرفت.

ولـی بـراهمـه نیـز مثل مجـوس‌ها منکر وقوع طوفان عمومی و غرق سراسر هندند.

طوفان نوح در روایات سایر ملل

طوفان‌هـای متعـددی از ژاپن، چین، برزیل، مکزیک و غیر آن نیز روایت شـده است. همه این روایات متفقا بر آننـد که این طوفان‌ها کیفری بوده که خدا در برابر ستم و بد

(۳۳۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

کاری‌ها به بشر داده است. (مطالب فوق از تفسیر المنار نقل شد.)

روایت طوفان در اوستا

در" اوستـا "کتـاب مقـدس زرتشتیـان چنین آمـده است:

"اهورامزدا " به" ایمـا ("جمشیـد پادشاه ایران در عقایـد مجوس) وحی کرده است که به زودی طوفانی به وقوع خواهـد پیوست که سراسـر زمین را غرق خواهـد ساخت و به او دسـتور داد که دیوار بسـیار بلنـدی بنا کند و هر کس به داخل آن شود از غرق محفوظ ماند و داخل آن گروهی مرد و زن که برای زاد و ولد شایستگی داشته باشند و از هر جنسی از اجناس حیوانات جفتی نر و ماده قرار دهد و داخل قلعه خانه‌ها و قبه‌هائی در

روایت طوفان در اوستا (۳۳۷)

طبقات مختلف بنا کنـد که مردمی که در آن جا گرد آمده‌انـد و هم‌چنین چارپایان و طیور در آن مسـکن گزینند و درختان بارور و حیوانات گران‌قیمت که رزق مردم است برای زنـدگی مردم مفیـد و نافع است، در آن غرس کنـد و بدین وسـیله موجبات زندگی و آبادانی دنیا را فراهم سـازد. (نقل از تـرجمـه فـرانسـوی اوستا چاپ پـاریس)

روایت طوفان نوح در ادبیات هند

در تاریخ ادبیات هند درباره قصه طوفان چنین آمده است:

در اثنائی که" مانو ("که در عقاید بت‌پرست‌ها پسر خداست.) مشغول شستن دست‌های خود بود ناگهان یک ماهی در دستش آمد. چیزی که باعث دهشت او شد این بود که

(۳۳۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ماهی با او سخن گفت و از او درخواست کرد که وی را از نابودی برهاند و به او وعده داد که به پاداش این کار در آینده" مانو "را از خطر بزرگی خواهد رهانید و آن خطر عظیم و فراگیر که ماهی از آن خبر داده بود طوفانی بود که مخلوقات را از بین می‌برد و بر همین قرار" مانو "ماهی را در مرتبان" کذا " نگاه داشت.

وقتی مـاهی بزرگ شـد" مـانو "را در سالی که طوفان خواهـد آمـد خبردار کرد و به" مانو "اشاره کرد که کشتی بسازد و به هنگام طوفـان آب داخـل آن گردد. مـاهی بـدو گفـت: من تـو را از طوفـان می‌رهـانـم. پس" مـانـو "کشـتـی را سـاخت و کشـتی بیش از گنجایش مرتبان" کذا "بزرگ شد و لذا او را به دریا افکند.

پس از چنـدی همـان‌گونه که مـاهی خبرداده بود طوفـان آمـد و وقتی" مـانو "داخل کشتی شـد ماهی با شـنا خود را به او رسانیـد و کشتی را به شاخی که بر سر داشت بست

روایت طوفان نوح در ادبیات هند (۳۳۹)

و آن را به کوه‌های شمالی کشانید و در آن جا" مانو "کشتی را به درختی بست و وقتی آب بازگشت و خشک شد" مانو "تنها ماند. (نقل از قصص الانبیاء تألیف عبدالوهاب النجار)(۱)

تاریخ نوح در تورات فعلی

تورات فعلی در سِفر تکوین تاریخ زندگی و پیامبری حضرت نوح علیه‌السلام را به شرح زیر آورده است. ما جهت تسهیل در مقایسه و تطبیق این تاریخ با تاریخ و مشخصاتی که قرآن مجید ذکر فرموده، به نقل آن می‌پردازیم.

۱- المیزان ج : ۳۳ ص : ۹۹ .

(۳۴۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«... و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیادشدن در روی زمین،

و دختران برایشان متولد گردیدند،

پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند،

و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن می‌گرفتند،

و خداوند گفت:

- روح من در انسان دائما داوری نخواهد کرد، زیرا او نیز بشر است !

لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.

در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند،

و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند،

و آن‌ها برای ایشان اولاد زائیدند،

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۴۱)

ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند،

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیال‌های دل وی دائما محض شرارت است،

و خداوند پشیمان شد -

که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت!؟

و خداوند گفت:

- انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو سازم! و انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را!

چون که متأسف شدم از ساختن ایشان!؟

اما نوح در نظر خداوند التفات یافت،

این است پیدایش نوح.

(۳۴۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل،

و نوح با خدا راه می‌رفت؟!

و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث

و زمین نیز به نظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. و خداوند زمین را دید که اینک فاسد شده است

زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. و خدا به نوح گفت:

- انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است! زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است.اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت!

- پس برای خود کشتی از چوب کوفر (چوبی که پوسته ندارد) بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر اندود کن، و آن را بدین ترتیب بساز که طول کشتی سی صد ذراع باشد

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۴۳)

و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع، و روشنی برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن و کشتی را در جنب آن بگذار و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز! - زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح خیانت در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هر چه بر زمین است خواهد مرد !

- لکن عهد خود را بر تو استوار می‌سازم و به کشتی درخواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه‌ات و ازواج پسرانت با تو و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه به کشتی درخواهی آورد تا با خویشتن زنده نگاه داری نر و ماده باشند.

- از پرندگان به اجناس آنها و از بهائم به اجناس آنها و از همه حشرات زمین به اجناس آنها،دو دو نزد تو آیند تا زنده نگاه‌داری و از هر آذوقه که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره کن تا برای تو و آنها خوراک باشد !

(۳۴۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود عمل نمود....» (سفر تکوین باب ششم)

«... خدا به نوح گفت:

- تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی درآئید زیرا ترا در این عصر به حضور خود عادل دیدم و از همه بهائم پاک هفت هفت نر و ماده با خود بگیر و از بهائم ناپاک دو دو نر و ماده و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر و ماده را تا نسلی بر روی زمین نگاه داری، زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم و هر موجودی را که ساخته‌ام از روی زمین محو می‌سازم!

پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود.

و نوح شش صد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند، از بهائم پاک و از بهائم ناپاک و از پرندگان و از همه حشرات زمین، دو دو نر و ماده به نزد نوح به کشتی درآمدند چنان که خدا نوح را امر

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۴۵)

کرده بود. و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد و در سال شش صد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماده دوم، در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده و باران چهل روز و چهل شب بر روی زمین می‌بارید، در همان روز نوح و پسرانش سام و حام و یافث و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش داخل کشتی شدند و ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها و همه بهائم به اجناس آنها، همه مرغان و همه بال‌داران، دو دو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد نزد نوح به کشتی درآمدند. و آنهائی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسدی آمدند چنان که خدا وی را فرموده بود و خداوند در را از عقب او بست.

و طوفان چهل روز بر زمین غلبه یافت، بر زمین همی افزود و کشتی بر سطح آب می‌رفت. و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آن که همه کوه‌های بلند که زیر تمامی آسمان‌ها بود مستور شد. پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوه‌ها مستور گردید

و هر ذی جسدی که بر زمین

(۳۴۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

حرکت می‌کرد از پرندگان و بهائم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین و جمیع آدمیان مردند!

هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد! و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهائم و حشرات و پرندگان آسمان،پس از زمین محو شدند و نوح با آن‌چه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه یافت....»

«و خدا نوح و همه حیوانات و همه بهائمی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد،

و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید و چشمه‌های لجه و روزنه‌های آسمانی بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعد از انقضای صد و پنجاه روز آب کم شد، روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه‌های "آرارات "قرار گرفت و تا ماه دهم آب رفته رفته کم‌تر شد و در روز اول از ماه دهم قله‌های کوه‌ها ظاهر گردید.

و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود باز کرد و زاغ را رها کرد. او

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۴۷)

بیرون رفت و در تردد می‌بود تا آب از زمین خشک شد. پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آب از روی زمین کم شده است؟ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت زیرا که آب در تمام روی زمین بود نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته و نزد خود به کشتی آورد. و هفت روز دیگر نیز درنگ کرد باز کبوتر را از کشتی رها کرد و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و هفت روز دیگر نیز توقف کرده و باز کبوتر را رها کرد و او دیگر نزد وی برنگشت.

در سال شش صد و یکم در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد پس نوح پوشش کشتی را برداشت و نگریست و اینک روی زمین خشک بود. و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک شد. آن‌گاه خدا نوح را مخاطب ساخت و گفت: از کشتی بیرون شو! تو و زوجه‌ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو،و همه حیواناتی را که نزد خود داری و هر ذی جسدی را از پرندگان و بهائم و کل

(۳۴۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

حشرات خزنده بر زمین با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شوند و در جهان بارور و تکثیر شوند !

پس نوح و پسران و زنش با وی بیرون آمدند و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان و هر چه بر زمین حرکت می‌کند به اجناس آن‌ها از کشتی بدر شدند.

نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته و قربانی‌های سوختنی بر مذبح گذرانید. و خداوند به وی خوش بوئید و خداوند در دل خود گفت:

– بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنان که کردم. مادامی که جهان باقی است زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد....» (سفر تکوین باب نهم)

«و خدا نوح و پسرانش را برکت داده و بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین می‌خزد

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۴۹)

و بر همه ماهیان دریا خواهد بود. به دست شما تسلیم شده‌اند. و هر جنبنده که زندگی دارد برای شما طعام باشد و همه را چون علف سبز به شما دادم مگر گوشت را با جانش که خون او باشد مخورید! و هر آینه انتقام خون شما برای جان شما خواهم گرفت از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت و از دست انسان انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. و هر که خون انسان ریزد خون وی به دست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. و شما بارور و تکثیر شوید و در زمین منتشر شده و در آن بیفزائید.

و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرد و گفت:

ـ اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار سازم. و با همه جانورانی که با شما باشند از پرندگان و بهائم و همه حیوانات روی زمین با شما با هر چه از کشتی بیرون آمد حتی جمیع حیوانات زمین، عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هر ذی جسدی از آب طوفان

(۳۵۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین خراب کند!

و خدا گفت:

- این است نشان عهدی که من می‌بندم در میان خود شما و همه جانورانی که با شما باشند نسلاً بعد نسل تا به ابد قوس خود را در ابر می‌گذارم و نشان آن عهدی که میان من و جهان است، خواهد بود. و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوسی در ابر ظاهر شود، آن گاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می‌باشد به یاد خواهم آورد و طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند! و قوس در ابر خواهد بود و آن را خواهم نگریست تا به یاد آورم آن عهدی جاودان را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی‌جسدی که بر زمین است. و خدا به نوح گفت:

- این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است!

پسران نوح از کشتی بیرون آمدند. سام و حام و یافث بودند و حام پدر کنعان است. ایناانند سه

تاریخ نوح در تورات فعلی (۳۵۱)

پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

و نوح به فلاحت زمین پرداخت و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشید و مست شد و در خیمه خود عریان گردید!!!و حام کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته و برهنگی پدر خود را پوشاندند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. و نوح از مستی خود به هوش آمد و دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود، پس گفت: کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد. و گفت: متبارک باد یهوه خدای سام و کنعان بنده او باشد. خدا یافث را وسعت دهد و در خیمه‌های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد.

و نوح بعد از طوفان سی صد و پنجاه سال زندگی کرد. پس جمله ایام نوح نه صد و پنجاه سال بود که مرد.... » (سفر تکوین باب نهم)

(۳۵۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

اختلاف نقل تورات با قرآن

به طوری که در بالا ملاحظه کردید مطالب تورات در چند مورد با آن‌چه در قرآن کریم آمده، مخالف است:

۱ ـ داستان استثنای زن نوح در تورات نیامده است بلکه تورات تصریح دارد که وی به کشتی درآمد و با شوهرش نجات یافت.

بعضی در مقام توجیه روایت تورات گفته‌اند که ممکن است نوح دو زن داشت که یکی غرق شد و دیگری نجات یافت
۲ـ در تورات ذکری از پسر غرق شده نوح نیست، در حالی که قرآن این داستان را ذکر کرده است.
اختلاف نقل تورات با قرآن (۳۵۳)
۳ـ در تورات به جز نوح و خاندان او نامی از مؤمنین نیست و بلکه تنها نوح و پسران و زن او و همسران پسران او را نام برده است.
۴ – در تورات عمر نوح را کلًا نه صد و پنجاه سال ذکر کرده است، در حالی که ظاهر قرآن این است که این مدت زمانی بوده که نوح پیش از طوفان در بین قوم خود توقف داشته و آنان را به سوی خدا می‌خوانده است. خدا در قرآن می‌فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او نه صد و پنجاه سال در بین آن‌ها ماند و آن‌گاه آن‌ها را که ستم‌کار بودند طوفان گرفت.» (۱۴ / عنکبوت)
۵ـ سایر خصوصیاتی که در تورات ذکرشده و در قرآن‌نیامده به‌شرح زیر است:
ـ داستان قوس و قزح
ـ داستان فرستادن زاغ و کبوتر برای کسب اطلاع
(۳۵۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
ـ مشخصات کشتی از قبیل عرض و طول و ارتفاع و طبقات سه‌گانه آن
ـ مدت طوفان
ـ بالا آمدن آب و غیر ذلک....
که بعضی از آن‌ها مانند پیمان بستن با قوس بسیار بعید است.
ـ پاره‌ای از آن‌ها نیز از ساحت قدس انبیاء الهی به دور است، مانند: شراب خوردن نوح و برهنه شدن بدن او...، که نمونه آن در پیغمبران دیگر نیز در عهد عتیق و عهد جدید آمده است.
ـ و نظیر همین داستان‌سرائی‌ها در قصه نوح از زبان صحابه و تابعین وارد شده که اکثر آن‌ها شباهت زیادی دارد به اسرائیلیات. یعنی داستان‌هائی که یهود داخل تواریخ و روایات اسلامی کرده است. (۱)
اختلاف نقل تورات با قرآن (۳۵۵)
۱– المیزان ج : ۲۰ ص : ۹۲ .
(۳۵۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فصل نهم:هود پیامبر مبارزات و دعوت دینی او

شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح

«وَ اِلی عادٍ اَخاهُمْ هُودا قالَ....» (۵۰ تا ۶۰ / هود)
(۳۵۷)
این از شگفتی‌های تاریخی انسان است که یک نسل تمام از انسان و حیوان و هر نوح جانداری در طوفانی عظیم نابود می‌شود و نخبگان خداپرست آن‌ها باقی می‌مانند و نسل صالحی را آغاز می‌کنند و چندی نمی‌گذرد که باز شرک بت‌پرستی دامن‌گیرشان می‌شود و نیاز به برانگیخته شدن رسول تازه‌ای پیدا می‌شود و خداوند هود علیه‌السلام را برمی انگیزد...!
این آیات تاریخ هود پیامبر علیه‌السلام و قوم او" عاد نخستین "را ذکر می‌کند.

حضرت هود اولین پیغمبر بعد از حضرت نوح و طوفان نوح است که خدا در کتاب خود از او یاد می‌کند و کوشش‌های او را در به پا داشتن دعوت حق و قیام علیه بت‌پرستی پـاس مـی‌دارد و ذکر قوم هود را پس از قوم نوح می‌آورد و در چند جای

(۳۵۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قـرآن مـی‌فرمایـد: «قـوم نـوح و عـاد و ثمـود.»

«بـه سـوی عـاد بـرادرشـان هـود را فـرسـتـادیـم،

گفـت: - ای قـوم مـن! خـدا را بپـرستیـد،

که خدائی غیر از او ندارید و فقط افتراء می‌بندید.

ای قوم! من از شما برای این کار مزدی نمی‌خواهم،

مزد من بر آن کسی است که مرا آفریده است،

پس چـرا تعقل نمی‌کنیـد؟!» (۵۰ تا ۶۰ / هود)

شروع آیه نشان می‌دهـد که هود علیه‌السلام برادر نسبی قوم خود بود زیرا از آنان بود و افراد قبیلـه از آن رو کـه همگی منسوب بـه پـدر قبیله هستند برادر نامیده می‌شوند.

شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح (۳۵۹)

متـن آیـه دلالـت دارد بر ایـن کـه قـوم هـود خـدایـان دیگـری را اتخاذ کرده بودنـد و آنـان را بـه دروغ شـفیـع و شـریـک خـدا می‌دانستنـد.

هـود بـه آنـان گفـت :

«- ای قـوم مـن! از پروردگـار خود آمرزش بطلبید،

آن‌گـاه بـه سویش توبه بـرید،

تا آسمان را بر شما ریزان کند،

و نیـرو بـه نیرویتـان افـزایـد !

و گنـاه‌کـارانـه روی بـرنگـردانیـد!» (۵۲ / هـود)

(۳۶۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

گفته‌انـد آن‌چه در آیه راجع به نیرو اشاره شـده مراد زیاد شدن قوه ایمان است به نیروی بدنی، چون قوم هود از لحاظ بدنی سـتبر و نیرومنـد بودنـد و اگر ایمـان می‌آوردنـد قـوه ایمـان به قـوه بـدنی اضـافه می‌شـد. ولی بهـتر آن است که معنی را تعمیم دهیم (هم به نیـروی ایمـان و بـه نیروی بـدنـی.)

هم‌چنین آیه فوق اشعار دارد بر این که قوم هود مبتلا به خودداری آسمان از باران و قحطی و خشک‌سالی بـودنـد و پیـامبـرشـان به آنان می‌گوید:

«- پرستش آن‌چه به جز خدا گرفته‌اید گناه و معصیتی است که از شما سر می‌زند و موجب نزول غضب الهی بر شما می‌شود پس از گناه‌کاری خود استغفار کنید و با ایمان به سوی او بـازگـردیـد تـا بـر شمـا رحـم آورد و ابـری پربـار و بـاران‌زا بـر شمـا بفـرستد و نیـز نیـروئی بـر نیـرویتـان بیفـزایـد!»

شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح (۳۶۱)

در سوره احقاف آیه ۲۴ می‌فرماید:

«چـون ابـر را دیـدنـد کـه پیـدا شـد، رو بـه وادی‌شـان آوردنـد و گفتنـد: ایـن کـه پیـدا شـده بـه مـا بـاران مـی‌دهـد! نـه! بلکـه این

همـان است کـه بـدان شتـاب کـرده‌ایـد: بـادی است کـه عـذابـی دردنـاک در آن اسـت!»
نکتـه مهمی کـه از آیـات فـوق بـه‌دست مـی‌آیـد این است که:
ـ بین اعمال آدمی و حوادث جهانی که با او در تماس است ارتباط تامی وجود دارد
ـ اعمال شایسته موجب ریزش رحمت و نزول برکات می‌شود،
ـ و اعمـال بـد بـلایـا و محنت‌هـای متوالی را بـه دنبـال دارد.
هـــود از قـــوم خـــود دو چیـــز مـی‌خـواســـت:
(۳۶۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
ـ یکی این که، خـدایـان خـود را تـرک گـویند و به عبادت خـدای واحد بازگردند،
ـ دوم این که، به او ایمان آورند و در نصایحی که به آن‌ها می‌کند از او اطاعت کنند.
ولی قـوم در هـر دو مورد او را ناامید می‌سازند و می‌گویند:
«ما درباره کار تو چنین عقیده داریم که پاره‌ای از خـدایـان مـا از آن رو که بدیشان دشـنـام داده و از ایشــان بـه بـدی یـاد کـرده‌ای بـه تـو گـزنـد و آسیبی چون کم عقلی و جنـون رسـانـده‌انـد و لـذا عقلت از بین رفتـه و سخنانی که به عنوان دعوت از دهنت خارج می‌شود قابل اعتنا نیست!»
آن گــاه هــود پـاسـخ گفتـه‌های ایشــان را با اظهــار بــی‌زاری از شرکائی که
شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح (۳۶۳)
به جــز خــدا گرفته بــودنــد، می‌دهــد و برایشان تحدی می‌کند که اگر می‌تـوانند همگــی قصــد او کننــد و مهلتش نــدهنـد. هود این پاسخ را از آن جهت می‌دهـد که قوم او مشاهده کنند با وصف این که وی از خدایـانشــان بی‌زاری می‌جـویـد ولی آن‌هـا نمی‌تواننـد گـزنـدی بـه او بـرسـانند و اگر این خدایان، خـدایـان صاحب علــم و قــدرت بودند قطعا هود را مقهور می‌ساختند.
قوم آن گاه مشاهده می‌کنند که با وجود قدرت و صـلابت و نیروی بدنی زیاد که داشتند قادر نیستند او را بکشند و یا شکنجه دهند و اگر وی پیغمبری از طرف خـدا نبود و در گفته‌های خود صادق و مصون از جانب پروردگار خود نبود هر آینه قدرت داشـتند هــر عــذابـی را کــه می‌خواهنــد بـه او بـرسـانند یا او را از پیش پای خود بــردارنـد.
(۳۶۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
مراد هـود از این که به قـوم خـود گفت" همگی علیه من تـوطئه کنیـد"،این بـوده که قوم و خـدایانشان را عـاجز کنـد تـا به صورت کامل‌تـری دلیل بـر حقانیت او و بطلان آنان باشد.
هـــود دنبـــالــه امـــر فـــوق فـــرمـود:
«من به خدا، پروردگار خودم و شما توکل می‌کنم!» (۵۶ / هود)
این جمله را برای این منظور یادآور شـد که وی در کار خود بر خـدائی توکل کرده که هم امور خودش را تدبیر می‌کند و هم امور آن‌ها را.
قـوم در انکـار خـــود اصـرار ورزیـدنــد و هــود فرمود:
«ـ اگـر شمــا رو بگــردانیـد و از ایمــان بــه مــن و پیـروی از امـر من اعراض
شیوع بت‌پرستی در نسل اصلاح شده بعد از نوح (۳۶۵)
کنیـد، پس مـن رسالت پروردگارم را ابلاغ کرده‌ام و حجت بر شـما تمام گشـته و بلا گــریبــان‌گیــر شــمــا گــردیـده است.» (۵۷ / هود)

سپس هود از تبعات کار آن‌ها خبر می‌دهد، از تبعاتی خبر می‌دهد که گناه‌کاری آنان در پی دارد و آن این است که:

«خدا قومی غیر از شما را به جای شما به عنوان خلیفه در روی زمین قرار خواهد داد!» (۵۷ / هود)

آغاز نزول بلا

قرآن مجید نزول عذاب الهی را بر قوم هود چنین بیان می‌کند:

(۳۶۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«و چون امر ما آمد، هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و آنان را از عذاب سختی برهانیدیم.»

عذابی که بر قوم هود نازل شد خداوند آن را عذاب غلیظ نامیده است.

در پایان آیات، خداوند متعال به طور خلاصه به وضع این قوم اشاره کرده و می‌فرماید:

«ـ این عادیانند که آیات پروردگار خود را انکار کردند و از رسولان ما فرمان نبردند و از دستور هر زورگوی کینه توز پیروی کردند.»

آن گاه وبال کارشان را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

«و در این دنیا و تا روز قیامت لعنت به دنبال داشتند...

آغاز نزول بلا (۳۶۷)

هان، که عادیان به پروردگار خود کفر ورزیدند !

هان، که عاد، قوم هود دور باد!» (۵۹ و ۶۰ / هود)

لعنتی که خدا برای آن‌ها ذکر کرده لعنت یا عذابی است که به دنبالشان آمد و فروگیرشان شد و یا گناهان و سیئاتی است که تا دنیا هست برای آنان می‌نویسد زیرا اینان بودند که سنت شرک‌ورزی و کفر را برای نسل‌های بعدی باقی گذاشتند.

در روایات اسلامی از ائمه اهل بیت علیه‌السلام رسیده که:

«شهرهای عاد در صحرا بود و زراعت و نخل فراوانی داشتند و دارای عمرهای طولانی و هیکل‌های بلند بودند، آن گاه بت‌پرست شدند و خدا هود را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اسلام و دور افکندن شرکای خدا دعوت کند ولی ایشان امتناع

(۳۶۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

کردند و به هود ایمان نیاوردند، پس هفت سال باران نبارید و دچار قحطی شدند....»

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن

حضرت هود از پیامبرانی است که خداوند داستان او و محنت‌ها و اذیت‌هائی را که در امر تبلیغ دین خدا دیده است، در قرآن نقل کرده است و همان ستایش‌هائی را که راجع به رسولان شایسته خود کرده نسبت به او نیز کرده است و او را در ذکر خیر آنان شریک ساخته است ـ که درود خدا بر او باد !

سوره‌های قرآن مجید که در آن‌ها ذکر تاریخ و شرح دعوت هود علیه‌السلام رفته به شرح زیر است:

ذکر شخصیت معنوی هود در قرآن (۳۶۹)

(سوره هود، نجم، اعراف، احقاف، ذاریات، حم سجده، شعرا، الحاقه و قمر.) (۱)

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود

عادیان قومی از عرب بودند از بشرهای ماقبل تاریخ که در جزیرةالعرب زندگی می‌کردند. درباره آنان خبری به ما نرسیده و آثارشان محو شده است. تاریخ از زندگی آن‌ها جز داستان‌هائی غیر قابل اعتماد چیز دیگری ثبت نکرده است. و در تورات حاضر نیز ذکری از ایشان نیست.

۱- المیــــزان ج : ۲۰ ص : ۱۵۷ .

(۳۷۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

آن‌چـــه قـــرآن دربـــاره ایشـــان ذکـــر می‌کنـــد ایـــن اســـت کـــه:

قومی بودند به‌نام" عاد "که گاهی آن‌ها را" عاد نخستین " نامیده است. (۵۰ / نجم)

و اشاره به آن است که قوم دومی هم به‌نام"عاد "وجود داشته است که بعد از قوم" نوح ("۶۹ / اعراف) در منطقه‌ای به نام "اَحْقاف ("۲۱ / احقاف) واقع در جزیرةالعرب سکونت داشته‌اند.

این احقاف که در قرآن ذکر شده درّه‌ای است بین عُمّان و سرزمین" مَهْرَة. "بعضی گویند از عمان است تا حَضْرَمُوت که ریگستانی است مشرف بر دریا در" شَحْر "و ضحاک در مَراصدُالْاِطِّلاع گفته" احقاف "کوهی است در شام.

این قـــوم دارای هیکل‌هـــای بلنـد (۸ / ذاريات و الحاقه) و ساختمـــان بـدنی

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود (۳۷۱)

ستبر (۶۹ / اعراف) و نیرو و سطوت فراوان (۱۵ / سجده و ۱۳۰ / شعرا) و نیز متمدن و پیشرفته و مترقی بودند و شهرهای آباد و سرزمین‌های بارور و باغستان‌ها و نخلستان‌ها و مزارع و مسکن‌های آبرومند داشتند. (سوره شعرا و سایر)

درباره پیشرفت و تمدن عظیم آن‌ها همین بس که خدا در وصف آنان می‌فرماید:

«آیا ندیدی که پروردگار تو با عاد چه کرد؟

و" ارم "کـه پـایـه‌هـای محکـــم داشت،

کـه در شهرها مانند آن ساخته نشده بود؟» (۶ تا ۸ / فجر)

(در روایات زیادی است که ارم را بهشت عاد یا بهشت شدّاد گویند.)

این قوم متنعم به نعمت‌های الهی بودند و تا وقتی که حالات روحی خود را تغییر دادند و بت‌پرستی در بین آنان ریشه دوانید و در جاهای بلند به عبث نشانی و علامت بر

(۳۷۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پا کردند و ساختمان‌های آبرومند ساختند بدین آرزو که جاودان بمانند و از طاغیان متکبر اطاعت کردند.

خدا برادرشان هود را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به راه حق دعوت کند و ارشادشان نماید بلکه برگردند و خدا را بپرستند و بت‌ها را دور افکنند و به عدالت و رحمت عمل کنند. (۱۳۰ / شعرا)

هود در مؤعظه و نشر نصیحت در بین آنان کوشش کرد و راه را روشن و واضح ساخت و راه عذر را برایشان بست ولی ایشان در برابر او به ابا و امتناع برخاستند و با انکار با وی رو به رو شدند و جز گروه بسیار اندک به او ایمان نیاوردند و توده مردم اصرار در سرکشی و عناد داشتند و وی را متهم به سفاهت و جنون کردند و اصرار داشتند که عذابی را که به آنان بیم و وعید می‌دهد نازل سازد !

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود (۳۷۳)

هـــود در جـــواب گفـــت:

«علم تنها نزد خداست و من مأموریتم را به شما ابلاغ می کنم،

ولی شما را مردمی می‌بینم کـه جهل می‌ورزی!» (۲۳ / احقاف)

آن گـــاه خـــدا بـــرایشـــان عـــذاب نـــازل کـــرد و :

«باد خشکی فرستاد که بر هر چه می‌وزید چون استخوان مرده‌اش می کرد. بادی سخت در هفت شب و هشت روز که روزهـای نحسـی بـــود.» (۴۲ / ذاریات)

«این باد چنان ریشه آن‌ها را کند که می‌دیدی آن قوم مانند تنه‌های نخلی که فرو افتد در می‌غلتیدند.»

«و چنان مردم را باد از جا می کند کـه گـوئی تنه‌های نخلند که از ریشه کنده

(۳۷۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌شـونـد.» (۲۰ / قمر)

«عادیـان اولین بار که دیدنـد ابری پیـدا شـده و رو به دره‌هایشان آورده، گفتنـد: این ابر برای ما باران خواهـد آورد، ولی خطا کرده بودنـد و بلکه آن‌چه به آمدنش شـتاب داشـتند بادی بود که در خود عذابی دردآور داشت و همه چیز را به امر پروردگار خود نابود می کرد. و قوم صبح کردند در حالی که جز مسکن‌هایشان چیزی دیده نمی‌شـد.» (۲۵ /احقاف)

«و خـدا تـا آخـرین نفرشـان را هـلاک کرده بود، ولی هود و کسانی را که به او ایمـان آورده بـودنـد بـه رحمـت خـــود نجـات داده بـــود.» (۵۸ / هود) (۱)

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۱۷۱ .

بحثی درباره عاد، قوم حضرت هود (۳۷۵)

طرز تبلیغات هود علیه‌السلام

«وَ اِلی عادٍ اَخـاهُمْ هُودا قـالَ....» (۶۵ تا ۷۲ / اعراف)

از آیات مربوط به تاریخ حیات حضـرت هود در قرآن چنین بر می‌آید که عده‌ای از قوم وی به او ایمان داشتند ولی از ترس سایرین ایمـان خود را پنهـان می‌داشـتند. درست برخلاف قوم نوح که یا هیـچ یک از آن‌ها ایمان نداشـتند، یا اگر داشـتند ایمانشان را پنهان نمی کـردند و به داشتـن ایمـان معروف و انگشت نشان بـودنـد.

ایـن نکتـــه را از آیـه زیر مـی‌تـــوان فهمیـــد کـه هـود علیه‌السلام وقتـی آن‌هـا را

(۳۷۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

دعـوت بـه تـوحیـد کـرد و فـرمـود:

«ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدائی ندارید، بپرستید!

چرا پرهیز کاری نمی کنید؟»

گـروهـی از بـزرگـان قـوم او کـه کـافـر بـــودنـــد گفتنـــد:

«ـ ما تو را دست‌خوش سفاهت مـی‌بینیـم و از دروغگـویـان مـی‌پنـــداریـم!»

«ـ ای قوم! من دست‌خوش سـفاهت نشـده‌ام بلکه پیغمبری از نـاحیه پروردگـار جهـانیـانـم، که پیغام‌هـای پروردگارتـان را به شـما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امین هستـم!»

طرز تبلیغات هود (ع) (۳۷۷)

قوم هود از آن‌جـائی که بر سـنت بت‌پرستی خو کرده بودنـد و بت‌ها در دل‌هایشان مقـدس و محترم بود و با این حال کسـی جرأت

نـداشت سـنت غلط آن‌ها را مورد اعتراض قرار دهـد لذا از کلام هود خیلی تعجب کرده و با تأکید هر چه بیشتر او را مردی سـفیه و کم‌عقل خطاب کردند و رأی او را رأئی غلط خواندند و علاوه بر آن او را به ظن بسیار قـوی از دروغگـویـان پنداشتند.

آیات سوره هود نشان‌می‌دهد که علاوه بر حضـرت هود، پیامبران دیگری نیز به قوم هود ارسـال شـده بودند که این قوم همه آن‌ها را تکذیب کرده و نافرمانی نشان داده بودند:

«وَ تِلْکَ عادٌ جَحَـدُوا بِـایتِ رَبِّهِـمْ وَ عَصَـوْا رُسُلَـهُ...» (۵۹ / هود)

(۳۷۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

وقاحت و بی‌شـرمی قوم هود بیشتر از قوم نوح بود زیرا آن‌ها نوح علیه‌السلام را مردی گمراه می‌دانستند ولی اینان هود علیه‌السلام را مردی سـفیه خواندنـد. هود وقار نبوت را از دست نـداد و ادبی را که انبیاء در دعوت الهی خود باید رعایت کنند فراموش نکرد و با کمـال ادب پاسخ خود را بـا عبـارت" یا قوم " داد. این لحن، لحن کسـی است که نهایت درجه مهربانی و حرص بر نجات مردمش دارد.

«من از جهت این که فرستاده‌ای هستم به سوی شما کاری جز تبلیغ پیام‌های پروردگارم را ندارم و از آن‌چه شما درباره‌ام می‌پندارید به کلی بری هسـتم، آری من در آن‌چه شـما را به سـوی آن مـی‌خـوانـم حیله‌گر نبوده و نسبت به آن دین حقی که به آن مبعـوث شـــده‌ام، خـائـن نیستـم!»

طرز تبلیغات هود (ع) (۳۷۹)

آن‌جناب در برابر این که او را دروغگو شمردند خود را" امین "خواند.

حضـرت هود از نعمت‌های الهی دو نعمت را که بسیار روشن بود ذکر فرمود: یکی این که، خداوند آنان را پس از انقراض قوم نوح خلیفه خود قرار داده و دیگری این کـه بـه آن‌هـا درشتـی هیکل و نیروی بدنی فراوان ارزانی داشته است.

از همین جا معلوم می‌شود قوم هود دارای تمدن بوده و بر سایر اقوام تقدم داشتند و قوه و قدرت بیشتری را دارا بودند.

قـوم هـود برای این که او را به نوعی از اسـتهزاء سـاکت کننـد مسئله تقلیـد از پـدران را به رخ او کشیدند. هود در جواب قوم خود گفت: این اصراری که شما در پرستش بت‌ها و

(۳۸۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

تقلید کورانه از پدران خود می‌ورزید، باعث دوری شـما از خدا و موجب غضب خدا بر شـمـا گشـت و سبـب شـد کـه عـذابی که از در انکار می‌گفتید:

ـ چه وقت نازل می‌شود؟ به همین زودی بر شما نازل گردد. پس منتظر باشید و من هـم با شمـا انتظـار آن را می‌کشم!

هـود علیه‌السلام در تبلیغات خود بر علیه بت‌پرستی می‌گفت:

ـ پدران شـما نیز مانند شـما برهان و دلیل صـحیحی بر خدائی بت‌ها نداشـتند و مسئله خدا بودن آن‌ها جز نام‌هائی نیست که شـما بر آن‌ها نهاده‌اید. این شـمائید که به دست خود چوب و سـنگ را تراشیـده و هر کـدام از آن‌هـا را خـدائی می‌دانیـد، مانند: خـدای ارزانـی و نعمـت یا خدای جنگ و دریا و خشکی و غیره و جز این نام‌ها شما

طرز تبلیغات هود (ع) (۳۸۱)

مـدرک و مـأخـذ دیگـری ندارید، شـما یک مشت اوهام را با اسم‌گذاری خود سـاختـه‌ایـد و می‌خـواهیـد دعـوی مـرا رد کنیـد!

این طرز بیـان در اسـتدلال بر بطلاـن مسلک بت‌پرسـتی، در قرآن کریم فراوان به چشم می‌خـورد زیرا این خـود لطیـف‌ترین بیـان و برنده‌ترین حجتی است بر بطلان این مسـلک، چون هر صاحب دعوائی که نتواند بر حقانیت دعوی خود برهان اقامه کند در حقیقت

برگشت دعوی‌اش به خیال و فرض نام‌گذاری می‌شود. از بدیهی‌ترین جهالت‌هاست که انسان در مقابل برهان لجاجت بورزد و به یک مشت موهومات و فرضیات اعتماد کند.

سرانجام تاریخ هود این شد که خداوند به رحمت خاص خود که بر مؤمنان و

(۳۸۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

پیروزی آن‌ها دارد، هود علیه‌السلام و کسانی را که با او بودند نجات داد. و ـ

«قَطَعْنا دابِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا ـ نسل کسانی را که آیه‌های ما را تکذیب کرده بودند قطع کردیم!» (۷۲ / اعراف)(۱)

۱– المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۴۵ .

طرز تبلیغات هود (ع) (۳۸۳)

(۳۸۴)

فصل دهم :نابودی شهر احقاف و بهشت ارم

ارم، شهر احقاف و قوم منقرض شده عاد

«اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ اِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ....» (۶ تا ۹ / فجر)

(۳۸۵)

"اِرَم " نام شهری برای قوم عاد بوده است، شهری آباد و بی‌نظیر و دارای قصرهای بلند و ستون‌های کشیده، که در زمان نزول این آیات اثری از آنان باقی نمانده و آثارشان به کلی از بین رفته بود و هیچ دسترسی بر جزئیات تاریخ آن‌ها نمانده است.

البته ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه‌ها آمده باشد ولی مدرک قابل اعتمادی وجود ندارد و تنها خاطره قابل اعتمادی که از آن‌ها برجای مانده همین مقداری است که قرآن کریم نقل کرده است.

قرآن کریم به طور اجمال می‌فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح بودند و در" احقاف "زندگی می‌کردند. مردمی درشت هیکل و نیرومند و بزن بهادر بودند و در عصر خود از سایر اقوام متمدن‌تر بودند و شهرهائی آباد و خرم و زمین‌های حاصل‌خیز و باغ‌هائی

(۳۸۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

از خرما و انواع زراعت‌ها داشتند و در بین اقوام دیگر دارای مقامی ارجمند بودند، که قرآن مجید شرح داستان آن‌ها را در سوره هود آورده است. (داستان بهشت ارم یکی از افسانه‌های معروف قدیمی است که از وهب بن منبه و کعب‌الاحبار نقل شده است.)

آیه قرآن چنین شروع می‌شود:

«آیا ندیدی که پروردگارت با عاد چه کرد؟

همان مردم شهر ارم، شهری که بناهای ستون‌دار داشت،

و نظیرش در هیچ سرزمینی ساخته نشده بود...!» (۶ تا ۸ / فجر)

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون (۳۸۷)

قرآن مجید سپس به اقوام دیگری که منقرض شده و جز اشاره آیات قرآنی، تاریخی از آن‌ها باقی نمانده است، می‌پردازد و یکی

دیگر از آن‌ها را به شرح زیر خاطر نشان می‌سازد و سپس اشاره‌ای به قوم فرعون می کند:

«... و یا قوم ثمود که صخره‌های بیابان را می‌بریدند،

و یا فرعون که مردم را چارمیخ می کرد؟

این‌ها اقوامی بودند که در بلاد طغیان کردند،

و در نتیجه طغیان خود فساد را در بلاد بگستردند.

پس پروردگارت تازیانه عذاب را بر سر آن‌ها فرود آورد !

آری! پروردگار تو همواره در کمین است!!» (۹ تا ۱۴ / فجر)

(۳۸۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

اشارتی که در آخر این آیات به فرعون شده همان فرعون زمان موسی علیه‌السلام است که قرآن مجید او را «ذی الاوتاد» خوانده است.

بنابر آن‌چه در روایات آمده، فرعون هر وقت می‌خواسته کسی را شکنجه کند روی زمین می‌خوابانید و با چهارمیخ چهار دست و پای او را به زمین میخ کوب می کرد: و ای بسا روی چوب می‌خوابانده و او را میخ کوب می کرده است.

مؤید این روایات، رفتاری است که قرآن کریم از فرعون نسبت به ساحرانی حکایت می کند که به موسی ایمان آوردند و به ایشان گفت:

«به طور قطع همه شما را بر چوب‌های خرما به دار می‌آویزم!» (۷۱ / طه)

مشابهت تاریخی انقراض قوم عاد با قوم فرعون (۳۸۹)

معلوم می‌شود هر کس را که می‌خواستند دار بزنند دو دست و دو پایش را بر چوب صلیب میخ کوب می کردند. (۱)

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف

«وَ اذْکُرْ اَخا عادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقافِ....» (۲۱ / احقاف)

قرآن مجید در سوره احقاف نکات دیگری از زندگی پیامبر خود هود علیه‌السلام را تحت عنوان" برادر عاد "شرح می‌دهد و او را به این دلیل برادر عاد می‌نامد که از طرف پدر به این قوم نسبت پیدا می کند.

۱- المیزان ج : ۴۰ ص : ۲۱۷ .

(۳۹۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آنها

"اَحْقاف "نام سرزمینی است که قوم عاد در آن زندگی می کردند. آن‌چه به نظر یقین می‌رسد این است که این سرزمین در جنوب جزیره العرب بوده است، ولی امروز هیچ اثری از آن قوم در آن باقی نمانده است. در این که در چه نقطه از جنوب عربستان واقع بوده اختلاف است.

بعضی گفته‌اند: در بیابانی بوده بین عمان و مهره. بعضی دیگر گفته‌اند: ریگ‌زاری است که بین عمان و حضرموت واقع شده است.

یکی دیگر گفته: ماسه‌های ساحل دریای قریه شجره است و شجره محلی است در سرزمین یمن.

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف (۳۹۱)

مفهوم آیه قرآن چنین است:

«به یاد آر برادر عاد هود را، که در جنوب شبه جزیره عرب در سرزمینی به‌نام" احقاف "قوم خود را انذار می کرد و قبل از او و بعد از او و یا در زمان او بیم‌رسان‌های دیگر نیز در آن‌جا انذار می کردند و هر یک گفتند که غیر خدا را نپرستید که من

بـر شمـا از عـذاب روزی عظیم بیم‌ناکم!» (۲۱ / احقاف)

آن‌چـه کـه انبیـاء بـدان انـذار می‌کردند این بود که" غیر از اللّه کسـی دیگر را نپـرستیـد"!و این نشان می‌دهد که اسـاس دین آن جناب که زیربنای تمامی جزئیات دینـی اوسـت، تـوحیـد بـوده است.

(۳۹۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

مراد از" عذاب روز عظیم " عذاب روز قامت نیست بلکه عذاب انقراض است که در آیـات بعـد از قـول مشرکین می‌گوید:

«اگر راسـت مـی‌گوئی وعیدی که بـه ما مـی‌دهی بیاور!» (۲۲ / احقاف)

و وقتی ابر حامل عذاب را مشاهده می‌کنند و می‌گویند که بر ما خواهد بارید، می‌فرماید:

«نـه! این همـان عذابـی است کـه در آمـدنش شتاب می‌کردید !

و آن بـــادی است کـــه عـــذابی دردنـاک همـــراه دارد،

و هرچه بر سر راه خود بیند به‌اذن پروردگارش ویران می‌کند!» (۲۴و۲۵/احقاف)

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف (۳۹۳)

چیزی نگـذشت کـه صبح‌گـاهـان جز خـانـه‌هـایشـان چیـزی بـه چشـم نمی‌خـورد و همـه هــلاک شـده بـودنـد.

خدای‌سبحان با نتیجه‌گیری‌از داستان فوق کفار مکه را نصیحت می‌کند و می‌فرماید:

«ما این طور مجرم را کیفر می‌دهیم !

بـا ایـن کـه بـه آنـان مکنت‌هـائی داده بودیم که به شما نداده‌ایم،

بـه آن‌ها نیـز گـوش و چشـم و فهـم داده بـودیـم،

امـا نـه گـوششـان بـه دردشـان خـورد و نـه از چشـم و دل خـود کـم‌تـریـن بهـــره را بـــردنـــد،

چـون بـه آیـات خـدا انکـار ورزیـدنـد و همـان عـذابی کـه مسخره‌اش

(۳۹۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌کردند بـــر سرشــان آمـد!» (۲۵ و ۲۶ / احقاف)

خدای سبحان سپس چنین ادامه‌می‌دهد:

«این آثـار باستـانی که پیـرامون سـرزمین خود می‌بینید

همـه اقـوامی بـودنـد کـه مـا جورواجـور آیـات خـود را نشـانشـان دادیـم کـه بلکـه بـر گـردنـد،

ولـی بـرنگشتنـــد،

و مـا هـلاکشـان کـردیـم!» (۲۷ / احقـاف) (۱)

۱- المیـــزان ج: ۳۶ ص: ۲۶.

جزئیات دیگر از نابودی قوم عاد و شهر احقاف (۳۹۵)

محـل زنـدگی و نـژاد قـوم عاد

«کَـذَّبَـتْ عـادٌ الْمُـرْسَلیـنَ....» (۱۲۳ / شعراء)

آیــات زیـر بـه داستـان هـــود علیه‌السلام و قـومـش که همـان قوم عاد بودند، اشاره می‌کند:

«قـوم عـاد نیـز پیغمبـران را دروغگـو شمـــردنـد،

وقتـی بـــرادرشـــان هـــود بـــه آن‌هـــا گفـت:

- چرا تقوی نمی‌کنید؟

(۳۹۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

من پیغمبری خیرخواه و امین شمایم،

تقوای الهی در پیش گیرید و از من اطاعت نمائید !

من برای پیام‌آوری خود مزدی از شما نمی‌خواهم،

مزد من جز به عهده پروردگار عالمیان نیست !

چرا در هر مکانی به بیهوده سری نشانی بنا می‌کنید؟

و آب‌گیرها می‌سازید؟

مگر جاودانه زنده خواهید بود؟

چرا چون شدت عمل از خود به خرج می‌دهید چون جباران زیاده‌روی می‌کنید؟

از خدا بترسید و اطاعتم کنید !

از آن‌کس که آن‌چه می‌دانید کمکتان داده‌است، بترسید!

محل زندگی و نژاد قوم عاد (۳۹۷)

با چارپایان و فرزندان یاری‌تان کرده است،

و با باغستان‌ها و چشمه‌سارها!؟

که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم!» (۱۲۳ تا ۱۳۵ / شعراء)

قوم عاد مردمی از عرب بسیار قدیم از" اوائل ("یعنی اوائل پیدایش این نژاد) بودند، که در احقاف از جزیره العرب زندگی می‌کردند و دارای تمدنی مترقی و سرزمین‌های خرم و دیاری معمور بودند، به جرم این که پیامبران را تکذیب می‌کردند و به نعمت‌های الهی کفران می‌ورزیدند و طغیان می‌کردند، خدای تعالی به وسیله بادی عقیم هلاکشان ساخت و دیارشان را ویران و دودمانشان را کور کرد.

به طوری که می‌گویند" عاد "اسم پدربزرگ ایشان بود و اگر خود آنان را عاد

(۳۹۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خوانده‌اند از قبیل تسمیه قوم به اسم پدربزرگ است.

گویا مردم هود علیه‌السلام در بالای کوه‌ها و نقاط بلند ساختمان‌ها می‌ساختند، آن هم به بلندی کوه، تا برای گردش و تفریح بدان جا روند، بدون این که غرض دیگری داشته باشند، بلکه صرفا به منظور پُز دادن به دیگران و پیروی هوی و هوس! که در آیه ایشان را در این کارشان توبیخ می‌کند.

«اَتَبْنُونَ بِکُلِّ ریعٍ ایَهً تَعْبَثُونَ!» (۱۲۸ / شعراء)

سپس می‌فرماید:

– شما این قصرها را بدین منظور می‌سازید که امید دارید جاودانه زنده مانید؟ وگرنه اگر چنین امیدی نداشتید هرگز دست به چنین کارهائی نمی‌زدید، چون این کارها که می‌کنید و این بناها که می‌سازید طبعا سال‌های دراز باقی می‌ماند در حالی که عمر

محل زندگی و نژاد قوم عاد (۳۹۹)

طولانی‌ترین زندگی افراد بشر از عمر آن‌ها کوتاه‌تر است !

سپس می‌فرماید:

- بترسید از خدائی که شما را با نعمت‌های خود مدد می‌دهد! بر شما واجب است که شکرش را به جای آورید و نعمت‌هایش را در آن‌چه که شایسته است مصرف کنید، نه این که با آن عیاشی و استکبار کنید! بدانید! کفران نعمت، غضب و عذاب خدای را به دنبال دارد!

آن گاه اجمالی از نعمت‌ها را ذکر فرموده، در اول می‌فرماید: «شما را مدد داده به آن‌چه خودتان می‌دانید،» و آن گاه همان اجمال را تفصیل داده و بار دوم فرموده: «شما را به اموال و فرزندان و باغستان‌ها و چشمه‌سارها مدد داده است.»(۱۳۳ و ۱۳۴ / شعراء)

مجددا ادامه می‌دهد:

(۴۰۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ـ من که شما را به تقوی دعوت می‌کنم تا شکر او را به جای آورده باشید، بدین جهت است که من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم، که اگر کفران کنید و شکر به جای نیاورید، بدان عذاب مبتلا‌ـ می‌شوید: (عذاب روز عظیم، همان روز قیامت است، یا عذاب روز استیصال و هلاک.)

قوم هود مجددا گفتند:

- برای ما یکسان است که تو پند دهی یا نه! این بت‌پرستی رفتار گذشتگان است و ما را عذاب نخواهند کرد!

بدین ترتیب دروغگویش شمردند و خداوند نیز آنان را هلاک کرد -

«که در این عبرتی است و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگارت همو نیرومندو رحیم است!» (۱۳۳ تا ۱۴۰ / شعراء)(۱)

محل زندگی و نژاد قوم عاد (۴۰۱)

صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد

«فَاَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی‌الاَرْضِ بِغَیْرِالْحَقِّ وَ....» (۱۵ / سجده)

قرآن مجید قسمتی از سرگذشت قوم عاد و ثمود را در این سوره ذکر می‌کند و آن را انذاری برای کفار قریش قرار می‌دهد و به رسول گرامی اسلام خطاب می‌فرماید:

«اگر باز روی برگرداندند، بگو!

۱- المیزان ج : ۳۰ ص : ۱۷۲ .

(۴۰۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

ـ من شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود انذار می‌کنم !

آن زمان که رسولان به سویشان آمدند،

هم در عصر خودشان و هم بعد از ایشان،

و همه همین را گفتند که:

ـ به جز اللّه نپرستید!

گفتند:

اگر پروردگار ما می‌خواست فرشته‌ای به عنوان رسول می‌فرستاد، به همین دلیل ما به آن‌چه شما فرستاده بدان شده‌اید، کافریم!» (۱۳ و ۱۴ / سجده)

سپس قرآن مجید سرگذشت قوم عاد را جداگانه مطرح کرده و می‌فرماید:

صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد (۴۰۳)

«و اما عاد، که در زمین، بدون حق، استکبار ورزیدند و گفتند:

ـ کیست که نیرومندتر از ما باشد؟!

ـ شگفتا! مگر ندیدند که آن خداوند که ایشان را خلق کرده نیرومندتر از ایشان است که آیات ما را انکار می کنند؟

نتیجه انکارشان آن شد که ما بادی سموم و تند بر آنان فرستادیم، آن هم در ایامی نحس تا بچشاند به ایشان عذاب خواری را در زندگی دنیا، در حالی که عذاب آخرت خوارکننده‌تر است و دیگر یاری نخواهند شد!» (۱۵ و ۱۶ / سجده)

آن‌چه در مورد عذاب این دو قوم عاد و ثمود در این آیات آمده، یک جا فرموده صاعقه عاد و ثمود و یک جا فرموده باد صَرْصَرْ، باید دانست که عذاب آن‌ها یکی باد سخت بود و دیگری صدای دهشتناک که هردو صاعقه نامیده می‌شود، زیرا صاعقه به

(۴۰۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

معنای صدای بسیار شدیدی است که در فضا بپیچد و دنبالش آتش باشد یا مرگ یا عذاب و در واقع صاعقه یک چیز است و آتش و مرگ و عذاب از آثار آن است. (۱)

۱– المیزان ج : ۳۴ ص : ۲۸۲ .

صاعقه و باد صرصر عامل نابودی قوم عاد (۴۰۵)

فصل یازدهم:حضرت صالح و قوم ثمود

قوم ثمود در تاریخ

"ثَمُود "قوم حضرت صالح علیه‌السلام از اعراب اصیل بودند که در" وادِی الْقُری "بین مدینه و شام سکونت داشتند. اینان از انسان‌های ماقبل تاریخ به شمار می‌روند که

(۴۰۶)

تاریخ به جز اندکی از اخبارشان را نقل نکرده و روزگار آثارشان را از بین برده است.

بنابراین نباید بر جزئیاتی که از اخبار آن‌ها در برخی منابع نقل شده، اعتماد کرد.

آن‌چه قرآن مجید از اخبار آنان نقل کرده، این است که آن‌ها، به طوری که از اسم پیغمبرشان" صالح "معلوم می‌شود قومی از عرب بودند. (۶۱ / هود)

این قوم بعد از قوم عاد پیدا شدند و دارای تمدن بودند و زمین‌ها را آباد می کردند و در زمین‌های هموار قصرها می‌ساختند و از کوه‌ها خانه‌های امن می تراشیدند. (۱۴۸ / شعراء)

قوم ثمود به رسم طوایف و قبایل زندگی می کردند و بزرگان و شیوخ‌شان در بین آنان حکومت می کردند. در شهری که حضرت صالح مبعوث شده بود نه گروه بودند که در زمین فساد می کردند و مصلح نبودند. (۴۸ / نحل)

این قوم در زمین به سرکشی می‌پرداختند و بت‌ها را می‌پرستیدند و در سرکشی و

قوم ثمود در تاریخ (۴۰۷)

ظلم افراط کرده بودند. (۱)

۱– المیزان ج : ۲۰ ص : ۱۸۷.

(۴۰۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خلاصه حوادث دوران بعثت صالح علیه‌السلام

چون قوم ثمود خدا را فراموش کردند و در امر خود به اسراف‌کاری پرداختند، خدا صالح پیامبر را به سوی ایشان فرستاد. حضرت صالح از خانواده‌ای شریف و پرافتخار و معروف به عقل و کاردانی بود. (۶۲ / هود و ۴۹ / نحل)

صالح قوم خود را به توحید خدای سبحان و ترک عبادت اصنام دعوت کرد و از آنان خواست که در اجتماع خود به عدل و احسان رفتار کنند و به برتری‌طلبی نپردازند و اسراف نکنند و طاغی نشوند و آنان را به عذاب بیم داد. (سوره‌های هود و شعراء و شمس)

وی با حکمت و مؤعظه حسنه به دین خدا دعوت کرد و به خاطر خدا در برابر

خلاصه حوادث دوران بعثت صالح (ع) (۴۰۹)

اذیت‌ها تحمل کرد، ولی به جز گروه اندکی از مردم ناتوان به او ایمان نیاوردند. (۷۵ /اعراف و ۱۵۳ / شعراء و ۴۷ / نحل)

طاغیان متکبر و کلیه اتباعشان اصرار برکفر داشتند و کسانی را که به او ایمان آورده بودند ذلیل و خوار داشتند و او را به سفاهت و سحر متهم ساختند. (۶۶ / اعراف) و از او خواستند که برای گفتار خود دلیل و معجزه‌ای بیاورد تا دلیل صدق دعوی رسالت او باشد و به او پیشنهاد کردند که از میان کوه ناقه‌ای بیرون کشد و او نیز به آن‌گونه که خواسته بودند ناقه‌ای برایشان آورد و به آنان گفت:

«خدا به شما امر می‌کند که یک روز از چشمه آب خود بیاشامید،

و یک روز خودداری کنید که ناقه از آن بیاشامد،

که سهم یک روز آب مال او باشد و سهم یک روز مال شما،

(۴۱۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و بگذارید ناقه در روی زمین به خوردن پردازد،

و به او آسیبی نرسانید که عذابی نزدیک فروگیرتان خواهد شد.» (۷۲ / اعراف و ۶۴ / هود و ۱۵۶ / شعراء)

جریان تا مدتی بدین قرار بود تا سرانجام قوم صالح به طغیان و مکر پرداختند و شقی‌ترین افراد خود را برای قتل ناقه گسیل داشتند و وی ناقه را کشت و به صالح گفتند:

- اگر راست می‌گوئی آنچه به ما وعده می‌دهی بیاور! صالح گفت: - سه روز در خانه‌های خود از زندگی بهره‌مند شوید که این وعده‌ای دروغ نیست!(۶۵/ هود)

آن گاه قبیله‌ها و دستجات شهر به صالح نیرنگ زدند و بین خود هم‌قسم شدند که شبانه بر سر او و خانواده‌اش بریزند و آن‌ها را بکشند و آن گاه به بازماندگانش

خلاصه حوادث دوران بعثت صالح (ع) (۴۱۱)

بگویند ما در موقع نابودی خاندان صالح شاهد نبودیم و راست می‌گوئیم.

قوم به مکر و حیله پرداختند، در حالی که توجه نداشتند خدا نیز به مکر پرداخت. (۵۰ / نحل) و همان‌گونه که می‌نگریستند صاعقه فروگیرشان شد. (۴۴ / ذاریات) و زمین لرزه و صیحه برایشان نازل گردید و در خانه‌های خود برو در افتادند.

آن‌گاه صالح از آنان روی برتافت و گفت:

«ای قوم من! من رسالت پروردگارم را به شما تبلیغ کردم و نصیحتتان کردم ولی شما ناصحان را دوست ندارید!» (۷۹ / اعراف و ۶۷ / هود)

«و خدا کسانی را که ایمان آورده بودند و تقوا داشتند نجات داد.» (۱۸/ سجده)

(۴۱۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و پس از ایشـــان منـــادی الهـی نـــدا داد:

«هان! که ثمود بـر پروردگار خود کافر شدند!

هان! که ثمود دور باد!»(۱)

شخصیـــت معنـــوی حضـــرت صـــالح

در تورات حاضـر از این پیغمبر شایسـته خدا یادی نشده است. حضـرت صالح سومین نفر از پیغمبرانی است که قرآن کریم می‌گوید به امر خدا قیام کردند و برای بسـط تـوحیـد و علیـه بت‌پرستی به پـا خـاستنـد.

۱- المیـــزان ج : ۲۰ ص : ۱۸۷ .

شخصیت معنوی حضرت صالح (۴۱۳)

حضـرت صالح از قوم ثمود بود و خدا او را پس از نوح و هود در قرآن مجید ذکر کرده و او را پاس داشـته و ستایش‌هائی را که در مـورد انبیـاء و رسـولاـن مکـرم خـود کرده نسبت به او نیز کرده است. و او را هم‌چون سایر پیامبران بر جهانیان برگزیـده و بـرتـری بخشیـده است - بـر او و دیگـر پیـامبـران الهـی درود بـاد!

سوره‌های قرآن مجید که در آن‌ها ذکر تاریخ و شرح دعوت حضرت صالح علیه‌السلام رفته به شرح زیر است:

(سوره هود، اعراف، شعراء، نمل، شمس، ذاریات و حم سجده،) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۰ ص: ۱۸۷ .

(۴۱۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

دعـــوت دینـــی صـــالـــح علیه‌السلام

«وَ اِلـــی ثَمُـــودَ اَخاهُـــمْ صلِحـــا قالَ یقَـــوْمِ...!» (۶۱ تا ۶۸ / هود)

حضـرت صالـح علیه‌السـلام سومین پیغمبر از پیامبران الهی است. او به قوم ثمود مأمور گردید و خداوند متعال در این آیات تاریخ و جزئیات دعوت این پیامبرش را نقل می‌کند:

صالـح علیه‌السـلام به دعوت توحیـد برخـاست و علیه بت‌پرستی قیام کرد، وی قوم ثمود را به توحیـد فراخوانـد و در امر خـدا تحمل محنت و اذیت بسیار کرد تا خـدا بین او و قومش داوری کـرد و در نتیجـه قـوم ثمـود را هـلاک ساخت ولی صالـح و مؤمنینی را که با وی بـــودنـــد نجـــات داد.

دعوت دینی صالح (ع) (۴۱۵)

در آیات اولیه می‌فرماید:

«و به سوی ثمود برادرش صالح را فرستادیم،

صـالـح گفـت:

- ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او خدائی ندارید،

او شمـا را از زمین پدید آورد و به آبادی آن واداشت،

پس از او آمـرزش طلبید و به سوی او توبه بـریـد کـه

او نـــزدیـــک و اجـــابـت کننـــده است!»

صالح بعد از دعوت قوم خود به توحید دلیلی می‌آورد و به آن‌ها می‌فهماند که خدا از مواد زمینی حقیقتی به نام انسان به وجود آورد و کم کم با تربیت آن را به کمال رسانید

(۴۱۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و او را چنان سرشت که در زمین تصرف کند و آن را به حالی در آورد که در زندگی او سودمند افتد و نیازها و کمبودهائی را که احساس می‌کند به وسیله آن رفع کند، یعنی شما در وجود و بقای خود جز به خدا به کسی نیازمند نیستید !

قوم صالح از آن رو بت می‌پرستیدند و بت‌ها را شریک خدا می‌گرفتند که خیال می‌کردند خدای سبحان بزرگ‌تر و بالاتر و دست نیافتنی‌تر از آن است که فهم کسی به او احاطه یابد یا عبادتی به او برسد و یا درخواستی به سویش بالارود و انسان به این چیزها نیاز دارد، پس باید پاره‌ای از مخلوقات شریف او را که کار این عالم خاکی و تدبیر نظام جاری آن بدیشان تفویض شده، عبادت کنیم و به سویشان تضرع کنیم و تقرب جوئیم تا از ما راضی شوند و بر ما خیرات نازل کنند و بر ما غضب نکنند و از

دعوت دینی صالح (ع) (۴۱۷)

شرور ایمن مانیم و این خدایان که حقیقتا مقام پروردگاری دارند شفیع ما پیش خدا (اللّه هستند زیرا او خدای خدایان و رب‌الارباب است و کلیه امور به سوی او باز می‌گردد.

پس دین بت‌پرستی بر اساس قطع نسبت بین خدا و انسان و برقرار کردن رابطه بین آدمی و واسطه‌های شریفی قرار دارد که بت‌پرستان به عنوان واسطه‌های مستقل و مؤثر و شفیع پیش خدا به آن‌ها توجه می‌کنند. ولی از آن جائی که خدا انسان را از زمین به وجود آورده است و به عمران آن واداشته، پس اوست که به انسان نسبت دارد و به او نزدیک است و هیچ کدام از این اسبابی که خدا منظم ساخته و در این عالم به جریان انداخته، استقلالی ندارند تا اگر راضی‌شان کردیم امید خیر داشته باشیم و اگر به غضبشان درآوریم منتظر شر باشیم!

(۴۱۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و بنابراین فقط باید خدا را پرستید و امیدوار به رضای او بود و از غضبش حذر کرد، زیرا اوست که خالق و مدبر انسان و کلیه موجودات دیگر است.

در آخر آیه می‌فرماید:

«- اگر آن کس که عبادتش بر شما واجب است خداست به دلیل این که او آفریننده و مدبر امر حیات شماست، پس از او بخواهید معصیتی را که شما با پرستش دیگران کرده‌اید، بیامرزد، با ایمان و عبادت به او بازگشت کنید زیرا خدا" قریب و مجیب - و اجابت‌کننده "است.»(۱)

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح

۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۱۷۵ .

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح (۴۱۹)

قرآن مجید عکس‌العمل و جواب قوم صالح را در قبال دعوت او به توحید چنین نقل کرده است:

«گفتند: ـ ای صالح! ما پیش از این به تو امید داشتیم،

آیا ما را از پرستش خدایانی که پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟

ما درباره آن‌چه ما را بدان می‌خوانی در شک و تردید هستیم !» (۶۲ / هود)

قسمت اول آیه دلالت دارد بر این که صالح مورد امید عامه و توده مردم بوده است، لذا به او گفتند که قوم ثمود از تو امید داشتند

که از افراد صالح آنان باشی و با خدمات خود به حال اجتماع سودمند افتی و امت را به راه ترقی و تعالی وادار سازی، چون در تو نشانه‌های رشد و کمال مشاهده می‌شد، ولی امروز با حرف‌های تازه‌ای که آورده‌ای و دعوی‌ای که اقامه کرده‌ای مردم از تو و از اصالت عقل تو ناامید شده‌اند.

(۴۲۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

علت ناامیدی امروز مردم از تو این است که آنان را از اقامه سنّت‌های ملی باز می‌داری و بارزترین مظاهر قومیت‌شان را محو می‌کنی، زیرا بت‌پرستی یکی از سنّت‌های مقدس این اجتماع است و دوام اقامه سنّت‌های مقدس یک اجتماع دلیل بر آن است که آن اجتماع ریشه‌دار و دارای ثبات و وحدت قومی و رأی و اراده مستقل است.

اعتراض قوم به صالح با این عبارات که -آیا ما را از پرستش خدایانی که پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟ نشان می‌دهد که عبادت بت و بت‌پرستی فرزندان به عبادت پدرانشان متصل بوده و بدین ترتیب عبادت بت در بیت آن‌ها استمرار داشته است.

پاسخ صالح علیه‌السلام را قرآن چنین نقل می‌کند:

«گفت: ای قوم من! به من بگوئید،

که اگر من از طرف پروردگار خود دلیل داشته باشم،

لجاجت قوم ثمود در برابر دعوت صالح (۴۲۱)

و خدا از طرف خود به من رحمتی داده باشد،

اگر نافرمانی خدا کنم چه کسی مرا در برابر او یاری خواهد کرد؟

پس شما جز زیان به من نمی‌افزائید!» (۶۳ / هود)(۱)

مخاصمات قوم صالح

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلی ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحا....» (۴۵ تا ۵۳ / نمل)

در این آیات اجمالی از تاریخ زندگی پیامبر خدا حضرت صالح علیه‌السلام را نقل

۱- المیزان ج :۲۰ ص :۱۷۵ .

(۴۲۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

می‌کند و می‌فرماید:

«ما به سوی قوم ثمود فرستادیم برادرشان صالح را،

و امید آن می‌رفت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده و متفق گردند،

ولکن برخلاف انتظار و ناگهانی به دو فریق از هم جدا شدند،

فریقی ایمان آوردند و فریقی دیگر کفر ورزیدند،

و درباره حق با هم به نزاع و کشمکش پرداختند،

و هر فریقی می‌گفت: حق با من است!» (۴۵/نمل)

در حقیقت قوم صالح به سه فریق شد، یکی مستکبرین، که از ایمان به خدا استکبار ورزیدند، دوم، یک طایفه از مستضعفان که پیرو همان مستکبران شدند، طایفه سوم یک دسته از مستضعفان که به حضرت صالح ایمان آوردند.

مخاصمات قوم صالح (۴۲۳)

صالح علیه‌السلام پس از آن‌که ناقه او را کشتند و به او گفتند که اگر راست می‌گوئی بیاور آن عذابی را که بدان ما را

تهدید می کنی؟! جواب داد:

«ای قوم! چرا شتاب دارید که حادثه بد پیش از حادثه خوب فرا رسد؟

چرا از خدای‌یکتا آمرزش نمی‌خواهید؟» (۴۶/نمل)

جمله آخر را صالح برای تحریک و تشویق به ایمان و توبه آورد تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابی را که به ایشان وعده داده بود به وعده‌ای که دروغ نمی‌شود از آنان بردارد.

قوم صالح در پاسخ گفتند:

(۴۲۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

«- ما تو و هم‌مسلکان تو را شوم می‌دانیم، چون از روزی که تو قیام به دعوت خود کردی ما گرفتار محنت‌ها و بلاها شدیم، پس هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم!» (۴۷ / نمل)

صالح در پاسخ آنان که او را شوم می‌دانستند و به او فال بد می‌زدند فرمود:

«- طائرتان نزد خداست! یعنی بهره‌تان از شر و آن عذابی که اعمال شما مستوجب آن است نزد خداست. بلکه شما مردمی هستید که در حال آزمایشید و خداوند شما را با خیر و شر می‌آزماید تا مؤمن و کافر، مطیع و عاصی شما از هم جدا گردد!» (۴۷ / نمل)

مفهوم آیه این است که قوم صالح گفتند: ما به تو و به آنان که با تو هستند فال بد می‌زنیم و هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم و استغفار نمی‌کنیم !

مخاصمات قوم صالح (۴۲۵)

صالح فرمود:

طائرتان یعنی نصیبتان از شر نزد خداست و آن نامه اعمال شماست و من و آن‌ها که با منند اثری در شما نداریم تا این ابتلائات را به سوی شما سوق بدهیم، بلکه این خود شمائید که در بوته آزمایش قرار گرفته‌اید و با این ابتلائات امتحان می‌شوید تا مؤمن‌تان از کافرتان جدا و مطیع‌تان از عاصی‌تان متمایز گردد.

نُه گردن کلفت شهر صالح علیه‌السلام

درآن شهر نه‌نفر بودند که درآن سرزمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند. گفتند به خدا هم قسم شوید تا شبانه صالح را با کسانش از میان

(۴۲۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

برداریم. آن‌گاه به خون‌خواه وی می‌گوئیم ماهنگام هلاک کسان شما حاضر نبودیم و ما راستگوییانیم .

«نیرنگی کردند و ما نیز نیرنگی کردیم

در حالی که شعورشان نمی‌رسید و غافل بودند !

بنگر که عاقبت نیرنگشان چه شد؟

که ما همگی‌شان را با قومشان نابود کردیم!» (۵۰ و ۵۱ / نمل)

مکر قوم صالح این بود که بر قصد سوء و کشتن صالح و اهل او توطئه و اتفاق کنند و سوگند بخورند و اما مکر الهی این بود که هلاکت همه آنان را تقدیر کند. عاقبت مکرشان اهلاک و نابودی خود و قومشان بود - بنگر که عاقبت مکرشان چه بود؟ و

نُه گردن کلفت شهر صالح (ع) (۴۲۷)

جهتش این است که مکر آن‌ها استدعا و اقتضای مکر الهی را به عنوان مجازات دارد و همین مستوجب نابودی‌شان و نابودی قومشان گردید:

«اینک خانه‌هایشان خالی مانده،

به خاطر آن ظلم‌ها که می‌کردند!

که در این عبرتی است برای صاحبان علم!

و نجات بخشیدیم آن‌هائی را که ایمان داشتند

و تقوی پیشه می‌کردند.» (۵۲ و ۵۳ / نمل)

در پایان مؤمنان را بشارت به نجات می‌دهد و هم‌ردیف ایمان، تقوا را ذکر می‌کند و این‌به‌خاطر آن‌است‌که تقواانند سپر است برای ایمان و نمی‌گذارد ایمان‌لطمه‌بخورد! (۱)

۱- المیـــــــزان ج : ۳۰ ص : ۳۰۰.

اشراف مُسرف در مقابل صالح علیه‌السلام

«کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلینَ....» (۱۴۱ / شعراء)

آیات زیر به اجمال داستان اشراف و بزرگان قوم صالح علیه‌السلام اشاره می‌کند که مثل همیشه تاریخ در مقابل دعوت پیامبران ایستادگی و لجاجت به خرج می‌دهند و باعث گمراهی و هلاک قوم خود می‌شوند:

«ثمودیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند،

برادرشان صالح به ایشان گفت: چرا نمی‌ترسید؟

که من پیغمبری خیرخواه و امین شمایم،

من برای پیغمبری از شما مزدی نمی‌خواهم،

که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!

مگر آن‌چه این جا هست، از باغستان‌ها و چشمه‌سارها،

و کشتزار و نخلستان‌هائی که گل لطیف دارند، ایمن‌تان کرده؟

و مگر شما را در آن ایمن می‌گذارند؟

که در کوه‌ها با مهارت خانه‌ها می‌تراشید؟

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید!

و فرمان اسراف‌کاران را، که در این سرزمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند،

اطاعت مکنید!» (۱۴۱ تا ۱۵۲ / شعراء)

مراد به اسراف‌کاران در این آیه، اشراف و بزرگانی هستند که دیگران آن‌ها را پیروی می‌کنند. خطابی هم که در آیه است" اطاعت مکنید"!به عموم تابعین آن‌هاست: آن‌ها هستند که صالح امید داشت از پیروی بزرگان دست بردارند، لذا خطاب را متوجه ایشان کرد، نه اشراف، چون از ایمان آوردن اشراف مأیوس بود!

مسرفین چه کسانی‌بودند؟ آیه‌بعدی ایشان‌را از کسانی‌می‌داندکه از مرز حق تجاوز کرده‌اند و از حد اعتدال بیرون شده‌اند:

«اَلَّـــذیـــنَ یُـفْسِـــدُونَ فِـــی الْاَرْضِ وَ لا یُـصْلِحُـــونَ .» (۱۵۲ / شعراء)

و این خود اشاره به علت حقیقی حکم است و معنایش این است که از خدا بپرهیزید و

اشراف مُسرف در مقابل صالح (ع) (۴۳۱)

امـر مسرفان را اطاعت مکنید، برای این که ایشان مفسد فی‌الارضند و اصلاح‌گر نیستند. و معلوم است کـه بـا افسـاد هیـچ ایمنـی از عذاب الهی نیست و از سوی دیگر خـــدا عـزیـــز و انتقـام‌گیـر است.

حقیقـت دعـوت انبیـاء اصـلاح حیات زمینی انسان است که خـدای تعالی در آیات قـرآن کـریـم از پیـامبـران خود نقـل می‌کنـد کـه:

«اِنْ اُریدُ اِلاَّ الْاِصْلحَ مَا اسْتَطَعْتُ.» (۸۸ / هود)

از طرفی، انسان‌ها به خاطر این که بشـر و دارای فطرت انسانی انـد انتظار می‌رود که زمیـن را اصـــلاح کننـد، ولکن برخلاف توقع، آن‌ها از فطرت خود منحرف گشته و به جای اصلاح، فساد کردند. (۱)

(۴۳۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

۱- المیـــــزان ج : ۳۰ ص : ۱۸۱ .

اشراف مُسرف در مقابل صالح (ع) (۴۳۳)

فصل دوازدهم:ناقه صالح

ناقه صالح به عنوان یک معجزه

ناقه صالـح معجزه او بود که نبوت او را تأئیـد می‌کرد. صالح علیه‌السـلام در برابر درخواست قوم خود و به اذن خدا ناقه‌ای را از کوه در آورد و به آنان گفت: ناقه در زمین کـه متعلـق بـه خـداسـت بـه طـور آزاد بخـوردن مـی‌پـــردازد: (۴۳۴)

«ای قوم مـن! ایـن نـاقـه خـداست، کـه بـرای شمـا آیتـی اسـت،

پـس بگـذاریـــد در زمیـن خـــدا بخـــوردن بپـــردازد،

و بـه او بـدی نرسانید، که عذابی نزدیک شما را درخواهد گرفت!» (۶۴ / هود)

صالـح علیه‌السـلام آن‌هـا را از این که به نـاقه آسیب رساننـد یعنی مثلاً او را بزننـد یا مجروح کننـد و یا بکشنـد، برحـذر داشت و بدیشان خبر داد کـه اگـر کـاری بکننـد عنقـریب عـذاب فروگیرشان خواهد شد.

خدای سبحان در آیه ۵۹ سوره اسـراء این شتر را «اَلنّاقَةَ مُبْصِرَةً» خوانده است که به عنـوان یک معجزه بسیار روشـن برایشان از کوه بیرون آورد:

«وَ اتَیْنا ثَمُـودَ النّاقَـةَ مُبْصِـرَةً فَظَلَمُـوا بِها....» (۵۹ / اسراء)

ناقه صالح به عنوان یک معجزه (۴۳۵)

خـداونـد متعال در ایـن آیـه مـی‌فرمـایـد:

«ما برای قوم ثمود ناقه را در حالی که ظاهر و روشن بود،

و یا در حالی که آیتی روشن بـود فرستادیم،

ایشان به سبب آن ستم که بـه خـود کـردنـد،

و یـا با تکـذیب آن به خود ستم کردند.» (۱)

تکــذیب رســول، کشتن ناقه

«قـالُـوا اِنَّما اَنْـتَ مِنَ الْمُسَحَّـرینَ...!» (۱۵۳ / شعــراء)

۱- المیزان ج: ۲۰ و ۲۵ ص: ۱۸۰ و ۲۳۳.

(۴۳۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قوم صالـح در پاسخ دعوت او به اصـلاح او را سـرزنش کردند که تو از کسانی هستی کــه نــه یــک بار و دوبــار بلکــه پی در پی جـادو می‌شونـد و تو را آن قـدر جـادو کرده‌انـد که دیگر عقلی برایت بـاقی نمـانـده است! تو جز بشـری مثل ما نیستی! اگر راست می‌گـوئی معجزه‌ای بیاور!

صـــالـح در جـــــواب آن‌ها معجـــزه‌ای آورد و گفـــت:

«ایـن شتـری است کـه وی را آبـش‌خـوری و شمـا را آبش‌خـوری دیگــر است

در روز معیــن !

آزاری به او نرسانید که عذاب روزی بزرگ به شما می‌رسد.

تکذیب رسول و کشتن ناقه (۴۳۷)

آن را بکشتنـد و پشیمـان شـدنـد و دچار عـذاب شـدنـد !

کـه در ایـن عبـرتی هســت و بیشتـرشـان مـؤمن نبـودنـد،

و پروردگـارت همـو نیـرومنـد و رحیـــم اســت !»(۱۵۵ تا ۱۵۹ / شعراء)(۱)

کشتن نــاقــه و نــابــودی قــوم

«وَ یقَوْمِ هذِه ناقَةُ اللّهِ لَکُـمْ ءَایَـةً....» (۶۴ تا ۶۸ / هود)

۱- المیـــــــــــزان ج : ۳۰ ص : ۱۸۷ .

(۴۳۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

طغیـان قـوم صـالح بـه جـائی رسیـد کـه نـاقـه خـدا را کشتنـد و سرانجام این زشت‌کاری آن شد که قـرآن مجیـد به شرح زیر از آن خبر می‌دهـد:

پـس صـالـح گفــت:

- سه روز در خـانـه‌هـایتـان از زنـدگـی بهـره‌مند شـویـد!

- ایـن وعــــده‌ای اســت کـه دروغ نمی‌تـوانـد بــــود!

پس چون امر ما بیامد،

صالح و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خود

از خــــواری چنـان روزی نجــات دادیـــم،

کـه پـروردگـار تـو نیـرومنـد و غـالب اسـت!

و آنان را که ظلم کرده بودند صیحه در گرفت،

کشتن ناقه و نابودی قوم (۴۳۹)

و در دیـار خـود از پـا در آمـدنـد،

آن‌گـونـه کـه گـوئی در آن جـا نبـودنـد !

هان! که ثمود به پروردگار خویش کفر ورزید!

هـان! کـه ثمـود دور بـاد!»(۶۴ تا ۶۸ / هود) (۱)

استخدام شقی‌ترین انسان برای کشتن ناقه

«کَـذَّبَتْ ثَمُـودُ بِطَغْویـها اِذِ انْبَعَـثَ اَشْقیـها...!» (۱۱ تا ۱۶ / شمس)

۱- المیـــــزان ج : ۲۰ ص : ۱۸۱ .

(۴۴۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

خدای تعالی داستان ناقه صالح را در سوره هود و سوره‌های دیگر به طور مفصل آورده است، در این سوره آن را مجددا ذکر می‌کند و آن را شاهد آیات قبل قرار می‌دهد کـه در آن آیـات صحبـت از حـالات نفسانی انسان کرده و فرموده:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَـوّیـها،»

«فَاَلْهَمَـها فُجُورَها وَ تَقْویها،»

«قَـدْ اَفْلَـحَ مَـنْ زَکّیـها،»

«وَ قَـدْ خـابَ مَـنْ دَسّـها،»

- و به جان آدمیـزاد سوگند،

و آن کـس کـه آن را بـا چنـان نظـام کـامـل بیـافـریـد،

و در اثر داشتن چنین نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد،

استخدام شقی‌ترین انسان برای کشتن ناقه (۴۴۱)

سـوگنـد بـه ایـن آیـات:

کـه هر کـس جـان آدمـی خـود را از گـناه پـاک سـازد رستگـار مـی‌شـود،

و هـر کس آلـوده‌اش سـازد زیـان‌کـار خواهد گشت !

طایفه ثمود از غرور و سرکشی دعوت پیامبر خود صالح را تکذیب کـردنـد،

هنگـامـی کـه شقـی‌تریـن آن‌هـا بـرانگیخته شـد،

و رسول خدا (صالح) به آن‌ها گفت:

ایـن نـاقـه آیـت خـداسـت،

از خدا بترسید و آن را سیراب کنید !

آن قـوم رسـول را تکـذیـب و نـاقـه را پـی کـردنـد،

خدا هم آنان را به‌کیفر ظلم و گناهشان هلاک ساخت

(۴۴۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

و شهرشان را با خاک یکسان کـرد،

و از عـاقبـت هـلاکشـان پـروائی نکـرد.» (۱۱ تا ۱۶ / شمس)

شقی‌ترین فرد قوم ثمود آن کسی است که ناقه را پی کرد.
در روایات اسلامی نام او را" قداربن سالف "آورده‌اند. مردم ثمود او را به این کار وا داشتند و خدای تعالی در آیات این سوره همه مردم ثمود را مذمت می‌کند.
صالح پیامبر الهی با رسالتی از ناحیه خدا به قوم ثمود گفت:
«- از ناقه خدا پروا کنید،
و نیز از آبشخور آن،
و متعرض او نشوید، نه به قتلش اقدام کنید،
و نه نوبت آب او را از او بگیرید!»
استخدام شقی‌ترین انسان برای کشتن ناقه (۴۴۳)
ولی قوم ثمود با استخدام" قداربن سلف "اقدام به کشتن شتر صالح کردند و این قوم مورد غضب الهی قرار گرفتند و عذاب الهی به خاطر گناهانی که کردند همه آنان را فراگرفت و نسلشان را قطع و آثارشان را محوکرد و هیچ صغیر و کبیری را استثنا نکرد!
از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که به علی علیه‌السلام فرمود:
- "ای علی، اشقای اولین کشنده ناقه صالح بود،
و اشقای آخرین کسی است که قاتل توست،
و این محاسنت را با خون سرت خضاب می‌کند!»
(این روایت در تفسیر برهان و مجمع البیان نقل شده است.) (۱)
(۴۴۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

عذاب فردی دامن‌گیر جامعه

«فَعَقَرُوها فَاَصْبَحُوا نادِمینَ...!» (۱۵۷ / شعراء)
در این آیات خداوند متعال کشتن ناقه را به همه قوم نسبت داده است با این که مباشر در آن بیش از یک نفر نبود و این بدان جهت است که بقیه قوم نیز مقصر بودند، چون به عمل آن یک نفر رضایت داشتند.
۱- المیزان ج : ۴۰ ص : ۲۵۵ .
عذاب فردی دامن‌گیر جامعه (۴۴۵)
در نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده:
«- ای مردم دو چیز همه مردم را در یک عمل خیر و یک عمل زشت جمع می‌کند، به طوری که یک عمل محسوب می‌شود:
اول رضایت و دوم نارضائی !
همچنان‌که ناقه صالح را بیش از یک نفر عقر نکرد،
ولی خدای تعالی عذاب را بر همه قوم نازل کرد،
چون همه به عمل آن یک نفر راضی بودند.»
قوم صالح وقتی پشیمان و نادم گشتند که آثار عذاب را مشاهده کردند ولی دیر شده بود زیرا آن‌ها حتی بعد از

کشتـن ناقه صالح او را عاجز

(۴۴۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

دانسته و استهزاء می‌کردند و می‌گفتنـد:

«- اگـر از پیـامبـران مرسل هستی،

آن عـــذابـی را کـه مـا را بـدان تهـدیـد مـی‌کـردی، بیـاورا!» (۷۷ / اعراف)

از آیـات سـوره هود برمی‌آید که صالح علیه‌السلام آن‌ها را وعده عذابی داده بود که بعد از سه روز می‌رسد. (۱)

نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود

۱- المیزان ج : ۳۰ ص : ۱۸۷ .

نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود (۴۴۷)

«وَ اِلی ثَمُـودَ اَخاهُـمْ صـالِحـا قـالَ یـا قَـوْمِ....» (۷۳ تا ۷۹ / اعراف)

ثمـود یکـی از امـم قـدیمی بودند که در سـرزمین یمن در احقاف می‌زیسـتند و خـداونـد متعـال شخصـی از خود آنان را به نام صالـح در میانشـان مبعـوث نمـود، صالـح علیه‌السـلام قـوم خود را که ماننـد قوم نوح و هود مردمی بت‌پرست بودنـد، به دین توحید دعـوت نمـود و فـرمـود:

«ای قـوم! خـدای یگانـه را کـه جز او خـدائی نـداریـد بپـرستید،

کـه شمـا را از پـروردگـارتـان حجتی آمـد،

این شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست،

(۴۴۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

بگـذاریـدش تـا در زمیـن خـدا چـرا کنـد،

و زنهـار به آن آسیب نرسانید که به عذابی دردناك دچار شوید!»

مقصود از ناقه همان ماده شتری است که خداوند آن را به‌عنوان معجزه برای نبوت صالح علیه‌السلام از شکم کوه بیرون آورده بود و به همین عنایت بود که آن را «ناقَةُ اللّه» نامید. جمله" بگذاریدش تا در زمین خدا چرا کند "،به طور تلویح می‌فهماند که قوم صالح از آزاد گذاشـتن ناقه در چریدن و گردش اکراه داشتند و گویا این معنا بر آنان گـران مـی‌آمـد و نمـی‌خـواستنـد زیـر بار آن بروند، لذا توصیـه کرد کـه از آزادی آن جلـوگیـری نکننـد و تهـدیـد فـرمـود که اگر آسیبی به آن بـرساننـد و یا آن را بکشنـد بـه عـذاب دردناکی دچـار می‌شـوند. صـالح بـه قـوم خـود چنیـن گفـت:

نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود (۴۴۹)

«به یاد آرید زمانی را که خداوند پس از قوم عاد شما را جانشین آنان کرد،

و در این سرزمین جایتان داد،

و اینـک در دشـت‌هـای آن کوشك‌ها می‌سـازیـد،

و از کـوه‌هـا خـانـه می‌تـراشید،

به یاد آرید نعمت‌های خدا را،

و در این سرزمین فساد بر پا نکنید!!» (۷۴/اعراف)

از این آیـه بـرمی‌آیـد که از جمله نعمـت‌هـائی که صالـح بـه یـاد آنـان آورد یکی این بود که خداونـد آنان را جـانشـین قـوم عـاد و

سایر امت‌های گذشته قرار داده بود. بزرگان قومش که گردن‌کشی و استکبار کرده بودند به کسانی که مستضعف و زبون
(۴۵۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
می‌شمردند، یعنی به آن‌هائی که به صالح ایمان آورده بودند،
گفتند :
«شما چه می‌دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش است؟
ما آئینی را که شما بدان گرویده‌اید منکریم!
پس شتر را کشتند،
و از فرمان پروردگار خویش سر پیچیدند و گفتند:
ـ ای صالح اگر تو پیغمبری عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور!»
(۷۵ تا ۷۷ / اعراف)
پس دچار زلزله شدند و در خانه‌های خود بی‌جان گشتند. آن‌گاه
نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود (۴۵۱)
صالح از آنان دور شد و گفت:
«- ای قوم! من پیغام پروردگار خویش را رسانیدم،
و به شما خیرخواهی کردم ولی شما خیرخواهان را دوست نداشتید!»
(۷۹ / اعراف)
آیات فوق نشان می‌دهد که تنها مستضعفین و کسانی که در استضعاف نگه داشته شده بودند به صالح ایمان آورده بودند.
قرآن کریم در این آیات، عذابی را که قوم صالح با آن به هلاکت رسیدند" رَجْفَهٔ "خوانده است و در آیه ۶۷ سوره هود آن را "صَیْحَهٔ "خوانده و در آیه ۱۷ سوره فُصِّلَت آن را" صاعِقَهٔ "نامیده است.
(۴۵۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
این برای آن است که نوعا صاعقه‌های آسمانی بدون صیحه و صدای هولناک ونیز بدون رجفه و زلزله نیست، چون معمولاً این‌گونه صاعقه‌ها باعث اهتزاز جو می‌شود و اهتزاز جو نیز وقتی به زمین برسد باعث لرزیدن زمین می‌شود و ایجاد زلزله می‌کند. یا این که وجه تسمیه صاعقه به رجفه این باشد که صاعقه باعث تکان خوردن دل‌ها و لرزیدن بدن آدمی است.
این آیه تنها دلالت دارد بر این که این عذاب که مقصود از آن استیصال و انقراض آن قوم بود اثر کفری بوده که می‌ورزیدند و آن ظلم‌ها که نسبت به آیات خدا روا می‌داشتند و اما این‌که این عذاب چگونه به وجود آمد آیه شریفه متعرض آن نیست. (۱)
نوع فساد و نوع مجازات قوم ثمود (۴۵۳)

ناقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات

در روایات اسلامی (در کافی) از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «... خدا صالح را به سوی قوم ثمود فرستاد ولی او را اجابت نکردند و در برابرش سرکشی کردند و گفتند:
ـ هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر برای ما از این صخره ناقه‌ای شیرده درآوری !

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۵۱ .

قوم صالح آن صخره را بزرگ می‌شمردند و می‌پرستیدند و سالی یک بار در برابرش قربانی می‌کردند و به دورش گرد می‌آمدند.

گفتند:

ـ اگر خیال می کنی که پیغمبر و فرستاده خدائی از خدا بخواه که از این صخره سخت ناقه‌ای شیرده درآورد. و خدا آن‌گونه که خواسته بودند ناقه را خارج ساخت. آن‌گاه خدا به صالح وحی کرد:

ـ ای صالح! به ایشان بگو خدا برای این ناقه سهم یک روز معلوم آب قرار داده و برای شما نیز سهم روز دیگر را!

واز آن پس هر روز که متعلق به ناقه بود سهم آب خود را می‌آشامید و بعد از خوردن آب از او نگه‌داری می کردند. روزی که ناقه آب می‌آشامید صغیر و کبیری نبود

که از شیر آن نیاشامند. آن‌گاه شب می‌شد و صبح فردا مردم به سوی آب خود می‌رفتند و از آن می‌آشامیدند و ناقه در آن روز نمی‌آشامید. و مدت زیادی بر این حال بودند.

پس از چندی در برابر خدا به سرکشی پرداختند و پیش یک‌دیگر رفتند و گفتند:

ـ این ناقه را بکشید و از شرش راحت شوید !

و ما راضی نیستیم که او سهم یک روز آب را داشته باشد،

و ما هم سهم یک روز را.

آن گاه گفتند:

ـ کیست که عهده‌دار قتل ناقه شود و هر چه دوست دارد به او بدهیم؟

پس مردی سرخ‌رو که کمی به زردی می‌زد و کبود می‌نمود و ولدالزنا بود و پدرش معلوم نبود و او را" قدّار "می گفتند و مردی شقی و شوم بود، جلو آمد و با او

قرارداد بستند.

پس چون ناقه طبق معمول رو به سوی آب رفت و مشغول آشامیدن شد آن مرد صبر کرد تا ناقه آب آشامد و بازگردد... و بر سر راه او نشست و با شمشیر یک ضربت به او زد که کاری نبود و ضربه دیگری زد که او را کشت و به پهلو به زمین در غلتید.

بچه ناقه گریخت و به کوه برآمد و سه مرتبه به سمت آسمان فریاد کشید.

قوم صالح آمدند و کسی باقی نماند که در ضربت ناقه شرکت نکند. گوشت آن را بین خودشان تقسیم کردند و از کوچک و بزرگ کسی نماند که از گوشت آن نخورد.

پس صالح این جریان را دید و به سوی ایشان رفت و گفت:

ـ ای قوم! چه موجب شد که شما چنین کاری بکنید؟

ـ آیا امر پروردگار خود را نافرمانی کردید؟

پس خدا به صالح وحی فرستاد که:

ـ قوم تو طغیان کردند و به ستم پرداختند و ناقه‌ای را کشتند.

کـه خـدا بـه‌عنـوان حجت بـرای آنـان فرستاده بـود،

و ضـرری هـم بـه آن‌هـا نـداشـت،

و بلکه منفعت بزرگی‌از آن داشتند.

پس بـه آنـان بگـو مـن تـا سـه روز دیگـر بـه سوی ایشـان عـذابی مـی‌فرستـم،

پس اگر توبه کـردنـد و بـازگشتنـد تـوبـه‌شـان را مـی‌پـذیـرم،

و از ایشان صرف نظر می‌کنم و اگر توبه نکردند و بـازنگشتند،

در روز ســوم عــذاب بــه ســویشــان مــی‌فــرستـم !

پس صـالح به سوی قوم آمد و گفت:

(۴۵۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

قوم من! من رسول پروردگـار شـمـا و بـه سوی شمـایـم و خـدا بـه شمـا مـی‌گـویـد: - اگـر تـوبـه و بـازگشت و استغفار کـردیـد شمـا را مـی‌آمـرزم،

و تــوبــه‌تــان را مــی‌پــذیــرم !

پس چون این سخن به آنان گفت، سرکش‌ترین و خبیث‌ترین گفتار را به او گفتند: گفتند:

- ای صالح! اگر راست‌می‌گوئی آن‌چه به ما وعده‌می‌دهی بیاور!

صــــالح گفـــــت:

- قوم مـن! فردا صـبح کـه برمی‌خیزیـد چهره‌تـان زرد اسـت و روز دوم سـرخ می‌شویـد و روز سـوم سـیاه! پس چـون روز اول شـد صبـح‌گاهان چهره‌های خود را زرد یافتنـد و به نزد یک‌دیگر رفتنـد و گفتند: آن‌چه صالح گفته بود به سـراغتان آمد. پس سـرکشان آن‌ها

ناقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات (۴۵۹)

گفتند:

- ما حرف صالح را نمی‌شنویم و نمی‌پذیریم هر چند عظیم باشـد !

و چون روز دوم شد صورت‌هایشـان سرخ شـد بـه نـزد یک‌دیگـر رفتنـد و گفتنـد:

- ای قـوم! آن‌چـه صـالـح گفتـه بـود بـه ســراغتـان آمـد.

سرکشان آن‌ها گفتند:

- اگر همه ما هلاک گردیم سـخن او را گوش نمی‌دهیم و خدایان خود را که پدرانمان آن‌ها را پرسـتش می‌کردند رها نمی‌سازیم. توبه نکردند و بازنگشتنـد!

و چون روز سوم شد چهره‌هایشان سیاه شـد و بـه نـزد یک‌دیگـر رفتنـد و گفتنـد:

- ای قوم! آن‌چه صالح گفته بود به سراغتان آمد.

این بار سرکشانشان نیز گفتند:

(۴۶۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

- آن‌چه صـالح بـه مـا گفته بود به سراغتان آمد !

پس چون نیمه شب شد جبرئیل آمد و چنان فریادی بر آنان زد که گوششان را درید و دل و جگرشان را برید و پاره کرد.

قوم صالح در این سه روز حنوط کرده بودند و کفن پوشیده بودند و می‌دانستند که عذاب برایشان نازل خواهد شد.
پس همگی از صغیر و کبیر در یک چشم به هم زدن مردند و هیچ صدادار و چرنده و هیچ موجودی دیگر نماند مگر آن که خدا هلاکش کرد و صبح‌گاهان در خانه‌ها و خوابگاه‌هایشان همه مرده بودند.
خدا علاوه بر آن صیحه آتشی نیز از آسمان فرستاد که همگی را سوخت.» (این حدیث مشتمل بر امور خارق‌العاده‌ای است از قبیل آن که مردم همه از شیر ناقه می‌آشامیدند و یا
ناقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات (۴۶۱)
روز به روز رنگشان تغییر می‌کرد. این امور با توجه به آن که اصل وجود ناقه معجزه بوده اشکال ندارد و قرآن کریم به این جنبه و این که سهم ناقه یک روز آب بوده و همه‌اش اهل شهر سهم یک روز دیگر را داشتند، تصریح دارد.)
و اما این که صیحه جبرئیل باعث انهدام آن‌ها بوده منافات با آن ندارد که در عین حال یک صاعقه آسمانی بوده که بر آن‌ها نازل شده و با صدای خود آنان را به کام مرگ فرستاده و به آتش خود آن‌ها را سوزانده است، زیرا اگر در مجرای صدور و پیدایش حادثه‌ای از حوادث عالم وجود چه خارق‌العاده باشد و چه بر مجرای طبیعی، فرشته‌ای قرار گرفته باشد مانعی ندارد که آن حادثه را به آن فرشته نسبت دهیم کما این که سایر حوادث کونی مثلاً مرگ و زندگی و رزق و امثال آن منسوب به
(۴۶۲) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
ملائکه‌ای است که دست‌اندرکارند.
این که در روایت فوق امام فرمود:
آنان در آن سه روز حنوط کرده و کفن پوشیده بودند گوئی کنایه از آمادگی آنان برای مرگ است.
در بعضی روایات آمده که بین دو پهلوی ناقه یک میل مسافت بود و این معنی روایت را سست می‌کند نه از آن رو که محال است چنین موجودی به وجود آید، چون ممکن است گفته شود خود به وجود آمدن ناقه معجزه بوده است، بلکه از آن رو که در این صورت اگر نسبت بین اعضای آن را در نظر بگیریم ارتفاع کوهان آن قریب سه میل می‌شود و در چنین حالی تصور نمی‌رود یک نفر بتواند او را با شمشیر خود بکشد زیرا قطعا قاتل ناقه از طریق اعجاز او را نکشته است، ولی معذلک آیه" یک روز آب مال
ناقه صالح و کیفیت خلق و نحر او در روایات (۴۶۳)
ناقه و یک روز معلوم مال شما " خالی از دلالت و یا اشعار بر آن نیست که جثه ناقه مسلما بزرگ بوده است. (۱)
۱- المیزان ج : ۲۰ ص : ۱۸۳ .
(۴۶۴) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

فصل سیزدهم:اصحاب رس اقوام بعد از قوم ثمود

تاریخ اصحاب رس در قرآن

«وَ عادا وَ ثَمُودَ وَ اَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُونا بَیْنَ ذلِکَ کَثیرا....» (۳۸ / فرقان)
(۴۶۵)
گویند" اصحاب رَسّ "مردمی بودند که بعد از قوم ثمود روی کار آمدند و بر لب چاهی زندگی می‌کردند. خداوند پیغمبری به سویشان گسیل داشت، ولی آن‌ها تکذیبش کردند و خدا هلاکشان کرد. بعضی دیگر گفته‌اند کلمه" رَسّ "نام رودخانه‌ای بوده که قوم رس برکناره آن منزل داشتند.

روایـات شیعـه نیـز مـؤید ایـن احتمـال است.
خـــداونـــد سبحـــــــان مـــی‌فـرمـایـد:
«و مـردم عـــاد و ثمـــود و اصحـاب‌الـرس و نسـل‌های مـابیـن آن‌هـا،
بـــرای همـــه مثـــل‌هـــا زدیـــم،
و همـه را نـابـود کـردیـم نـابـود کـردنـی!»
(۴۶۶) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
در روایـات اســـلامـی (در عیـون) از حضـرت رضـــا علیه‌السـلام روایـت کـرده کـه امیـر المـؤمنین علیه‌السـلام در حـدیثی طـولانی کـه راجع بـه اصحاب رس است، فرمودند:
«اصحاب رَسّ مردمی بودنـد که درخت صـنوبری را می‌پرستیدند و نام آن را شاه درخت نهاده بودند و آن درختی بود که" یافِث" فرزند نوح آن را بعد از داستان طوفان برکنار چشـمه‌ای به نام" روشن آب " کاشـته بود و این قوم دوازده شهرآباد پیرامون نهری به نام" رس "داشـتند و نام آن‌ها آبان و آذر و دی و بهمن و اسـفند و فـروردیـن واردی‌بهشت و خرداد و تیر و مرداد و شهریور و مهر بود، که مردم رسّ ایـن اسـامی را بـر سـر مـاه‌هـای دوازده‌گـانه خـــود نهـــادنـد.
قوم نام‌برده از آن صنوبر دوازده‌جوانه گرفتند و در هر یک از شهرهای خود یکی از
تاریخ اصحاب رس در قرآن (۴۶۷)
آن را کاشـتند و نیز از آن چشـمه که گفتیم صـنوبر بزرگ برکنـار آن بود، نهری به طرف آن جوانه‌ها و قریه‌ها بردنـد و نوشـیدن از آب آن نهرهـا را بر خـود حرام کردنـد، بـه طـوری کـه اگر کسـی از آن نهرهـا می‌نوشـید و یـا بـه چهارپایـان خـود می‌داد به قتلش می‌رساندند، چون می‌گفتند: زنده ماندن این دوازده خدا بستگی به آن نهرها دارد، پس سـزاوار نیسـت کسـی از آن نهـرهـا بخـورد و مـایـه حیـات خدایان را کم کند.
و نیز در هر ماه یک روز را در یکی از آن شهرها عید می‌گرفتند و همگی در زی صنوبر آن شهر جمع می‌شدند و قربانی‌ها پیشکش آن می‌کردند.
آن قربانی‌ها را در آتشـی که افروخته بودنـد می‌سوزاندند و وقتی دود آن بلند می‌شد، برای درخت صـنوبر به سـجده می‌افتادند و به گـریـه و زاری در می‌آمـدنـد.
(۴۶۸) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها
شیطـان هـم از بـاطن آن درخت بـا آنـان حرف می‌زد. این عـادت آنـان در آن دوازده شـهر بـود تـا آن که روز عیـد قریه بزرگ را می‌رسـید. نام این شـهر" اسـفندار "بود و پادشاهشان نیز در آن جا سـکونت داشت و همه اهل شـهرهای دوازده‌گانه در آن جا جمع شـده و به جای یک روز دوازده روز عیـد می‌گرفتند و تا آن جائی که می‌توانسـتند بیشتر از آن شـهرهای دیگر قربانی می‌آوردند و عبـادت می‌کردنـد. ابلیس هم وعـده‌ها به ایشـان می‌داد و امیـدوارشان می‌کرد، بیشتر آن وعـده‌ها که شـیطـان‌های دیگـر در اعیـاد دیگـر و از سـایـر درختان به گوششان می‌رسانید.
سال‌هـای دراز بر ایـن منـوال گـذشت و هم‌چنـان بر کفر و پرسـتش درختـان ادامـه می‌دادنـد تـا آن کـه بعـدها خداونـد رسـولی از بنی‌اسرائیل و از فرزندان یهودا به سوی آنان فرستاد ولی آن‌ها ایمان نیاوردند، پیغمبر نام‌برده آن درختان را نفرین کرد تا
تاریخ اصحاب رس در قرآن (۴۶۹)
خشک شدنـد. چون چنین دیدنـد به یک‌دیگر گفتنـد: - این مرد خـدایان ما را جادو کرده است. عـده‌ای گفتند: نه خدایان ما بر ما غضب کردنـد، چون دیدنـد این مرد مـا را می‌خوانـد تا بر آن‌ها کفر ورزیم. و ما هیـچ کاری به آن مرد نکردیم و درباره آلهه خود

غیرت به خرج ندادیم و آن‌ها قهر کردند و خشکیدند.

لذا متفق القول بنا را بر این گذاشتند که نسبت به آلهه خود غیرتی نشان دهند. یعنی آن پیغمبر را بکشند!

پس چاهی عمیق حفرکردند و او را درآن افکندند و سرش را محکم‌بستند و آن قدر ناله او را گوش دادند تا برای همیشه خاموش گشت!

به‌دنبال این جنایت خدای تعالی عذابی بر ایشان مسلط ساخت که همه را هلاک کرد.» علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرموده:

(۴۷۰) انسان‌های اولیه و پیامبران آن‌ها

(کجایند صاحبان شهرهای رس !

که پیغمبران خود را کشتند،

و سنّت‌های مرسلین را خاموش کردند،

و سنّت‌های جباران را احیاء کردند!!)(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰ ص: ۳۲.

تاریخ اصحاب رس در قرآن (۴۷۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».